

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۵۵۲۴

رده‌بندی دیویی: فـ ۹۵۸۶ و ۳ ف ۴ مرجع

سرشناسه: وزیرالدین، محمد، قرن ۱۳ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: فرهنگ محتشمی

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: ناشر: تاریخ نشر: ۱۲۹۳ ق

صفحه شمار: ۳۱۱ مصور ☐ درسی ☐ گراور یا اوست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۵٫۵×۲۳ نوع خط:

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐

واقف: تاریخ ثبت:

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. فارسی - واژه‌نامه‌ها

شناسه(های) افزوده:

فهرستنگار: رش تاریخ فهرستگاری: ۸۶/۷/



اداره مخطوطات

نام کتاب: فرهنگ محتشم

مؤلف: بهادر محتشم الدوله [illegible] وزیرالدین [illegible]

موضوع: فارسی — واژه‌نامه‌ها   زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۲۹۳ ق   محل چاپ:

شماره عمومی: ۲۸۸۲۴   کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری: تاریخ:

طول: ۲۳   عرض: ۱۵٫۵   شماره صفحه ها: ۳۱۱ ص

مصور ☐   درسي ☐   گراوري ☐   افست ☐

ملاحظات: به اهتمام: ابوسعید خلیل الرحمن صفوی

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بافضال لایزال نامتناهی برمین حبیب محبوب الهی این



مقرظه شهیر آفاق مولوی حضرت شاه محمد عبدالله مشتاق قادری دامت فیوضه

باهتمام ابو سعید محمد خلیل الرحمن صفی مطبوع شد



فرهنگ حکما و دانایان جهان در باب حمد خداوند خدائگان که
خالق اقوال و افعال و عقاید و اعمال است حیران و پریشان جل جلاله
و عم نواله و فرزانگی فرزانگان کون و مکان در صحت و درستی
لغت فصیح اللسان که سلطان دین و وزیر شرع متین است غلطان
و سرگردان صلواة الله تعالے علیه و علی آله و صحبه الکرام الی یوم
القیام اما بعد مخفی مباد که کمترین آفاق شاه عبد الله مشتاق
تقریظاً تحریر مے نماید که رسمیست قدیم و عادتیست فخیم که در هر زمان
و مکان صاحبان علم کامل فهم خوش تلاش و ذی استعداد و

خوش فکران نازک تراش دائما در تالیفات و تصنیفات
اوقات عزیز خود را که باعث یادگار زمانه و کار آمدنی عقبی باشد
مصروف دارند و در تسوید و تبییض انها همت والانهمت را می گمارند
تا با براز لطائف علمی با قتضاے حال و ظرایف طبعی بمناسبت
مقال مومیاے بخش خسته خاطران طالبان کام و سیرابی کن
تشنه لبان جویان مرام شده نقشے مطبوعه بر صفحه روزگار گذارند
و رقم یادگاره بر لوح هستی زمانه می نگارند چنانکه در عهد سعادت مهد
آصف عهد نظام ریاست سکندر وجاهت ناصر دین و دولت افضل الملة
ملت بندگان عالی حضور پر نور آصف جاه سادس نظام الملک نظام الدوله
فتح جنگ حضرت میر محبوب علی خان بهادر دام ملکه و دولته بیت
گر خدا توفیق آن ساعتے دهد * پس بدل داریم حب پنجتن * را بصف
اول تا افضل پادشاه * بعد شان محبوب ما شاه دکن *
بزیر سایه بلند پایه ملاذ الغربا کهف الفقرا قدردان نجبا مرجع

انام ذوالکرام حامی اسلام والاہمم ہلال رکاب خورشید قباب
جناب امارت مآب شمس الامرا امیر کبیر ناظم السلطنۃ والسریر نواب
عمدۃ الملک حضرت محمد رفیع الدینخان بہادر ادام اللہ تعالی رفعتہ وامارتہ

نظم

نظیرے ندارد امیر کبیر ۳۸۴ کہ سردار امراست خود الجناب	مگر قدرے شد آفتابش نظیر ۴۸۴ ازان شمس الامراش آمد خطاب

قطعہ

رکن السلطنت ابو الخیر است ۸۵۰ ۸۵۰ شمع دولت و فقر دوست بود ۸۵۰ ۸۵۰	ہمچو خاصان حق مخیر اوست ۸۵۰ ۸۵۰ خرمی را بود چو گلرخ دوست ۸۵۰ ۸۵۰

رونق بخش خاندان آبائی زینت دہ مسند شمس الامرائی مرجع الناس قدرشناس طالب مولی محب فقرا ذوالکرام والاحتشام جناب امارت مآب نواب محمد وزیر الدین خان سبقت جنگ محتشم الدولہ بہادر دام حشمتہ بنظر فیض رسانی کتاب لاثانی مسمی بفرہنگ محتشمی تالیف فرمود۔

نظم

محتشم الدولہ عدالت شعار
شمسۂ شمس است و بطالع جوان
یادگر حضرت سلطان و دین
ہست ولی عہد امیر کبیر
ماہر ہر علم و فن نقلیہ
طالب مولی است مذکر صفات
سبقت جنگ است ورا خوش خطاب
ہرچہ صنائع و بدائع بود۔
اندرین ایام کتابے نوشت
ہر ورقش چون چمن نوبہار
خوبی الفاظ چون خوبان حور
بلکہ بہر لفظ کتاب شگرف

شہرۂ آفاق بود نامدار
زیب دہ سلسلۂ خاندان۔
مسند بو الخیریہ را جانشین
ابن امیر ابن امیر و امیر
عارف ذو العین و ذو العقلیہ
دانش او بیش او محض ذات
فکر رسا دارد آمارت مآب
پیش قلم کار او ضائع بود۔
دادِ نوشت داد چون باغ بہشت
ہر صفحہ اش صفحۂ رخسار یار۔
حور از انہا بود اندر قصور
نادرہ گوئی بکند حرف حرف

نقطه آن نکته بیان می کند — هر الفش راست عیان میکند
راستی هر الفش بین چنان — که دهد از بینی خوبان نشان
بای بگوید به بهی مرحبا — تای تحسین بودش لب کشا
ثای او از ثمره بشارت دهد — جیم جزاک الله اشارت دهد
حاسدان میزند حا چون حباب — خاش کند خانهٔ خصمان خراب
دال بود دال پئے دیدنش — دیدن آن بهر پسندیدنش
ذال کند تذکره ذکر خیر — بهر مؤلف سبب فکر خیر
رای زند رای آرائشش — زای دهد زینت پیرایشش
سین کند اره بسر سرکشان — شین بلا شین بود کهکشان
صاد کند صحت اغلاط را — ضائع کند ضاد بد اخلاط را
طا کند از طالب علمی طلب — ظل بزرگانه چو ظا روز و شب
عین کند علت الفاظ شرح — غین دهد غلطی فرهنگ طرح
خاش کند فاش عیوب لغات — قاف بگه قاف برد باقیات

کاف کند کاف سر هر خلاف — تا نکند بار دگر هیچ لاف
لام دهد یاد خط زلف هم — میم کند منع کجی قلم
نون نظر نادری این کتاب — تا دره گو هست بهر فصل و باب
واو کند ورد وظائف کثیر — از پئے نواب مؤلف وزیر
هادی ره هاے هدایت دهد — ردی ز اغلاط به صحت نهد

یا به ندا آمده با دای الاه
محتشم الدوله با قبال و جاه

تاریخ تالیف کتاب فرهنگ محتشمی

حضرت ما جناب سبقت جنگ — خود بدولت بحال محتشمی
ابن سلطان دین وزیرالدین — مع جاه و جلال محتشمی
کرد تالیف نسخهٔ نادر — دیده باید بکمال محتشمی
فیض عام است نسخه خاصش — دائم او را نوال محتشمی
کرد هر لفظ را التحقیق — وه چه شیرین مقال محتشمی

صحت او ازالة الاغلاط	خوش جواب سوال محتشمی

چشم بد دور سال تالیفش
دولت بی زوال محتشمی
١٢٩٢

من تالیف محمد وزیر الدین خان المخاطب بسبقت جنگ محتشم الدوله بهادر در علم لغت بعهد نواب فلک جناب خورشید اشتهار سلیمان اقتدار رستم دوران کشورستان مظفر الممالک ارسطو زمان افضل الاراکین سپه سالار یار وفادار میر محبوب علیخان بهادر دام ظلاله و تزاید اقباله در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد فرهنگ محتشمی بغره شهر محرم الحرام سنه ١٢٩٣ هجری مقدسه تیار شد ـــــ

یَا نَاظِراً فِیهِ سَلْ بِاللهِ مَرْحَمَةً * عَلَی الْمُصَنِّفِ وَاسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِهِ
وَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ مِنْ خَیْرٍ تُرِیدُ بِهَا * مِنْ بَعْدِ ذَالِكَ غُفْرَانًا لِكَاتِبِهِ

١٢

بعون الله الصمد لم یلد و لم یولد

این نسخهٔ گرامی بنام نامی خوش رنگ مسمّی به

فرهنگ محتشمی
١٢٩٣

تالیف جناب نواب محمد وزیر الدین خان سبقت جنگ محتشم الدوله بهادر دام اقباله

در مطبع محبوب شاهی واقع حیدرآباد مطبوع شد



گوناگون ستائش ونیایش آن واجب الوجودی را جلّ جلاله وعمّ نواله
که وجود بشر را بقدرت کاملهٔ خود از زاویهٔ عدم بساحت وجود برآورده
اکلیلِ عقل وتمیزِ معاد ومعاش بر فرق نهاده مفتخر وممتاز گردانید **بیت**
از دست وزبانیکه برآید ✤ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ✤ وحیرتهایِ بسیار
ونیازمندیهایِ بیشمار بذاتِ پاک اوست که ویژگان آفرینش وخداوندانِ
دانش وبینش را اعتراف بعجز وبیچارگی بر آن آورد که بگفتن العجز من درکِ
الادراکِ ادراکٌ شرف سعادت اندوختند **بیت** توان در بلاغت بسحبان
رسید ✤ نه در کنه بیچون سبحان رسید ✤ ونعتِ متکاثر آن شفیع المذنبین
سرور کائنات ومفخر موجودات ساقی حوض کوثر حامی روز محشر

حضرت محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم سزد که برای تیره درونان وادی
ضلالت سراجِ هدایت براه حق الیقین افروخته بعلو منزلت کنتم خیر امّة
رسانید **بیت** خلاف پیمبر کسی ره گزید ✤ که هرگز بمنزل نخواهد رسید
والف الف تحفهٔ درود بر آن عاقبت محمود صلوٰة الله علیه وعلی آله واصحابه و
اهل بیته والسلام که در مدائح واوصاف قدر جلیلش زبان قاصر البیان و
خامه مقطوع اللسان است باد **مثنوی** محمد کازل تا ابد هر چه هست ✤
بآرائش نام او نقش بست ✤ چراغیکه انوار بینش بدوست ✤ فروغ همه
آفرینش بدوست ✤ اما بعد بر رای عالم آرای روشن ضمیران مخفی ومحتجب
نماند که اکثر عوام الناس بل چند خاص هندی نژاد همه باتباع شان بیشتر الفاظ
عربیه وفارسی را تغییر بحذف وزیادت وابدال داده بر زبان میرانند ودر
محاورات وکتابت جرأت واقدام بر آن مینمایند وخبر از اصل صحیح آن ندارند
لهذا من هیچمدان محمد وزیر الدین خان المخاطب بسبقت جنگ محتشم الدوله
ابن بشیر الملک بهادر وبرادر زادهٔ بزرگ نواب ابو الخیر خان نامور جنگ
شمس الدوله شمس الملک شمس الامرا امیر کبیر بهادر مدّ ظله العالی برای
افادهٔ عامهٔ خلایق بنظر تعمق خوض نموده وبتلاش بلیغ از کتب لغاتِ

متداوله مثل غیاث اللغات وبهار عجم وبرهان قاطع ومنتخب اللغات ولغت رچارڈسن ولغت شکسپیر وچراغ هدایت ولغت صراح وشمس اللغات وتاج اللغات ولغت ترکی وهفت قلزم ونفائس اللغات ورساله نهر الفصاحت وغیره انتخاب کرده یکهزار ویکصد الفاظ یکجا فراهم نموده مسمّی بفرهنگ محتشمی ساختم وسر حرف کتاب ماخوذ منه را بعد تحقیق لغت نوشتم تا خاطر ناظر بطمانینت درآید وبه ترتیب حروف تهجی وائره ابتث مرتب گردانیدم وبر سر هر لغت حرف اصل آن لغت یا برای تنبیه ناظران نگاشتم پس توقع از بارگاه عز اسمه همین است که این بضاعت مزجات را بنظر هر خاص وعام مقبول واز نظر کوتاه بینان عیب جو محفوظ ومصئون داشته مصنّف وکاتب وقاری را کامیاب دارین گرداناد بطفیل محمد وآله الامجاد واصحابه الکبار آمین یا رب العلمین والتماس از اهل انصاف وتمیز آنست که درین اوراق اگر احیاناً عیبی پدید آید معذور داشته دست تعنّت کوتاه دارند بل بقلم اصلاح بپردازند

که الانسان مرکب من الخطاء والنسیان ومن الله التوفیق ومنه الوصول الی التحقیق

باب الالف

ف آبشوله بامد یا بے مد بمعنی آبیکه در عرق لیمو وشکر آمیخته میشوند در هند شهرت تمام دارد اصلا این لفظ در لغات فارسیه وهندی یافته نشد اگر بجاییے آن افُشره بضم ثالث وفتح رابع بمعنی هر چیزیکه آن را افشرده باشند وبعربی عصاره گویند استعمال کنند صحیح تر باشد ب بهار هد

ع آثار بروزن افعال جمع اثر است بمعنی نشانهای قدم ونشانهای زخم وسنتِ رسول الله صلی الله علیه وسلم وسیر وزن که در مردم اشتهار دارد اصلا در کتب لغاتِ عربی وفارسی بثاء مثلثه یا بسین مهمله بنظر نیامده ظاهرا ایجاد بعضی هندوستانیان فارسی تراش است چون شهرت گرفته حکم اصطلاح پیدا کرده ناچار باید نوشت غ ص

ع اخ بالفتح برادر که در اصل اخو بود هنگام اضافت بسوی یای متکلم اخی بتخفیف وتشدید گردد بمعنی برادر من باشد وهنگام الحاق یای نسبت اخوی شود بمعنی آنچه منسوب ومتعلق به برادر باشد

اگر به برادر زاده گفته شود صحیح میتواند شد مردم که لفظ اخوی
برای برادر کلان ولفظ برادر جهت خرد نگارند اصلی ندارد غ ص

ت آدینه صاحب غیاث گفته بیای معروف در فارسی و ترکی
روز جمعه وسروری که شرح گلستان بعربی نموده است آذینه بذال معجمه
تحقیق کرده چه آذین به معنی زینت وآرائش و یا برای نسبت جمعه
که روز آرائش مسلمانان ظاهر است انتهی گویم اشتراک این لفظ
در ترکی و فارسی خالی از استبعادی نیست و دال محتاج استشهاد و دلیل
است زیرا که ذال معجمه از حروف عجم نیست از خواص تازیان است
البته عجم بعد تسلط عرب از ایشان ذال معجمه گرفتند و در الفاظ
خود تصرف کرده داخل کردند چنانچه شاعری نظم کرده گفت
آنانکه بفارسی سخن میرانند ٭ در معرض دال ذال را ننشانند ٭
ما قبل وی ار ساکن جز وای بود ٭ دال است وگرنه ذال معجم خوانند
الحاصل از لغت ترکی ثابت شده که آدینه بدال مهمله لفظ ترکیست

ع اخو الصاحب که در بعضی مردم رواج دارد غلط محض است
چه اخوان بالکسر جمع اخ است پس بجای اخو الصاحب

انصاحب یا برادر صاحب درست باشد غ ر

ع ابتنق غلط عوام است صاحب غیاث گفته در اصل هبنقه بی الف
وها در اول وهای مختفی در آخر صحیح باشد بمعنی مسخره گویم که صاحب
صراح گوید که هبنقه لقب مردی باد مثل زنند در حمق پس هبنقه
بمعنی مسخره نباشد۔

ف اخنی آنچه مردم بجای یخنی که بمعنی گوشت پخته شده استعمال
کنند محض غلط ومهمل است یخنی بالفتح یا و کسر نون است ب غ ر

ع اعزاز بالکسر عزت دادن واعجاز بالفتح سر نیها و بالکسر
عاجز کردن کسی را و خرق عادتیکه از نبی ظاهر شود چرا که کافران
از دیدن آن عاجز میگردیدند پس نا واقفان بجای اعزاز اعجاز استعمال
کنند در معنی هر دو امتیاز ندارند غ م شمس

ع ف ابرق بفتح نوعی از سنگ سفید طبق بر طبق باشد در تازی طلق گویند ظاهرا
ابرق معرب ابرک است چون طلق بر طبق بودن مشابه با براست لهذا
ابرک بکاف تصغیر اسم آن سنگ شده براین تقدیر لفظ فارسی باشد یا آنکه اسم تفضیل
است از برق که بمعنی درخشیدن باشد بلحاظ درخشندگی اسم سنگ مذکور گرد

شد برین تقدیر لفظ عربے باشد غ ص

ف **آستر** ضد ابره بدون مد خطا است در عربی بطانه گویند غ ص

ف **آخوند** بالف ممدوده و فتح خای معجمه که بوے ضمه دارد و واو معدوله و سکون نون بمعنی استاد معلم و بضم خا نیز آمده و کسانیکه بالف غیر ممدوده و سکون خا و فتح واو خوانند غلط کنند غ

ف **آسیا** مخفف آسیاب که در اصل آس آب بود باضافت چون همزه بعد کسره بافتاد یا شد و افتادن بای موحده از تحقیقات غیر قیاسی است و آسیاب آلتی باشد که بتحریک آب میگردد در هندی آنرا پنچکی و در عربے رحیٰ الماء گویند و آسیا بمعنی مطلق آس هم مستعمل میشود و آس بفارسیے دو سنگ مدور که ازان غله را آرد سازند غ

ف **آوند** در اصل آب وند بود بمعنی ظرف آب بارا بواو بدل کردند بعد ازان بجهت اجتماع واوین یک واو را حذف کردند از رساله عبدالواسع غ

ع **آوان** صاحب غیاث گفته بالف ممدوده جمع اوان است

که بهمزه مفتوحه باشد بمعنی اوقات از کشف و شرح از میر نورالله بر گلستان انتهی گویم اوان بفتح الف بروزن و بمعنی زمان است جمع آن آونه آید چون ازمنه و امکنه و آوان بمد در صراح و منتخب یافته نشد و صاحب غیاث که تصریح آن می کند خالی از شبه نیست —

ع **اخیافی** بالفتح و یایے تحتانی و فا بمعنی برادرانیکه پدر هر یکے علحده و مادر واحد باشد و علّاتی برادرانیکه مادر هر یکے علحده و پدر واحد باشد و اعیانی آنکه در مادر و پدر شریک باشند و ربیب آنکه پسریکه آنزن از شوهر سابق آورده باشد پس آن کودک این شوهر حال را ربیب باشد آنچه در عوام شهرت بمادر جلوه گردیده در هیچ کتب لغات معتبره یافته نشد ظاهرا ایجاد بعضی هندیان فارسی تراش — غ

ف **ارابه** بالفتح و موحده بروزن قرابه بمعنی گردون که از چوب سازند و بران بار کشند از برهان و صاحب بهار عجم نوشته که ارابه بالف و بای موحده و عرابه بعین مهمله و دال مهمله هر دو غلط است آنچه بتحقیق پیوسته صحیح عراده بعین مهمله و دال مهمله است صاحب غیاث

گویدکه چون در برهان وجهانگیری غرده بفتح غین معجمه ودال مهمله
به معنی گردون چوبی نوشته باین دلیل غراده صحیح باشد بفتح غین
معجمه مزید علیه غرده مذکور وانچنین زیادت الف در فارسی بسیار آمده
ولقول برهان که اهل لسان است دریافت میشود که ارابه بمعنی
گردون لفظ علحده است ــ

ف **استره** بالضم وتاء فوقانی مضموم معروف است ظاهر
ماخوذ است از استردن وآنچه در مردم وستره بفتح واو و
فتح تا شهرت دارد غلط است ــ غ

ع **اِکسیر** بالکسر بمعنی کیمیا بالفتح خواندن درست نباشد واکسیری
کیمیاگر را گویند وبثای مثلثه نوشتن خطا است ــ غ م

ع **امرا** بضم اول وفتح ثانی وثالث ودر آخر همزه جمع امیر عجب از بعض
مردم بے التفات که بسکون میم خوانند غ م

ع **اژدهام** قسمی از عقاب آنچه عوام بجایے ازدحام که بمعنی انبوه
خلایق است استعمال کنند محض بیجا م ش ر

ع **اسامی** جمع الجمع است اسامی جمع اسما است و اسماء

جمع اسم است واسامی بالف ممدوده نوشتن یا بثاء مثلثه
نگاشتن ویا الف ونون جمع کرده اسامیان گفتن این
هرسه وجه محض غلط است غ

ع **استعفا** بمعنی خطا از کسی معاف کنانیدن ومجازاً
بمحلّ ادب عهده وخدمت را گذاشتن آنچه گویند که فلان از
کار خود استیفا داد غلط است صحیح چنین باشد که از کار خود
استعفا کرد لیکن آن کا عذر امجازاً استعفا گویند که در کلمات
استعفا مرقوم باشد دادن هم درست باشد غ ر

ف **اشرفی** بسکون شین معجمه وفتح رایے مهمله درست زرد سکه
مشهور کسانیکه بفتح شین وسکون را خوانند خطا کنند غ

ع **اعلام** بالکسر خبر دادن وآگاه کردن وبالفتح علمهایے فوج
ونشانهایے لشکر واعلان بالکسر ظاهر کردن وآشکارا
کردن آنچه بعضی ناواقفان تمیز در هر دو لفظ ندارند لهذا
اصل معنے آن نوشته شد غ ص

ف **آغاجی** بجای آن آغاجان گویند غلط است بمعنی معروف ان

ف آفتابه آوند لوله دار که بدان وضو کنند در اصل
آب تابه بود بارا بفا بدل کردند — غ ر

ع اقربا بالکسر رای مهمله جمع قریب که بمعنی خویشاوند است
وآنچه مردم بفتح را وضم را خوانند غلط محض است
کما لایخفی علی صاحب علم التصریف — غ

ی اقلیدس بضم اول وکسر لام ودال مکسور نام کتابی است
در علم هندسه واشکال ریاضی ومعنی لغوی کلید هندسه
چه اقلی بضم کلید ودِس بالکسر بمعنی هندسه باشد در زبان
انگریزی هم لفظ یونانی نوشته در تلفظ هم قریب المخرج است
یوکلڈس ونام شخصیکه واضع کتاب معروف است (غ ب ت ه

ف الاؤ بمد غلط آلاؤ بامد صحیح است بمعنی جای آتش وآتش شعله ناک را
گویند وآلاوه بمعنی دیگدان ودر هندی آلاوه گلی واندور اگویند) ب

ف الاچی غلط عوام است صحیح الاچی است هیل را گویند وبعربی
قاقله خوانند وبزبان هندی نیز هیل را الاچی گویند (ب)

ف الفته بلامد وبفتح لام غلط صحیح آلفته بامد وضم لام وفا،

بتاء فوقانی بمعنی رند مشرب ودرویش نامراد را گویند) ب

ت الش بضمتین آنچه از پیش امرا طعام بنوکران دهند کا ہے
مطابق رسم الخط ترکے الوش بزیادت واو نویسند
مگر خواندن آن واو خطا است — ب غ

ت ایال آنچه در عام وخاص باالف اول شهرت دارد غلط
محض است بی الف صحیح است یال بمعنی موی گردن اسپ) ب بهار

ت ایلچی باالف آنچه زبان زد عام وخاص است غلط بلا الف
صحیح است پس ایلچی بالضم بمعنی پیک وگذربان وگدای
راه نشین چه یل بالضم در ترکی نام راه وچی بمعنی دارنده) ب

ف اسفنج بکسر اول وسکون ثانی وفتح ثالث ونون وجیم
ساکن چیزیست شبیه بنمد کرم خورده وآن را ابر مرده وابرکهن
گویند وبعربی رغوة الحجامین وهرشفه خوانند گویند حیوانی است
دریائی بدان جهت که چون دست بر وی بنهند خود را جمع
کند وچون بمیرد موجه او را بساحل اندازد وبعضی گویند نباتی است دریائی
اگر در شراب ممزوج باب گذارند آب را بخود کشد وشراب را

بگذارد و با خاکستر آن زخمی را که در ساعت زده باشد خشک بند کنند زود نیکو سازد گرم و خشک است در اول و دوم آ و در انگریزی نیز هم این لفظ را اسپنج گویند اغلبا از فارسی اخذ کرده باشند۔

ف **آرّه** بفتح اول و تشدید راء مهمله و بعده هاے هوز بمعنے آله درودگرے باشد آنچه در عوام آرا و آره شهرت دارد غلط محض است (ب) ش

ع **امن** بفتح اول و سکون ثانی بیهراس شدن و کسانیکه از بے التفاتی بفتحتین خوانند غلط است و امان جمع امن است غ

ع **امانی** بفتح اول و کسر نون و تشدید تحتانی بمعنی آرزوها و مراد ها این جمع امنیه است که بالضم باشد بمعنے آرزو و بالف ممدوده خواندن غلط است غ م

ع **انتما** بالکسر تاے فوقانی نیز مکسور بکسے نسبت یافتن و بمعنے افزود شدن و بالیدگی و بعضے مردم که بمعنے پر و مملو گویند غلط است ص م غ۔

ع **انوثیت** بضمتین بزیادت یاے تحتانی غلط است بمعنے زن شدن و ماده بودن و انوثت بدون یاے تحتانی صحیح بخلاف رجولیت که مصدر جعلی است چراکه رجل اسم جامد است و انثی مشتق است از انوثت لیکن چون انوثیت هم در کلام ثقات واقع شده استعمالش جائز باشد عرفی گوید **ملبیت** مایهٔ نشئه انوثیت + باز در بطن مادر اندازد + غ

ع **انتظار** چیزے را چشم داشتن بلفظ داشتن و بردن و کشیدن و کردن مستعمل و انتظاری بزیادت یا خطا است غ

ع **اولی تر** بهتر لفظ تر محض زائد براے مبالغه نیست چراکه اولے که صیغه اسم تفضیل است حاجت بمبالغه دیگر ندارد یا آنکه در این ترکیب کلمه اولے بتجرید مستعمل میشود از بهار عجم و نور الله در شرح گلستان نوشته که چون معنی تفضیل از لفظ اولے مستفاد است کلمه تر محض زائد چون در کلام قدما کثیر الاستعمال است اصلاح نمیتوان کرد غ۔

ع **انعدام** بالکسر نابود شدن و صاحب مزیل الاغلاط نوشته

که این لفظ غلط است چراکه باب لانفعال مختص بعلاج و تاثیر
است مگر استعمال آن بسیار است — غ-

ع **ابتر** دم بریده و بے فرزند انچه در استعمال عوام نسبت فرزند
بوقت غصه ابتر و بے ابتر گویند بر معنی نالایق هرگز
درست نباشد مهمل است — م شمس

ف **آدیش** صاحب برهان گفته که بکسر ثالث و سکون تحتانی
و شین نقطه دار آتش را گویند باید دانست که چون اکثر حروف
فارسی بیکدیگر تبدیل مے یابند بنابران تاء آتش را بدال ابجد
بدل کرده آدش گفته اند و آنکه بتاء قرشت اشتهار دارد غلط
مشهور است چه این لغت در همه فرهنگ ها بکسر تایے قرشت
آمده است و با دانش قافیه شده است و چون بکسر تا موضوع
است بنابرین بعد از دال یاء حطّی در آورده اند تا دلالت بر
کسرهٔ ماقبل کند و آدیش خوانده شود و بعضے بکسر ذال نقطه
دار آورده اند و این نیز غلط است چه اگر دال اصلی مے بود
بنابر قاعدهٔ کلّیه ایشان که هر دال که ماقبل آن الف یا واو

ساکن باشد ذال معجم است درست بود چون این دال اصلی
نیست بلکه بدل از تای قرشت است پس ذال نقطه دار باشد
انتهی و صاحب شمس گوید ادیش با دال مکسور و یای معروف
آتش باشد چون علماء فرس تجویز تبدیل هر یک از هیئت
چهارگانه بحرف دیگر جائز داشته اند در بعضی از لغات و در بعضی
از مواضع چنانچه معلوم شد که تای آتش را بدال بدل کرده
آدش گفته اند و آنکه آتش بالفتح تا اشتهار دارد غلط است
چه در اصل این لغت بکسر تا موضوع است بنابرین بعد از دال
یای تحتانی را در آورده اند تا دلالت بر کسرهٔ ماقبل کند و آدیش
خوانند اگرچه بموجب قاعده که در تفرقه میان حرف دال و ذال میاید
که این لغت با ذال منقوطه باشد اما این قاعده درین لغت و
منظور نیداشتم که این دال اصلی نبود و حال آنکه این دال
اصلی نیست بلکه بدل از تای فوقانی است و حال آنکه صاحب
فرهنگان این لغت را با ذال منقوطه تصحیح نموده اند بخاطر فاطر
مسود این اوراق چنین میرسد که چون در زمان قدیم و عهد

باستان بزیر دال نقطه مینهادند متاخرین که ازین قاعده
آگاه نیستند آنرا خیال ذال منقوطه کرده العلم عند الله حکیم
انوری فرماید ؎ گر کند چوب آستان تو حکم * شحنهٔ چوبها
شود آدیش * وصاحب غیاث نوشته آذیش بکسر ذال
معجمه وبدال مهمله نیز آمده وشین معجمه بمعنی آتش از موئد ودر
برهان بمعنی خس وخاشاک وبمعنی چوبیکه بر آستانه درخانه
استوار کنند گویم که درین دو لفظ که آتش بتاء قرشت وآدیش
بدال مهمله باشد سه احتمال است یکی آنکه در هر دو لغت مستقله
باشد ویکی اصل ودیگر فرع نبود دوم آنکه دال بدل از تا باشد
سوم آنکه تا بدل از دال باشد در دو صورت اول وثالث
ذال معجمه خواندن درست است زیرا که اصلی است بعد حرف
علت ساکن ودر صورت ثانیه اگر قید اصالت دال که شعر-
مشهور چنانکه در لفظ آدینه گذشت ازان خالی است افزوده
شود البته ذال معجمه نخواهد بود ونیز واضح باشد که هیچ دلیلی بر
اصالت یا فرعیت تا یا دال نیست پس استقلال هر دو لفظ اولی باشد

ع **احدی** در اصطلاح پادشاهان هند نوکری را گویند که زیر
حکم سرداری نباشد خود سردار نفس خود باشد ویکه هم نامند
وازین جهت هر کرا سست وکاهل بینند گویند که احدی است
زیرا که زیر حکم کسے نیست وچون احدیان در نشست وبرخاست
وخواب وبیداری تابع خواهش خود اند واحدی که در عوام
شهرت دارد غلط است کما لا یخفی—

ع **اثاث البیت** رخت ومتاع خانه واثاث بمعنی بسیار
شدن وانبوه شدن ورخت ومتاع خانه واحدش اثاثه عوام
بجای هر دو ثای مثلثه دو سین مهمله گویند بے اصل است غ م

ت **آزقه وآزوقه** صاحب غیاث گفته هر دو بضم زای معجمه
کنایه از قوت قلیل چه در اصل آب زقه بود باضافت بیانی
زقه بضم وتشدید قاف در عربے دانه وآبست که طائر از گلو برآورده
در دهن بچه اندازد ودوائیکه بشیر مادر در دهان طفل ریزند-
پس بجهت تخفیف با را حذف کردند چنانچه در آبخور که باصل
آب خور بود وقاف را مخفف کرده اند وگاهے باشباع ضمهٔ زا واو

نیز پیدا کنند و مجازاً بلحاظ علاقه مشابهت قلت بر غذای قلیل
اطلاق نمایند و بذال معجمه و بدون مد خطا است گویم هرچه در تحقیق
این لفظ مصنفین لغات فارسی نوشته اند قابل طمانیت
نیست ظاهر این است که این لفظ عربی نیست زیرا که بر
سیاق لغات عرب نیست و ارباب لغت عربی هم این لفظ را
ننوشته اند و فارسی هم نیست زیرا که قاف بر زبان عجم نیست
پس چنان بتحقیق پیوسته که در اصل این لفظ ترکی الاصل
است بمعنی رزق و توشه از لغات ترکی

ف **آسارون** بضم نام دارویست آنچه بالام بجای را مهمله
آسالون شهرت گرفته غلط است شمس

ع **اسراف** زیاده از حاجت خرج کردن و بے اندازه
خرج کردن بجای سین صاد مهمله که در عوام مستعمل است
درین معنی غلط است و اگر در معنی مطلق خرج کردن مستعمل شود
بصاد صحیح باشد شمس غ

ع **اشراف** بالفتح بزرگان و جاهای بلند و شریف واحد

اشراف است آنچه در محاوره عوام اشراف در محل واحد مستعمل
شده درست نباشد شریف گفتن درست آید ش شمس

ف **اسپغول** بکسر اول و فتح ثالث بذر قطونا باشد و معنی ترکیبی
آن گوش اسپ است چه غول بمعنی گوش هم آمده و بعضی
گویند چون برگ آن بگوش اسپ شبیه است بنابرین
اسپغول خوانند و بعضی به شین تشبیه کرده اند و بفتح اول
هم درست است سب ه

ف **اسپند** معروف است که آن دانه باشد بجهت چشم
زخم در آتش ریزند عوام اسپند سیاه مع صده خوانند غلط است ب

ع **انامت** غلط عوام که امانت صحیح است معنی معروفش

ع **ایزاد** بمعنی زیاده غلط است چراکه در یزاد بودن یای تحتانی
بمقابله فا فعل صحیح غلط چراکه اصل این حرف است از زاده
بحسب قیاس صحیح باشد غ

ف ع **ایمه** بالفتح بمعنی اکنون و نیز بمعنی بیهوده و با کسر مخفف این هم
و بمعنی اینکه اسم اشارت بقریب و بمعنی هیچ نیز آمده و بفتح اول

وکسر ہمزہ کہ حرف دوم است وتشدید میم لفظ عربی است جمع امام وانچہ درکوا غذارا ضے واملاک نویسند کہ ایمہ داران پرگنہ فلان غلط است بجای آن یمہ داران صحیح است چہ یمہ بکسر تحتانے وفتح میم در ترکے خوراک وروزینہ را گویند غ ب

ف **افیم** کہ در عوام مشہور است غلط در اصل افیون مبدل اپیون بمعنی تریاک باشد ودرعربی لبن الخشخاش گویند۔ ب بہار

ف **آزردن** صاحب غیاث گفتہ بفتح زاء معجمہ وبضم آن غلط است چراکہ مخفف آزاریدن است از کشف وصاحب شمس گفتہ آزردن بمد معروف ومؤید است بضم زاء معجمہ غلط است زیراکہ مختصر آزاریدن است ہمان آزردن وقیل بالذای فارسے آمیختن وبتازے رنگ کردن ـــــ

ع **اطریفل**۔ بالکسر معرب ترے پہل چہ درہندیے ترے بمعنے سہ باشد وپہل بمعنی ثمر چونکہ دوایے معروف از ہلیلہ وبلیلہ وآملہ مرکب است بدین اسم مسمی گردید۔ غ

ع **اساتذہ** بالفتح وتایے فوقانی مکسور وذال معجمہ جمع استاذ کہ بذال معجمہ است معرب استاد کہ بدال مہملہ باشد وانچہ بین الناس بواو زبان زد است محض غلط ـــ غ۔

ع **اقدام** جمع قدم انچہ مردم قدوم راکہ بضمتین مصدر بمعنی آمدن از جاے وباز آمدن از سفر است جمع قدم دانند غلط است) غ ر

ع **ابریشم** بالفتح والکسر مع فتح الشین وبالکسرات معرب ابریشم بشین معجمہ بمعنے ریشم ـــ م ص

ع ف **اہلخانہ** بمعنے اہل بیت چہ اہل بمعنے صاحب وصاحبان خواہ مردم باشد یا زن انچہ در عوام بمعنی زوجہ شہرت گرفتہ از قسم استعمال عام در خاص است ـ ر ـ ش

ف **آستین** بامد صحیح بے مد غلط است معنی معروف ـ ش شمس

ر ع **آزر**۔ بفتح زاء معجمہ نام پدر حضرت ابراہیم خلیل اللہ علیہ السلام واہل تاریخ گویند کہ نام عم الیشان است عرب عم را نیز گویند لھذا مخالف قرآن نیست وآذر بذال معجمہ خطا است وصاحب منتخب بذال معجمہ کہ نوشتہ راہ خطا پیمودہ چہ در کلام مجید بزاء معجمہ بودہ است از رسالہ قواعد املاء فارسے ـــــ

ف **ابرآذاری** بمعنی نام ماه بهار است و آذر نام ماه خزان
وابرآزری وابرآذری که شهرت دارد غلط است رساله غ ص

ع **اجنه** بفتح اول و کسر جیم و تشدید نون جمع جنی غلط است
چراکه این جمع جنین است و جمع جنی جنه است
بالکسر و نون مشدد م غ ——

ت **اچی** بفتح اول و کسر جیم فارسی دختر کیا برادر کلان
اچی بجاء معجمه بمعنی از اغلاط مصحفان محرفان خواندن است اغ

ف **آچار** بمعنی معروف انواع ترشی آلات را گویند اگرچه در
رساله ناسوی بدون مد نوشته مگر اصل با مد است غ ب رساله

ع **آحاد** بمد جمع احد که بمعنی یکے است از یک تا نه بدون
مد خطا است غ ب رساله

ع **ازاء** بکسر اول بمعنی مقابل و برابر بذال معجمه خطا است غ رساله

ع **اضطراب** بالکسر [illegible] بمعنی پریشان حال شدن و
لرزیدن و طپیدن و دزدان شمشیر و جز آن بالکلیه [illegible] و اضطرار است
بالکسر بے اختیار سے و بیچارگی کردن پس هر دو لفظ بدون

ضاد معجمه نوشتن خطا است غ م رساله

ع **انانیت** غلط است و قیاس زیادت نون برای نسبت
اناهیچو روحانیت و جسمانیت و حقانیت جائز نیست چه برنادر
قیاس درست نباشد و در منتخب آمده رساله ——

ع **الی الآن** بمعنی تا اینوقت انچه تا الے الان شهرت-
دارد غلط است رساله

ف **اسپک** بالفتح و بای فارسی مفتوح خیمه کلان و بمعنی
اسپ کوچک بکاف تصغیر هم درست باشد غ

ع **انموذج** بالضم و میم مضموم و ذال معجمه مفتوح بمعنی نمونه و
نمونه دارو در فارسی کاهے مجازاً بمعنی اندک مستعمل میشود
و باید دانست که صاحب قاموس نموذج بدون الف و بفتح
نون معرب نموده نوشته است و انموذج که بالف است
خطا گفته لیکن از مفتاح سکاکی و کتب معتبره دیگر معلوم
شده که انموذج بزیادت الف صحیح است و رتبه صاحب
مفتاح در علم عربیت زیاده از رتبه صاحب قاموس است

وهردو شارح مفتاح الموذج را که بالف است صواب دانسته
معرب نموده گفته اند نه معرب نمونه بدلیل آنکه قاعده تعریب
دلالت میکند که معرب نموده باشد چه دال مهمله در تعریب
بذال معجمه بدل میشود ولفظ نموده که درینجا مذکور شده
صیغه اسم مفعول است نه ماضی ونمونه مخفف نموده است
ونیز از کتب معتبره همین تحقیق نموده ع

ت **امروت** وامرود بالفتح نام میوه ایست در ملک خراسان
تشبیه به پستان نوبر آمده کنند آورده اند که بشکل نبات
میشود ودر دشیر خوشبودار د از شمس اللغات و
در لغت ترکی نوشته که میوه ایست مشهور که در فارسی
ناشپاتی میگویند وصاحب برهان گفته که میوهٔ معروف
است وآنچه صاحب شکسپیر در چتر دسن بمعنی میوه جام
که در هند معروف است نوشته قابل طمانینت نیست —

ت **آتالیق وآتالیغ** پدر مجازی باشد وبمعنی استاد
وراهبر ووزیر نیز آمده — از لغات ترکی

ت **ارقالیق وارخالیق** وارغالیق بمعنی قسمی از لباس
است آنچه صاحب غیاث باتباع عوام الخالق نوشته
راه خطا پیموده است از لغت ترکی به تحقیق پیوسته —

ت **اورتاک** بمعنی پوشش اسپ آنچه در عوام ارتک شهرت
گرفته وهم لفظ هندی قرار یافته درست نباشد — از لغات ترکی

ف **افغان** باغین نقطه دار بر وزن مستان بمعنی فریاد
وزاری باشد ونام قبیله است مشهور ومعروف
وجمعش افاغنه است بر وزن فراعنه بطریق جمع عربی
از برهان ودر بهار عجم نوشته که در تاریخ فرشته از کتاب
مطلع الانوار آورده که افاغنه از نسل قبطه فرعون اند —
وقتیکه موسیٰ بران کافران غالب آمد بسیاری از قبطیان
توبه کرده بدین موسیٰ متحلی گشتند وجماعتیکه از ایشان از
کمال جهل اختیار اسلام نکرده جلای وطن گردیدند —
بهندوستان آمده در کوه سلیمان که مابین ملتان وپیشاور
است ساکن شدند وقبائل ایشان چون بسیار شد سوم

بافغان گردیدند و چون اولاد ایشان بسیار شد معموره هندوستان
مثل کرمان و پیشاور متصرف گردیدند راجه لاهور که با راجه اجمیر
خویشی داشت قصد دفعه فتنه ایشان نمود اما افاغنه بامداد
مردم کابل و خلیج چند کرت دفع کفار کردند و کفار بجهت خوف
آب نیلاب بمقام خود در برسات مراجعت میکردند و مردم کابل
و خلیج نیز بجاهای خود می رفتند و هر که از ایشان میپرسید
که احوال مسلمانان کوهستان یکجا انجامید ایشان جواب
میدادند که کوهستان مگوئید افغانستان بگوئید بجز افغان
و غوغا در انجا چیزی دیگر نیست ظاهرا بدین سبب مردم فارس
الکنه ایشان را افغانستان و خودشان را افغان می خوانند
اما اینکه هندیان این طائفه را پٹهان گویند وجه
تسمیه آن ظاهر نیست ــ

ع **اُبَّهت** بضم اول و تشدید باء موحده مفتوحه و فتح ها
بمعنے بزرگی عوام بکسر با خوانند خطا کنند ــ م غ

ف **انصاف بالای طاعت است** مثل است کاتبی گوید

؎ من کیستم که سجده برم پیش بروش + انصاف گفته اند
که بالای طاعت است + آنچه در عوام انصاف بالای
طاق شهرت دارد درست نباشد بهار عجم ــ

ف **انار** بفتح اول و نون بالف کشیده و رای مهمله میوه
معروف که عرب آنرا رمّان نامند و بمد خطا است ــ هفت

ف **اژدر** با دال ابجد بروزن لشکر سر عَلَم و رایت را گویند
و مار بزرگ را نیز گفته اند و بعربی تنّین گویند ــ ب نفائس

ف **اژدرها** بروزن لشکرها بمعنے مار بزرگ است که اژدر باشد
و های اژدرها جمع نیست بلکه جزو کلمه است و مردم شجاع
و دلاور و خشمگین را نیز گفته اند و پادشاهان ظالم را گویند
عموماً و ضحاک ماران را گویند خصوصاً و بمعنے رایت و
سر علم هم آمده است ــ ب نفائس

ف **اژدها** بمعنے اژدر است که مار بزرگ باشد و کنایه از مردم
شجاع و قهرآلود هم است و سر علم را نیز گویند و پادشاه ظالم
و ضحاک ماران را هم گفته اند عوام که اجگر گویند خطا کنند ب نفائس

ی **اسطوخودوس** لغت یونانی است وآن دوائیست مشهور که بهندیے قدیم دبارو گویند انچه بعضی ناواقفان بقاف وتا نویسند خطا کنند — ازلغات طب۔

ع **اشعث** بالفتح وعین مهمله مفتوح وثاء مثلثه صاحب منتخب اللغات نوشته که بثاء مثلثه غلط است وبباے موحده صحیح نام طماعی که عباس دوس داماد اوست که آن درطمع خودرا ازاشعب گذرانیده ودوس بفتح دال نام قبیله دریمن ازمصطلحات — غ

ع **اشعه** بفتح اول وکسر شین معجمه وتشدید عین مهمله مفتوح جمع شعاع بسکون شین خواندن خطا است — غ

ع **اصلا** بمعنی هرگز الف که درآخر اصلا است برای وقف است یا درعوض تنوین چراکه اصلا درحقیقت اصل بود — غ

ف **افدر** بروزن صفدر برادر پدر را گویند وبعربے عم خوانند وبمعنی برادرزاده وخواهرزاده نیز آمده است — ب

ت **اصطبل** بمعنے طویله انچه این لفظ عربیے قرار داده اند

چنان نیست ترکی الاصل است ازلغات ترکیے —

ع **الهام** بالکسر انچه دردل اندازد خدایے تعالے از وقوع خیر یا شر اما اکثر استعمال او درخیر باشد عوام معنے الهام آواز غیب گویند خطا کنند — م غ —

ع **اولوالعزم** خداوندان عزم وبمعنے پیغمبر انیکه جهد وثبات داشتند درکارها وصبر بربلا وتکالیف کرده اند وآن شش تن بودند نوح وابراهیم وداؤد ویعقوب ویوسف وایوب وموسے وعیسی ومحمد علیهم الصلوات والسلام — غ

ع **الله** درلغت بمعنی معبود برحق ودراصطلاح عَلَم لذات الواجب الوجود المستجمع لجمیع الصفات الکمالیة ودر اصل این اختلاف است نزد امام اعظم رحمة الله علیه بر اصل خود است زیراکه درذات او تعالے تغیر نیست پس در لفظ اسم ذات او هم تغیر نباید کرد ونزد سیبویه دو قول است یکی انکه اصل آن اَلْاِلٰهُ بود همزه بقاعده تسهیل حذف کردند ولام اولے راساکن کرده درلام دوم ادغام کردند

الله شد و دیگر آنکه اصل آن اله بود همزه را حذف کردند
خلاف قیاس پس عوض او الف و لام در آوردند و دو لام
جمع شدند اول را در ثانی ادغام کردند الله شد و هم
نزد سیبویه اصل لفظ الله لاه بوده از لیه بالفتح که بمعنی
پوشیدن و در پرده رفتن است پس داخل کرده شد
بر لاه الف و لام زائد لازم غیر عوضی و بعده ادغام
جاری شد بجل اسم علم — غ

ع **اللّٰهم** در اصل یا الله بود لفظ یا را حذف کردند و میم مفتوح
مشدد عوض او در آخر در آوردند — غ

ع **الٰهی** این لفظ مرکب است از لفظ اله که اسم ذاتِ
حق تعالے است و از حرف یاء متکلم پس معنی مجموع
اله من است و در بعض محل یاء این لفظ مکرم برای
نسبت نیز مفهوم مے شود چنانکه درین عبارت که
حکم الٰهی چنین بود و کسانیکه این یا را از نفس کلمه دانند خطا کنند — غ

ع **ام الخبائث** بمعنی شراب است — غ

ع **اوباش** بالفتح بمعنی مردم مختلف در هم آمیخته و مردم
فرومایه و ناکس و در عرف عام بمعنی مرد بیباک و رند و این جمع
بوش است که بالفتح باشد که بطریق قلب حروف واقع شده واو
را بر با مقدم کردند فارسیان بجای مفرد استعمال کنند — غ بهار

ع **اهمال** بالکسر فرو گذاشتن چیزیرا بخود و در بهار عجم نوشته
که اهمال بمعنی درنگ از ماده همل در لغت یافته نشد مگر امهال
بتقدیم میم بمعنی مهلت دادن آمده برین تقدیر اهمال قلب امهال باشد — غ

ع **ایالت** بالکسر سیاست و نگاهداشتن و بالفتح بمعنی
سرداری گویند غلط است — م غ

ع **ایمن** بالکسر و میم مکسور بمعنی بی خوف و بیدهشت
اماله آمن بکسر میم که اسم فاعل است از امن اکثر عوام
بالفتح خوانند خطا کنند — غ

ه **ایسان** بالفتح گوشه عالم مابین مشرق و شمال — غ شمس

ف **آبخور** با واو معدوله و رای قرشت بمعنی نصیب و قسمت
باشد و مشربه و آبخوریرا نیز گویند و سرچشمه و کنار

دجله وامثال آن باشد که مردمان وجانوران از انجا آب
بردارند وخورند وآنرا بعربی منهل وعطن خوانند وآبخورد
با واؤ معدوله وسکون را ودال بی نقطه بمعنی آبخور است
که نصیب وقسمت وغیره باشد وتوقف نمودن در مقام کردن
رانیز گویند وانچه درعوام شهرت آبخوره بزیادت هاء هوز در
آخر کلمه دارد در کتب معتبره یافته نشد — غ ب نفائس

ف **آتشبازی** بمعنی انار وپهلجهڑیے ومهتاب وغیره که در
هند شهرت تمام دارد اصلا این لفظ در کتب لغات معتبره
یافته نشد ظاهرا ایجاد بعضی هندوستانیان
فارسی تراش است — از تنقیح اللغات

ف **آخرش** بمعنی انجام کار پس الحاق شین معجمه از تصرف
هندوستانیان فارسی تراش است باین طور در
کتب لغات معتبره یافته نشد — از تنقیح اللغات

ع **ارقام** بالکسر بمعنی نگاشتن که در انشا پردازان هند
بیشتر رواج دارد ظاهرا غلط است در کتب لغات یافته

نشد وارقام بفتح اول جمع رقم بمعنی خطها است م غ

د **اریب** بضم اول بمعنی محرف انچه بالکسر وباء فارسی
زبانزد عوام است غلط — از تنقیح اللغات این لفظ دری است

عبری **آصف** بفتح صاد مهمله نام وزیر سلیمان علیه السلام و
بعضی از اهل لغت نوشته اند که آصف بن برخیا یکی از علماء
بنی اسرائیل بود وانچه درعوام بکسر صاد مهمله شهرت
پذیر است اصلی ندارد — غ ب

ع **اولیاء** جمع ولی در مقام واحد اکثر ناواقفان استعمال
کنند چنانکه گویند این مزار فلان اولیا است

ع **اقلیم** بالکسر وآن هفتمین حصه باشد از ربع مسکون که عبارت
از زمین آباد است وهر حصه طولانیت که یکسر مشرق دارد
وسر دیگر بمغرب وهر اقلیم منسوب بیکی از سبعه سیاره است
وبفتح خواندن غلط وجمعش اقالیم آید — غ م

باب الباء موحده

ف **باستان** بمعنے قدیم وگذشته وبمعنی کهنه این لفظ را بباء فارسے خواندن خطاست و در زبان دری تاریخ را گویند که احوال پیشینیان باشد — ب

ف **باسک** بفتح سین مهمله وضم سین مهمله هردو درست باشد وبعده کاف عربیے بمعنی دهن دره که در عربیے فازه باشد وبهندیے آنرا جماهی گویند ونزد مورخین هنود نام بادشاه ماران — غ ب

ف **باغره** باغین معجمه گرهیکه در بند گاه بغل یا بن ران بسبب ورمی یا زخمی یا دنبلی بهم رسد بهندی اولنا و در دکهن باگره گویند غین را بکاف فارسیے بدل کردند در اصل بغین معجمه است — ب غ

ف **باغچه** بمعنے باغ کوچک بغچه وباغیچه خطا است — غ

ت ع **بادیه** صحرا بیابان باین معنے عربیے است وتر کیے پیاله بزرگ را گویند — غ ب

ع **بالمشافهه** بضم میم وفتح فا وفتح ها وبعده ها دیگر که بدل از تا است بمعنی روبرو سخن گفتن فا را المکسور خواندن یا در آخر یک ها افکندن خطا است —— غ

ع **بتّ** بالفتح وتشدید فوقانی بمعنی بریدن واز ینجا است بتّ که لشگرف برسر هر فقره نثرے نگارند وان اشارت است باینمعنی که فقره اول تا اینجا قطع شده وفقرهٔ دیگر شروع گردید تا لفظ بریدن شکل آن این است بطور مد — غ

ع **بصل** بفتحتین بمعنے پیاز - بسین مهمله نوشتن غلط محض است — غ — شمس

ع **بثر وبثره** اول لفظ بضمتین ولفظ دوم بالضم بمعنی آبله خرد یا دانه سرخ یا زرد که از جوشش خون بر اندام پدید آید جمع آن بثور بضمتین وبسین مهمله نوشتن خطا است — غ

ف **برخورداری** **نور چشمی** این القاب خاص بدختر نوشتن وهردو یاے تحتانیے برائے تانیث دانستن محض خطا است چراکه در فارسی یا برائے تانیث هیچ جا

نیامده مگر در ہندیے واگر گویند برایے متکلم است خصوصیت نمی ماند بہ پسر ہم ثابت سیمے شود بہر صورت این القاب بدختر خالیے از کراہیت نیست — غ

ع **بسباسہ** بالفتح بدو بار موحده و دو سین مهمله معرب بزبان ہندی جادتری گویند بالکسر خطا است — م

ع **بندوق** در اصل بالضم است مگر در استعمال فارسیان بالفتح نیز جائز بمعنے تفنگ واین ماخوذ از بندق است که بضم اول وثالث در عربے بمعنی غلوله باشد چون در تفنگ گلوله آہن یا سرب سیمے اندازند لهذا مجازاً تفنگ را آلۂ انداختن آن است نامیدند چون ضمه دال را اشباع کردند واو پیدا شد پس الواو نوشته بندوق گفتند. جمع این بنادیق است بالفتح — غ

ع **بشارت** بالضم وکسر بمعنے خبر خوش از البشری بالضم مصدر است و بالفتح باین معنی خطا است — م

ع **بط** صاحب غیاث گفته بالفتح جانور معروف واین

بت است انتهی گویم آنچه لفظ بخ در خاص و عام شهرت دارد در ہیچ لغات عربے وفارسیے وہندیے یافته نشد معلوم نیست که این ازکدام زبان ایجاد نموده اند مگر گویم که شاید بطک را بطخ کردند وکاف تصغیر را انجا بدل ساختند چون شاماکچه وشاماخچه بمعنے سینه بند زنان که آن را اہل ہند انگیا واہل دکھن چولے خوانند ودر عربیے اتب و اجوف ومجول گویند وابدال تا بدال از تصرفات اہل ہند است —

ف **لغار بغاره** بالضم معنی شکاف وسوراخ دیوار انچه در عوام بخاره شهرت دارد غلط محض است واین لفظ ہم در لغت ہندی یافته نشد — ش

ت **بغچه** صاحب غیاث گفته بالضم جامه بند که معروف است این لفظ ترکیے است از لغات ترکیے ثابت شده انتهی گویم در ترکیے ابدال غین معجمه بقاف بسیار است پس بغین و قاف ہر دو صحیح باشد وبغچه در اصل بوغچه است از لغت ترکیے

ع **بغتةً** بالفتح ناگاه ویکبارگیے اکثر عوام بل چند خاص بالف

نویسند خطا است و دفعةً علی ہذا القیاس ہ و فعتاً چنانکہ
شہرت دارد ہمچنین اصالةً و وکالةً را بے الف باید نوشت غ ص

ف **بفرسیند** این لفظ غلط است و بفرستند صحیح چراکہ
مصدرش فرستادن است پس زیادہ کردن یاء تحتانی
بعد راء مہملہ وجہے ندارد و اسقاط تاء فوقانی نیز درین لفظ
بعد سین مہملہ یافتہ نشدہ — غ

ع **بقال** در ہندوستان بمعنی غلہ فروش بسیار مستعمل
شدہ و باین معنے بدال بالفتح و تشدید دال مہملہ صحیح باشد
و در تازی بقال بمعنی ترہ فروش است چہ بقل بالفتح ترہ را
گویند در ہندیے کنجڑا باشد — غ

ف **بگتر** بکاف فارسے بمعنی جامہ ایست کہ بروز جنگ پوشند
و آن تا بہ تا یے آہنی باشند کہ بران مخمل یا بنات کشیدہ
استعمال مے نمایند آنچہ بکاف عربی شہرت گرفتہ غلط است آ ب غ

ع **بکر** بالکسر زن دوشیزہ و اول ہر چیز و ہر کاریکہ مانند آن
بیشتر نشدہ باشد و بالفتح شتر جوان و نام قبیلہ است و

نام ملکیست و بالضم بامداد و لفظ باکرہ کہ بزیادت الف مشہور
است بمعنی زن دوشیزہ از مخترعات عوام است صحیح بدون الف
است — غ - ص - ت

ف **بکاول** بضم باء موحدہ و کاف عربی و ضم واو بمعنی داروغہ
باورچیخانہ مر فتح واو ہم درست است مردم بغلط این لفظ را
ہندی دانند و بالفتح خوانند غ ش

ف **بلادر** بفتح اول و ضم دال مہملہ ثمر درختیست کہ بہندی آنرا
بہلانوا گویند حار در درجہ چہارم و نام زیور و پیرایہ زنان کہ
بصورت بلادر سازند و زنان آنرا بر سر بندند و راصل
بلادور پس دُر مخفف دور باشد و این لفظ بکسر اول و فتح دال
آنچہ کہ شہرت گرفتہ غلط است — غ ب

ت **بلاق** بالضم چشمۂ آب و حلقہ بینی کہ زیور زنان است از لغات
ترکی آنچہ این لفظ را مردم ہندی دانند خطا کنند — غ

ع **بلکہ** صاحب غیاث گفتہ بدون کاف لفظ عربے است
برای ترقی اضراب فارسیان بکاف استعمال کنند و

در مقام ظن دارم هم آرند کاف را در لفظ بلکه دراز باید نوشت
چراکه کاف غیر دراز که در حقیقت مرکب بهاء مختفی است بجای
نویسند که کاف را بلفظ دیگر متصل نسازند درینجا چون کاف
بلفظ بل مرکب شد حاجت باتصال هاء مختفی نماند فافهم گویم لفظ
ترقی از زیادات قلم ناسخ است اگر کفایت بر لفظ اضراب کرده شود
بهتر است والحاق هاء مختفی در آخر هر لفظ متحرک الآخر واجب است
وچون کاف متحرک است و در آخر است ترک هاے مختفی نباید
زیراکه هاء مختفی حرفیست که برای دلالت بر تحرک آخری در آید —

ف **بلی** صاحب غیاث گفته بفتح اول وکسر لام لفظی است که برای
تصدیق کلام آید و در اصل این لفظ عربیست بفتح لام مگر فارسیان
بکسر لام استعمال کنند انتهی گویم در لغت تازی لفظ بلی بلا الف برای
تصدیق منفی می آید چنانکه حق تعالی فرماید الست بربکم قالوا بلی و در حالت
اماله الف یاء مجهول شود و در مفهوم تغییر نیاید و لفظ بلی بیاء مجهول در
فارسی برای تصدیق کلام سابق آید مثبت باشد یا منفی و در عربی
بمعنی نعم و اجل آید پس این لفظ در اصل عربی نیست بلکه فارسی الاصل

است چنانچه بر ناظران کتب لغت مستور نیست —

ع **بلاتحاشی** بکسر اول وکسر شین معجمه بمعنی بے درنگ و بے
اجتناب و بے یکسو شدن و بفتح شین معجمه و بجای یای تحتانی
الف خواندن تصرف فارسیان است چنانکه تمنی را تمنا.
نویسند و مے خوانند — غ.

ف **بورانی** بضم اول نان خورشے است که از جزرات و بادنجان
سازند عوام این لفظ را هندی دانسته بدون واو برانی
نویسند خطا کنندش. چنانکه ظریفے گوید **بیت**
پس از سی سال اینمعنی محقق شد بخاقانی ❋ که بورانی است
بادنجان و بادنجان است بورانی —

ع ف **بندر** بالفتح کناره دریا که جای بستن کشتی باشد از منتخب
و بمعنی هر شهریکه بر کناره دریاے محیط واقع باشد هم مستعمل میشود
مثل سورت و مبنئی و جمع آن در کتب بطور عربے بنادر نوشته
شد مگر صاحب برهان و شکسپیر و رچارڈ سن لفظ فارسے
قرار داده اند و صاحب غیاث بر بودن این لفظ -

کدام زبان شک آورده۔

ف **بناگوش** بضم اول نرمۂ گوش پس بالکسر و بالفتح که مشهور است محض غلط باشد۔ غ۔

ع **بُن** بالضم بمعنی درخت و بمعنی بیخ درخت و پایان هر چیز و تخمی است که آن را قهوه نیز گویند عوام این لفظ را هندی دانند و بوند خوانند خطا کنند۔ غ۔ ش

ف **بندیوان** در اصل بندی بان بود بمعنی کسیکه نگهبان قیدیان باشد و عوام در لفظ و معنی غلط کرده‌اند که بجای بای موحده واو میخوانند و بجایے بندی که بمعنی اسیر است بندی وان بمعنی قیدی و اسیر گویند۔ غ

ع ف **بوتات نویسی** غلط است و صحیح بیوتات نویسی بزیادت تحتانے و ضم اول و ثانے و این جمع بیوت است و بیوت جمع بیت که بمعنی خانه باشد۔ غ

ف **بارود**۔ بروزن و بمعنی باروت باشد که داروے تفنگ هست و بلغت سریانے شوره را گویند که جزو اعظم

باروت باشد و آن را نمک چینی هم گویند از برهان و باروت لفظ ترکیے است۔ ش

ف **برمه** بالفتح مثقب درودگری باشد که بدان چوب و تخته سوراخ کنند آنچه مردم این لفظ را هندی دانسته بآخر لفظ الف نویسند غلط است چنانچه در لغت هندی همین درج است۔ ب ش ھ۔

ف ت **بلماج** بالضم اول و جیم عربے نوعے از آش که رقیق و پر آب و بے گوشت پزند مانند حریره و در انگریزیے بهمین تلفظ و معنی است غالباً از ترکی یا فارسی اخذ کرده باشند۔ ب غ

ھ **بهیر** بروزن فقیر بازاریان لشکر ظاهراً لفظ هندی است که بتفریس واقع شده۔ غ

ف **بید** بمعنی مشهور چوب باریک باشد بغلط عوام بیت گویند و در عربے خیزران باشد۔ ش ص

ع ف **بیعانه** زر پیشگی که بعد تقرر قیمت قدرے به بائع دهند و بعربے عربون باشد بیعانه مرکب از بیع عربے و الف

ولنون نسبت فارسے است بدون عین مھملہ نوشتن
غلط است — رشس ھ —

ع **باع** بمعنی تولاج کہ مقدار کشادگی ہر دو دست باشد
ہندیان تصرف کردہ عین را بہ میم بدل کردند — ص غ

ع **بیفراغت** غلط محض بافراغت صحیح است معنی معروف

ع **بکرعید** غلط عوام بقرعید صحیح باشد چہ بقر در عربی بمعنی
گاو است گو کہ این ترکیب از فقہ نیست — غ شمس

ف **بی نوکر** بمعنی شخص نوکری پیشہ کہ بجائے نوکر نباشد
غلط است بجائش صحیح نانوکر است چہ لفظ نا برای نفی
بر مشتقات وصفات آید چنانچہ اسم فاعل واسم مفعول
وصفت مشبہ مثلاً نابالغ ونامسموع وناخلف وبلفظ
بے برای نفی بر اسماء غیر مشتق وصفات آید چنانچہ اسم
مصدر واسم جامد مثلاً بے شعور وبے ہنر وبے زر — غ

ع **براز** بکسر اول فضلہ وغائط یعنی سرگین آدمی وغیرہ و
بمعنی بیرون آمدن وبفتح خطا است — م غ

ف **بغداد** بالفتح نام شہر در عراق عرب کہ دراصل باغداد
بود از انکہ پیش ازین باغے بود کہ ہر ہفتہ نوشیروانِ
عادل دران باغ بداد مظلومان میرسید الحال الف را
ساقط کردہ بغداد میگویند — ب غ —

ع **بقر** بفتحتین بمعنی مطلق گاو خواہ نر خواہ مادہ بخلاف ثور
کہ گاو نر را گویند ودر بقرہ تا وحدت است نہ برای تانیث غ

ع **بلج** بفتح اول وسکون ثانی نام شہر از خراسان وبلج و
بفتحتین بمعنی تکبر است — غ م ص —

ع **بطانہ** بکسر اول وبمعنی استر قبا وغیرہ مقابل ابرہ وبتاء
فوقانی نوشتن خطا است — غ رسالہ —

ع **باداللہ** غلط عوام عبداللہ بمعنی نام شخصے — رسالہ

ع **بزاز** بفتح وتشدید زاء معجمہ اول جامہ فروش چراکہ بز
بالفتح وتشدید زاء معجمہ بعربی جامہ را گویند عوام بحاز
گویند خطا کنند — غ رسالہ —

ف **بیست** عدد معروف آنچہ بدون یاء تحتانی بست

نویسند خطا کنند — رسالہ

ع **بوالہوس** بترکیب لفظ بوکہ مخفف ابو باشد بمعنی پدر
وصاحب والف لام تعریف غلط است چراکہ ہوس لفظ فارسی
است بمعنی آرزو پس داخل کردن الف ولام بر و جائز
نباشد بوالفضول و بوالعجب و امثال آن کہ الفاظ عربیست
پس حق آن است کہ بلہوس بے واو والف است مرکب
از لفظ بُل بالضم و سکون لام کہ بمعنی بسیار باشد و از لفظ
ہوس بمعنی بسیار ہوس چنانکہ بلکامہ بمعنی بسیار کام و بخیہ
عبد الواسع درینجا نوشتہ کہ ہوس بفتحتین لفظ فارسیے
است بمعنی آرزو بمقتضاے بشریت خطا واقع شد۔
چراکہ از قاموس و صراح و منتخب صریح معلوم میشود کہ ہوس
بفتحتین لفظ عربے است بمعنی آرزو درینصورت داخل
کردن الف ولام تعریف بر و جائز باشد۔ چنانکہ بوالفضول
و بوالعجب و امثال آن و در کلام شعرا ہمین طور آمدہ ۔ غ

ع **بہلول** بضم اول و واو معروف مرد خندان رو۔ و

و پیشوای قوم کہ سردار باشد و نام عارفے است مشہور
عوام بہلیل گویند خطا کنند — غ م

ف **باذنجان** بذال معجمہ مکسور و جیم عربی معرب باذنگان
ترکاری معروف کہ بہندی بیگن گویند۔ غ

ت **بیگ** در ترکی بمعنی امیر باشد — غ۔

ت **بیگم** بکسر کاف فارسی زن عمدہ و بفتح کاف فارسی بمعنی
امیر من از لغات ترکے — غ۔

ھ **بالشت** بمعنے وجب و بعربے شبر بکسر شین معجمہ و
سکون با موحدہ و را مہملہ در آخر جمع آن اشبار بالفتح
مردم این لفظ را فارسے دانند چنان نیست) از نفائس۔ ش ص

ھ **باناتت** نوعی از جامۂ پشمی معروف کہ در فرنگ بافند
عربان آن را در محاورۂ حال جوخ بضم جیم و سکون واو
و خا معجمہ در آخر گویند و بفارسی سقرلاط۔ نفائس ش

ع **بخار** بضم بمعنی معروف بعض مردم این لفظ را ہندی و بعض
فارسی دانند چنان نیست۔ ش نفائس—

ع **بہجت** بالفتح شادمانی وتازگی وزیبائی وخوبی وبضم چنانکہ مشہور است غلط است غ م

ف **بارانی** نام کلاہیست کہ در روزہای باران بر سر گزارند وہر چیز یراکہ بہجت منع باران پوشند نیز گویند و نام قبیلہ ایست از ترکان آنچہ عوام برانے باسقاط یک الف گویند درست نباشد ــ ب رشش

ع **برائت** صاحب غیاث گفتہ بروزن فراغت بیزاری از چیزے وپاک شدن ودور شدن از کنز وبرات لفظ فارسی است کاغذ نوشتہ کہ بموجب آن از خزانہ زر بدست آید بلفظ نوشتن وکردن ودادن وگرفتن وآوردن و زدن وشدن مستعمل از بہار عجم براتی صاحب برہان گفتہ بروزن نباتی جامۂ کہنہ وامثال آن باشد کہ در وجہ برات مواجب بمردم دہند ومردمی را نیز گویند کہ در عروسی ہمراہ داماد بخانۂ عروس روند انتہی ـ گوییم برات در ہندوستان بدو معنی متعارف است یکی مضاف الیہ لفظ شب کہ فارسی

لیل باشد وآن لیلة النصف من شعبان است صاحب کشاف در تفسیر فاتحہ سورہ دخان گوید کہ این شب را چہار نام است لیلة الرحمة ولیلة البراءة ولیلة الصک ولیلۂ مبارکہ وبرات بلاہمزہ غالب کہ مخفف براءت باشد وآن خطی است کہ بندار بعد گرفتن خراج باہل خراج دہد پس بدین معنی لفظ خراج لفظ فارسی نیست بلکہ لفظ عربی است کہ بحذف ہمزہ تخفیف کردہ شد دوم جماعت مردم کہ ہمراہ معرس بخانہ عروس روند وہر یکے را ازان جماعت براتی گویند ضیف المعرس باشد ومقابل براتی گہراتی باشد کہ ضیف العروس بود واین لفظ بدین معنی ماخوذ از بر است کہ بمعنی خاطب وطالب زن باشد چنانکہ مقابل آن ماخوذ از گہر است بمعنی خانہ ودار است ــــ

ع **براعة الاستہلال** نزد اہل بدیع عبارت است ازانکہ شاعر یا منشی در ابتداء خطبۂ کتاب یا در مطلع قصیدہ الفاظے چند ذکر کند کہ مشعر بر مطلب باشد ودر منتخب نوشتہ

که استهلال بمعنی بانگ کردن کودک بوقت ولادت است
ظاهرا وجه تسمیه آن است که چون بمجرد بانگ کردن مولود بوقت
ولادت شناخته میشود که پسر است یا دختر همچنین از صنعت
مذکور بدلالت الفاظ متناسبه در شروع کتاب و قصیده
دریافته میشود که این کتاب و قصینده در فلان مضمون
و فلان احوال است — غ —

ف **برشکال** بفتح اول و سکون ثانی و شین معجمه موقوف
کاف عربی بمعنی برسات و بضمتین نیز آمده و این مفرس
برسکال بسین مهمله باشد چه در هندی برس بمعنی بارش
و کال بمعنے وقت — غ —

ف **برابر** بمعنی مساوی و مقابل انچه عوام برو بر گویند خطا کنند شمس

ت **بوبو** بمعنی دختر دوشیزه مردم این لفظ هندے
دانند چنان نیست — از لغت ترکے —

ع **بدرقه** صاحب غیاث گفته بفتح اول و سکون و فتح راء
مهمله بمعنی رهبر از منتخب و بهار و صاحب معرب گوید جاعتیکه

راهبر قافله باشد و این عربی الاصل نیست بلکه مولد است
گویم صاحب قاموس بدرقه را بدال و ذال معجمه بمعنی رهبرے
نوشته و رهنما را مبدرق لیکن فارسیان بدرقه بمعنی راهبر
استعمال کنند چنانچه در گلستان است و الله بدرقه برد

ع **بستان** صاحب غیاث گفته بالضم معرب بوستان
از منتخب در سراج اللغات نوشته که لفظ فارسی است
مرکب از کلمهٔ بُست بالضم که بمعنی گلزار و جائیکه میوهٔ خوشبو
دران باشد و الف و نون زائده مثل شاد و شادان انتهی
گویم ظاهر آن است که این لفظ مرکب است از بو بمعنی
نکهت و لفظ ستان که برای کثرت آید و بستان مخفف
و معرب است ازان زیراکه اگر اصل آن بست باشد
زیادت واو صورت نه بندد و بوستان به زیادت واو
در کلام فُصَحا آمده است چنانکه سعدی فرماید — تا دلِ
دوستان بدست آری + بوستانِ پدر سوخته به +

ع **بساتین** بالفتح و ضم خواندن خطا است جمع بستان) غ

ف بازرگان مخفف بازارگان است سوداگر را گویند هر

ف بیوه بروزن میوه بمعنی غریب و تنها باشد و زنے را نیز گویند که شوهرش مرده باشد یا او را طلاق داده باشد و مردے را نیز گویند که زنش مرده باشد عوام صرف اطلاق این لفظ بر زن کنند بر مرد نمی کنند خطا کنند ـ ب هر

ه بابیب گوشه عالم مابین مغرب و شمال ـ غ ش

ف بازیگوش بکاف فارسی بمعنی شوخ و شنگ و طفلی که گوش بر بر آواز بازی طفلان دیگر دارد این لفظ بکاف عربی خطا است ـ ب غ ح

ف برادر بفتح اول بهیچ یکی از کتب لغت لفظ برادر بتصریح بنظر نیامده که بفتح صحیح است یا بکسر مگر صاحب برهان نوشته است که فرادر بفتح بروزن برادر پس ازین معلوم شد که برادر بفتح اغ

باب الباء فارسی

ف پازهر زهر مهره در اصل پاوزهر بود یعنی پاک کننده زهر چه لفظ پاو بواو بمعنی شستن آمده است بمرور ایام واو حذف شد از جهانگیری و برهان و صاحب رشیدی چنان نوشته که پازهر مخفف پاوزهر است مرکب از پاد بدال مهمله که بمعنی پاسبانی است یعنی مرکب پاس دارنده زهر و فادزهر معرب آن باشد ـ غ ب

ف پای تراب نقل مکان و آن عبارتست از انکه از جای خود بجای دیگر رود باراده سفر و این غلط عوام فارسی گویان هند است در کلام اساتذه چه در نظم و در نثر دیده نشد مگر بعضے از هندیان در کلام خود آورده اند چنانکه درین بیت گرد خط نیست بر خسار تواے جان دریاب ٭ میکند حسن تو بر عزم سفر پای تراب ٭ و بعضی از محققین نوشته اند که صحیح پیتراست بفتح باء فارسی و سکون تحتانی و خفاء نون و فتح فوقانی و راء مهمله بالف کشیده و عوام آن را پاے تراب کردند بفارسی نقل مکان گویند

اشرف گوید بیت طاقت نقل مکان نبود ازان چو
سیلے ست * درسفر با خانه میگردد مسافره سپار
* نفائس ـ بهار ـ

ف پادشاه بباء فارسی صحیح است نه بباء عربی و
اینکه در هندوستان بباء عربی شهرت دارد ظاهرا
ازجهت استکراه جزاول است ازکلمه مذکورکه بزبان هندی
قبیح ومعنی پادتخت باشد چه دراصل پات بود تاء فوقانی
رابدال بدل کردند پس پاد بمعنی پاسبانی و پائیدن نیز آمده
ولفظ شاه بمعنی خداوند است ـ ب غ ـ

ف پاجی صاحب غیاث گفته بجیم عربی بمعنی کمینه لیکن در
کلام قدما یافته نشده واینکه جمع آن پواج گویند استهے
گویم پواج مخفف پواجی است که جمع پاجی باشد و
این لغت هندیان تازی دان است ـ

ف پتر بفتحتین پارهاے آهنی پهن کرده واین لفظ مشترک
است درهندی وفارسی مگردرهندی تای فوقانی رامشدد

آرند درعربی ضبه گویند ـ غ

ف پرگار بالفتح بکاف فارسے قلم آهنی دوشاخه که بدان دائره
کشند وعوام بکاف عربی میگویند ونویسند صحیح نباشد و
معرب آن فرجار است ـ ب غ ص ه ـ

ف پس غیبت مرکب است ازپس که فارسی باشد ولفظ
غیبت که تازی باشد اگر بفتح غین معجمه خوانده شود ضد حضور
باشد واگر بکسر غین معجمه خوانده شود بمعنی عیب کسے ازپس
وی گفتن باشد هندیان این مرکب رادرمحل وبے محل استعمال
کنند دانا را باید که موقع سخن دریافته استعمال نماید ـ

ف پس قد بمعنے کوتاه قد که مشهور است محض غلط صحیح پست قد
است ـ ش ر

ف پلیته پنبه یاریسمان یالته تابداده دراصل فتیله لفظ عربی
است علحده ماخوذ از فتل بمعنی ریسمان تافتن ظاهرا پلیته
مبدل فتیله خواهد بود وفلیته مشتق از فلتته که بمعنی ناگاه
گیرنده شعله یا آنکه فلیته قلب فتیله باشد ـ غ ر ـ

ف پنجاه بالفتح نام عدد معروف نه بالکسر چنانکه مشهور است غلط است — غ

ف پلید بدال صحیح است و بجای دال تاء فوقانی نوشتن وگفتن خطا است بمعنی معروف — غ رش

ف پیشواز بمعنی استقبال کردن ولباس زنان پشواز که در عوام الناس شهرت یافته غلط است کش غ

ف پشک بالفتح سرگین آهو وگوسفند وبز وشتر و امثال آن راگویند بالکسر خطا است در عربی بعر یا بعره گویند — ب

ف پایچه بروزن پارچه بمعنی شلوار و پاسے جامه بعربی رجلان گویند کسانیکه پنیچه گویند خطا کنند بش بهار

ف پاگاه و پاگه طویله اسپان مرکب از پا که معروف است وگاه بمعنی جا یعنی جای پای چهارپایان و بهم مخفف پایه گاه بمعنی قدر ومرتبه و منصب — غ

ف پیراهان صاحب برهان گفته با ها هوز بر وزن

بیابان پیراهن را گویند و بعربی قمیص خوانند و صاحب شکسپیر و صاحب رچارڈس در لغت خود باپیرهن باسقاط الف نوشتند انتهی گویم ظاهرا هر دو صورت درست باشد چرا که بیت شیخ سعدی رحمة الله علیه بر صدق صاحب برهان دال است بیت پیراهن سبز بر درختان + چون جامهٔ عید نیکبختان + و بیت دیوان نویدی اثبات اسقاط الف میکند — نکهت گل را چه کنم ای نسیم + بوی از آن پیرهنم آرزوست —

ف پاتله مخفف پاتیله است و آن مطلق دیگ باشد عموما و دیگ دهن فراخ حلوا پزی را گویند خصوصا و پتیله بدون الف غلط است هج

ف پرگنها جمع پرگنه بمعنی زمینیکه از آن خراج گیرند پس نوشتن پرگنات جمع از تصرفات فارسیان متعرب است کش بر رساله

ف پروانها جمع پروانه بمعنی معروف و نوشتن پروانجات لغت فارسیان متعرب است — ب

ف پنجره بمعنی قفس پنجره گفتن خطا است از رساله —

ف — پیچ وتاب معنی معروف بدون واو عاطفه گفتن خطا است واز قسم حذف هم است - رساله —

ف — پیگار بفتح اول وکاف فارسی جنگ وجدال را گویند وبمعنی قصد واراده هم هست این لفظ بکاف تازی شهرت دارد غلط است - ب رساله —

ف — پرستار بفتح اول وثانی بمعنی مطلق خدمتگار خواه غلام باشد خواه کنیز خواه مرد یا زن که بخدمت گاری نوکر باشد واینکه بعض مردم هندوستان مخصوص بمعنے کنیز دانند خطا کنند - غ —

ف — پروار بالفتح وبر دو رای مهمله خانه تابستانی که سرد باشد دران جانوران چارپایه را نگاه دارند وپرورش مینمایند تا فربه شود ومجازا بمعنے فربه آید عوام معنی پروار نام ملک گویند خطا کنند - غ بهار —

ف — پرتو بفتح اول وفتح تای فوقانی بمعنی فروغ وروشنی وعکس وشعاع که از جرم نورانی ظاهر شود وبمعنی سایه چنانکه مشهور شده خطا است غ ب بهار —

ف — پلنگ بالفتح نام درنده است وکسانیکه بکسر اول وفتح لام خوانند یا بمعنی چیتا دانند خطا کنند وچیتا را در فارسی یوز گویند وبه هندی چارپای چوبین است - بهار ب غ —

ف — پنبه دوز بمعنی کهنه دوز غلط است صحیح پنبه دوز بروزن کینه توز بمعنی کسیکه پارچه کهنه وخرقه وامثال آن دوزد - غ

ف — پیروزه بکسر اول به مثناة تحتانی رسیده وفتح رای مهمله بواو مجهول وفتح زای هوز وهای مدوره زده جنسی از جواهر کانی سبزفام است ونیشاپوری آن بهتر است گویند نگاه کردن بران روشنائی چشم افزاید وفیروزه معرب آنست

ھ — پیشوائی بالکسر خبر آمدن کسی شنیده برای آوردن اورفتن بعربی استقبال واگرد فو طبل نوازندونی ومسند تخلیس گویند وبفارسی پذیره شدن وپیشواز رفتن گویند مردم این لفظ را فارسی دانند چنان نیست - نفائس —

باب التاء فوقانی

ف تار و پود بسکون واو عاطفه و ضم باء فارسی و واو معروف تار های طول و عرض جامه بهندی تانا بانا گویند و بعربی لحمه و مسدات گویند۔ غ رص

ع تاجر بکسر جیم بمعنی سوداگر بفتح و ضم جیم غلط است غ ر

ع ف تابعدار این لفظ غلط است چراکه تابع که صیغهٔ اسم فاعل است بترکیب لفظ دار حاجت ندارد اگر اتفاق افتد بجایش تبعدار بدون الف یا فرمان بردار باید گفت غ

ف تابه قرص آهن که بر آن نان پزند و بهندی توا گویند کسانیکه توا بجاے تابه نویسند در فارسی غلط است و در اصل توا هم لفظ هندی درست نباشد زبان دهگان است ۔ ب ش۔

ت تلاش بمعنی سعی و جستجو صحیح است و تالاش بزیادت الف گو درست باشد مگر خواندن نادرست کسانیکه متلاشی گویند و می نویسند محض غلط است

چراکه این لفظ ترکی است و صحیح بجاے متلاشی تلاشی است ۔ غ ش

ف تباشیر دوائی باشد سفید قدرے مائل بکبودی که از میان نی پیدا میشود و به معنی روشنی اول صبح و طباشیر بطاء مطبقه معرب آن است کسانیکه این لفظ را عربی دانند خطا کنند ب غ

ع تحت الثری مراد از زیر زمین چه ثری بفتح اول و ثانی خاک نمناک را گویند کسانیکه تحت السری به سین مهمله و الف نویسند غلط است ـــ غ

ع تقریض بضاد معجمه بمعنی مدح زندگان و ذم وی نیکو میدان ایشان پس مشترک بین الضدین است و در ترجمهٔ قاموس تقریظ بظاء معجمه بمعنی ستودن زنده فقط تنها نوشته گوییم که بیشتر الفاظ که بظاء معجمه است بضاد معجمه توان نوشت و این لفظ هم ازهمین قسم است چنانکه حریری در قصیده طائیه خود گفته و مقابل تقریض تابین است

که به معنی ستودن مرده وحرف نیک گفتن بر کسے
است بعد از مرگ او۔

ع **ترشح** تراویدن ومجازاً بمعنی اندک بارش مستعمل
می شود کسانیکه ترشوے نویسند خطا کنند۔ م ر

ف **ترقیدن** شگفته شدن واین مبدل ترکیدن است غ

ع **تصدیعه** صاحب غیاث گفته زیادت ہا در آخر این لفظ غلط
است وصحیح تصدیع است بدون ہا انتہی گویم بہا مصدر نوعی
است که به معنی حالت آید وکسیکه غلط داند خود غلط کرده است۔

ت **تکمه** بالضم گوی گریبان در اصل توکمه است از لغات ترکی
بهندی آنرا گهنڈی گویند انچه در عوام بمعنے حلقه گوی
گریبان شهرت دارد غلط است۔ غ ش۔

ع **تماشا** ماخوذ از مشی فارسیان مصادر یارا بالف
بدل میکنند ومعنی تماشا بایکدیگر پیاده رفتن است برای
تفرج کسانیکه تماشه بہاء مختفی نویسند غلط است غ ر

ع **تمنّا** آرزو کردن در اصل باخر این لفظ یاء تحتانی

است مگر فارسیان بالف نویسند وخوانند واین تصرف
نوعی از تفرس است ـــ غ۔

ت **تغما** غلط عوام است تمغا بالفتح وغین معجمه بمعنی نشان ومهر
داغ که بر ران اسپ وغیره نهند ـــ ب

ف **توت** میوهٔ معروف وآن را تود نیز گویند ونام درختیکه
از برگ آن کرم ابریشم پرورند بعربی توث گویند آنانکه
توت راهندی گویند غلط کنند۔ شمس ش۔

ف **تنباکو** برگ معروف در مآثر رحیمی آورده که تنباکو از طرف
فرنگ بدکن آمد واز انجا در ہند از عهد اکبر بادشاه رواج یافت
بهر تقدیر بالفظ کشیدن وبسر قلیان کردن مستعمل است و
پسین کنایه از مهیا کردن حقه برای کشیدن تنباکو فوقی یزدی
سه دان یکی پهلو زند کاینک بسر قلیان ناز * کرده ام
تنباکوے لطفی که از من نگذری * ودیگری گوید آن جوانانیکه
تنباکو کشند * اوش الله واخر هو کشند * بهار غ ن

ع **توتیا** بالضم بمعنی سرمه وبطاء مهمله نوشتن خطا است ص غ

ف **توزدان** غلط عوام دراصل توشه دان است بمعنی آوند توشه که بعربی نیزوه گویند ـ ش ص ـ

ف **توانگر** بضم اول دراصل بمعنی صاحب قوت است مرکب از توان بمعنی طاقت وگر کلمه نسبت است وبمعنی مالدار مجاز است این لفظ را دراصل رسم الخط بدون الف نوشتن خطا است وخواندن روا باشد ـ غ ـ

ع **توزیع** حرف سوم زاء معجمه پراگنده کردن وبخشش کردن بعضی ناواقفان این لفظ را بذال معجمه نویسند ـ خطا کنند ـ م ـ غ ـ

ع **تفرقه** بفتح اول وسکون ثانی وکسر راء وفتح قاف بمعنی فرق کردن میان دو چیز یا چند چیز کسانیکه این لفظ را بفتح فاء وسکون را خوانند خطا کنند ـ غ شمس ـ

ف **توان** بضم اول بمعنی زور وقوت وبفتح اول خطا است ـ غ ـ

ف **توشه خانه** ظاهرا این لفظ غلط است صحیح توشکخانه

است چه توشک بمعنی رخت است در عربی حشیه گویند ـ ب ـ غ ص ـ

ع **توبه** بالفتح از گناه بازگشتن وعوام بالضم گویند خطا کنند وبعضی توباه گویند چنانچه شاعر هندی گفته ـ می کے پینے سے توجون تون کہ نبہائی توباه * پر مغان سے یہ خجل ہون کہ الهی توباه * این هم غلط است ـ غ شمس ـ

ع **تیار** به تشدید بمعنی جلد رفتار وجهنده ومواج از منتخب وصراح وانچه در محاورات گویند که فلان چیز تیار است یعنی درست ومهیا است باین معنی مجاز باشد از معنی لغوی یعنی فلان چیز از باعث درستی خود جهنده وجلد رفتار است بسوی استعمال ای مقتضی استعمال است پس لفظ تیار عربی است کسانیکه فارسی گمان برند خطا است ودر بهار عجم وچراغ هدایت وسراج اللغات نوشته که برای معنی آماده ومهیا طیار بطاء مهمله است چه دراصل اصطلاح میرشکاران است که چون جانور شکاری از گریز برآمده مستعد وآماده پرواز وشکار

اندازی می شود گویند که این جانور طیار شده چون بمعنی شهرت گرفته مجازاً هر شئی مهیا را طیار گویند — پس تیار و طیار هر دو طور صحیح باشد۔ غ ھ

ف **تالاب** معنی معروف کسانیکه تلاو گویند خطا کنند م ش

ع **تنور** بالفتح و تشدید نون چیزیکه در وی نان پزند پس تنور بدون تشدید و تندور بزیادت دال هر دو خطا است م ص

ع **تعشیر** بروزن تکمیل و تعشره بروزن تکمله و تبصره و تعشیره بزیادت تاء مرت یا حالت در محاورهٔ حال عرب کشتن جماعی است مجرم را به بندقه هایے تفنگ که مجرم را استاده کرده تفنگ را سر می کنند و غالب است که اشتقاق این لفظ از اعشار است بفتح همزه بروزن اشعار بمعنی پاره پاره در صراح است۔ يُقَالُ بُرْمَةٌ أَعْشَارٌ إِذَا انْكَسَرَتْ قِطَعًا وَ قَلْبٌ أَعْشَارٌ — و یکی از عرب میگفت که اشتقاق این لفظ از عشره بمعنی ده است چون در ابتدا ده کس یکبار تفنگ را بر مجرم سر میکردند و سے گشتند اگرچه اکنون تخصیص

ده کس باقی نمانده اشتقاق این فعل از عشره نمودند —

ع **تعیین** صاحب غیاث گفته بروزن تحقیق بدو یای تحتانی معین کردن و مخصوص نمودن چیزے را از میان چیزها۔ مگر فارسیان یک یا را برائے تخفیف حذف نمایند و این نوعی از تفرس باشد و تعیّنات بعد عین دو یاء تحتانی بروزن تحقیقات جمع تعیین و فارسیان بمعنی معین استعمال کنند و این مجاز است از بهار عجم انتهی گویم آنچه تعیناتی که در عوام شهرت دارد اینچنین لفظ در لغات دیده نشد —

ع **تابوت** صندوقیکه چیزها در و نگاهدارند و مرده را دران گذارند آنکه بدون واو گویند خطا کنند — م

ت **تنبچه** معنی معروف صحیح تمنچه غلط است — ش۔

ف **تنبان** بمعنی شلوار و زیر جامه کسانیکه تمّان با میم مشدد گویند خطا کنند — ب ھ —

ع **تالیف** صاحب غیاث گفته دو چیز یا چند چیز را باهم سوگی و ربط دادن و بمعنی جمع نمودن با ترتیب و گاهی تالیف که

مصدر است بمعنی اسم مفعول نیز می آید درینصورت کتابے باشد که دران از چند کتب مطالب شتی را جمع نموده باشند واین مستفاد است از کتب لغت وشروح انتهی وصاحب منتخب وشمس گویند تالیف بمعنی سازگاری دادن دو چیز را باہم وہزار تمام کردن انتہی گویم - انچه صاحب غیاث معنی تالیف از چند کتب مطالب شتی را جمع نمودن تصریح کرده در صراح ومنتخب وغیره یافته نشد ——

ع **تصنیف** صاحب منتخب گفته جدا کردن بعضی از بعضی وگونه گونه کردن چیزے را انتہی — وصاحب غیاث گفته تصنیف صنف صنف کردن ونوع نوع گردانیدن وجدا ساختن بعض نوع را از بعض از کشف ومؤید ودر بعض کتب چنین نوشته که تصنیف نوع نوع گرفتن وجمع کردن ماخوذ از صنف که بالکسر است انتہی — وصاحب شمس گفته تصنیف بالفتح از خود کتابی ترتیب کردن ونوع نوع کردن وجدا کردن بعضی طرح را از بعضی انتہی گویم انچه صاحب شمس از خود کتابی ترتیب کردن تصریح

نموده قابل اعتبار نیست پس آنچه در عوام مطابق تصریح صاحب غیاث که در لفظ تالیف نموده است شہرت دارد وہمچنین بلفظ تصنیف که تصریح آن صاحب شمس کرده ہردو لفظ ہمین در عرف مستعمل است بی اصل باشد پس آنچه بتحقیق پیوسته که ظاہرا در تالیف وتصنیف ہیچ تفرقه نیست ——

ع **ترجمه** بفتح اول وسکون ثانی وفتح جیم بیان کردن مطالب زبانی بزبان دیگر وماخذ این ترجمان است که معرب ترزبان باشد وترجمه بمعنی کسیکه کلام دو شخص متغایر اللسان را بیکدیگر بفهماند چون عربان ترزبان را معرّب کرده ترجمان ساختند پس از ان مصدر وافعال واسماء اشتقاق کردند چون ترجم یترجم ترجمة فهو مترجم چون دحرج یدحرج دحرجة فهو مدحرج اگرچه در لفظ ترجمان بفتح وضم جیم بعضی اختلاف کرده اند چنانچه منتخب وصراح مگر در لفظ ترجمه بحرکت جیم اختلاف نباید کرد چراکه بروزن دحرجه است سوای این بحر الجواہر وکشف ومنتخب وکنز ومزیل الاغلاط ہمه بفتح جیم ثابت میکنند — غ

ع **تحت القهوه** بمعنی طعامیکه پیش از خوردن قهوه خورند-
از عالم ناشتا شکنی ؎ ز تحت القهوه خوانها آنچنان پر*
که نتوانگرد با قوتش تصور* وخوردن طعام مذکور را نیز
گویند چنانچه گویند شما تحت القهوه کرده اید عوام تات القوا
گویند خطا کنند و لفظ مفرد در عربی لهنه و سلفه گویند ص ج

ت **تزک** بضمتین وکاف عربے بمعنی ترتیب وانتظام و
ضابطه لشکر و مجلس واین لفظ ترکی است گاہے توزک
بزیادت واؤ نویسند مطابق رسم خط ترکی از نصاب ترکی
وشمس ولغات ترکی آنچه بعض مردم معنی تزک شان-
گویند غلط است — غ بهار —

ف **تبنو**- بمعنی نوعی از خیمه سنجر کاشی گوید ؎ باد در دے
چو آب در غربال* خاک بر فرق این کهن تبنو* مردم
این لفظ را هندی دانند چنان نیست — بهار —

ف **تازی** بزاء معجمه بمعنی زبان عربے وبمعنی اسپ تازیے
و به معنی سگ شکاری از برهان و در سراج اللغات

نوشته که تازی بمعنی عربے واین منسوب بتاز است چون
لفظ تاز بمعنی تازنده نیز آمده و در اوائل اسلام عربان تاخت
و تاراج بسیار در ایران کرده اند ازین جهت نسبت بتاز کرده اغ

ف **تازیانه** آنچه بدان اسپ را زنند بهندی کوڑا مرکب از تازی
که اسپ تازی است واز کلمهٔ آنه نسبت و بتازے سوت
گویند — غ ص —

ف **تافته** قماش ابریشمی — بهار - غ —

ع **تغییر** بکسر یاء تحتانی اول وسکون تحتانی ثانی بروزن
تشریف نه بروزن فقیر مگر فارسیان یک یا را برای تخفیف
حذف کنند واین نوعی از تفریس است بلفظ دادن و کردن
مستعمل — ح - بهار — غ —

ف **تریاک** بکسر اول وسکون راء مهمله ومثناة تحتانی بالف
کشیده وکاف زده بمعنی پازهر آمده و معرب آن تریاق
است و بمعنی افیون نیز دیده شد — ه

ف **تون** بفتح اول و واو ونون زده بمعنی تن و بدن و جثه

جثۀ آدمی آمده هرد م این لفظ را هندی دانند چنان نیست) هـ

ع **تذرو** - بفتح اول وثانی که ذال معجمه است وبمعنی خروس صحرائی وبدال مهمله نوشتن وخواندن وبه معنی کبک گفتن خطا است وآن مرغی است از جنس ماکیان وخروس که در بیشه استر آباد ومازندران بسیار باشد وبغایت خوش رنگ بود - غ - ب -

ف **تسمه** بمعنی دوال چرم بجاے های مختفی بالف نوشتن خطا است - ب رساله -

ع **تِلمیذ** بالکسر بمعنی شاگرد واین معرب تلمیذا است که بالفتح باشد وبزاء معجمه نوشتن وگفتن خطا است - غ رساله

ف **توبره** چیزیکه برروے ستور کشیده دانه دران دهند - ودر آخر این لفظ بجای هاء هوز الف نوشتن خطا است) رساله وبعربی مخلات خوانند - ص

ع **تصوف** پشمینه پوشیدن ماخوذ از صوف بالضم که بمعنی پشم ونوعی از پشمینه باشد وباصطلاح - از -

خواهش نفسانی پاک شدن واشیاء عالم را مظهر حق دانستن چون در زمانه سابق صاحبان صفات مذکوره صوف می پوشیدند لهذا مجازاً اعمال وافعال ایشان را تصوف نامیدند ومیتواند که تصوف ماخوذ از صوف بالفتح که بمعنی یکسو شدن ورو گردانیدن است چون واصلان حق از ماسوای الله یکسو میشوند ورو میگردانند لهذا کار ایشان را تصوف گفتند وجه آخر در کشف نیز مسطور است - غ -

ع **تقیید** بمعنی بند کردن ونقطه زدن کتاب را وتقیید بند شدن وبجیزے مقید شدن اکثر مردمان از تعدی ولزوم این لفظ واقف نیستند وبالفتح یاء تحتانی خواندن خطا است - م - غ -

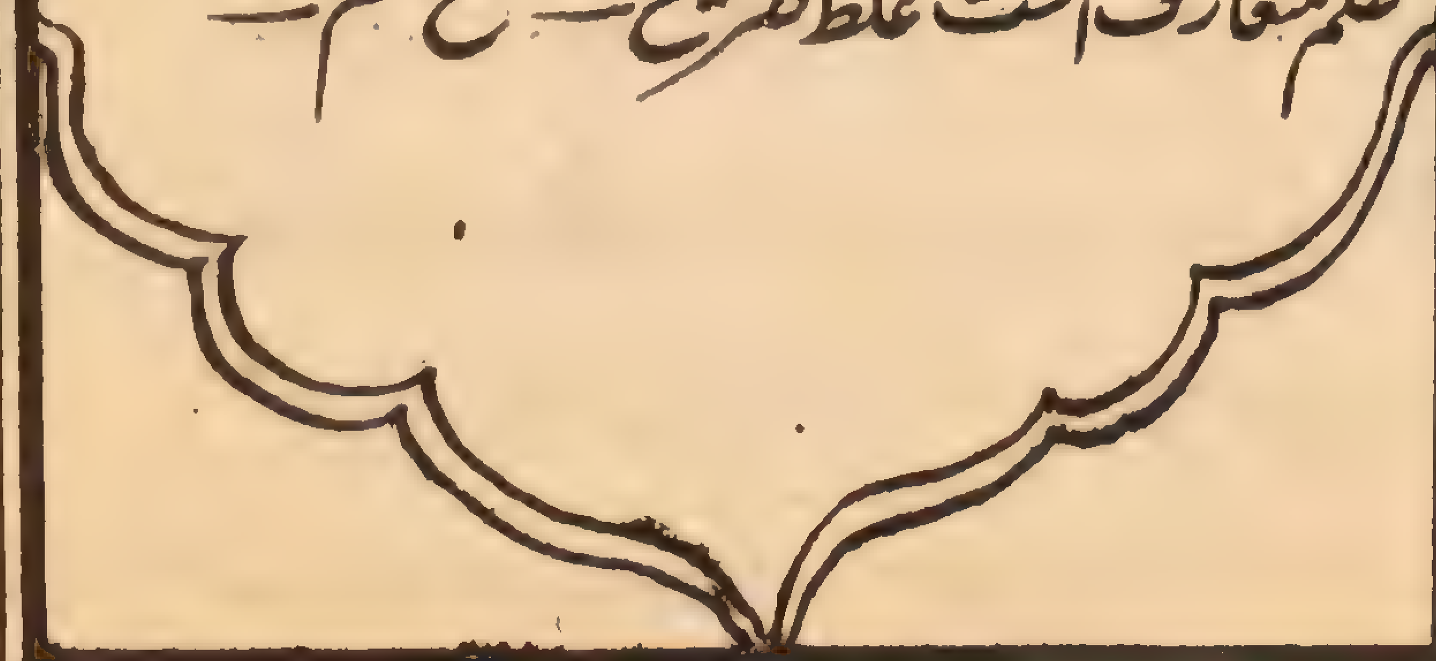
ف **تگ** بالفتح وکاف فارسی بمعنی قعر چاه وته پائین وبن چون ته حوض وبن چاه وعمق بمعنی دویدن واین لفظ بکاف عربی نیز آمده از برهان ومؤید ودر سراج اللغات نوشته که لفظ تگ بکاف فارسی صحیح است وانچه برهان ومؤید بکاف عربی آورده اند خطا کرده اند - غ -

ع **تمشیت** بفتح اول وسکون میم وکسر شین معجمه وفتح یای
تحتانی بروزن تفعلت ماخوذ از مشی بمعنی جاری کردن - و
روان کردن وکسانیکه بروزن تفعیل گویند خطا کنند چرا که
درین حال یای تحتانی زائد میگردد وحال آنکه اصلی است - غ -

ع **توانین** این لفظ غلط است وصحیح تنانین است بمعنی
اژدها - ها جمع تنین است - غ -

ع **تموز** بزبان رومی مدت ماندن آفتاب در برج سرطان
وبهندی تقریباً ماه ساون باشد چون در ماه مذکور گرمی
بسیار میباشد لهذا در فارسی مجازاً بمعنی شدت موسم گرما
مستعمل آنچه تمازت بعض گویند خطا کنند - غ -

ع **تظلم** - فریاد کردن ونالیدن از بیداد کسی آنچه بمعنی
ظلم متعارف است غلط صریح - غ م -



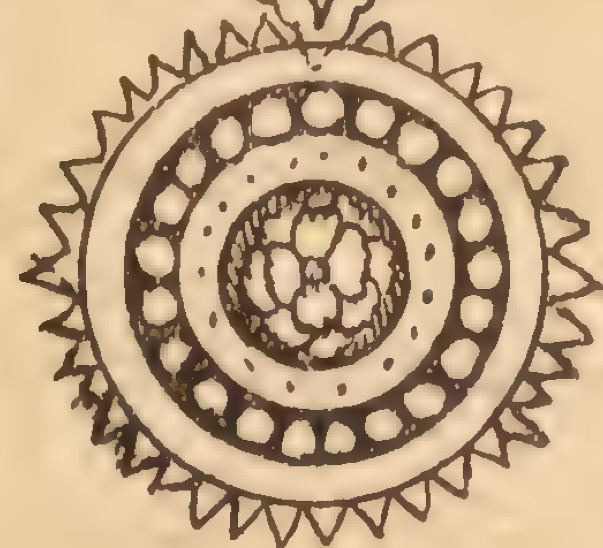
باب الثاء مثلثه

ع **ثعلب مصری** نام دوای ودرین تخفیف کرده اند -
چه این در اصل خصیة الثعلب بود چه دوای مذکور بیخی
است بشکل خایه روباه چون در نواحی مصر پیدا میشود بمصر
منسوب کنند ظاهراً فقط ثعلب مصری یا ثعلب گفتن درست
نباشد مگر آنکه گوییم چون لفظ خصیه مکروه است لهذا اگر
فقط بلفظ ثعلب موسوم کنند جائز باشد - غ -

ع **ثواب** بمعنی مزد وجزاء خیر در آخرت وصواب بصاد مهمله
بالفتح راست ودرست که ضد خطا باشد وبمعنی راستی ودرستی
بعضے ناواقفان بجاے ثواب لفظ صواب بصادِ
مهمله نویسند محض بیجا است - م - غ -

ع **ثقه** - بکسر اول وفتح قاف اعتقاد کردن واستواری
ومرد معتمد که بر قول وفعلش مردم اعتماد کنند -
جمع این ثقات بالکسر است کسانیکه بضم خوانند - و
ثقاهت گویند خطا کنند - ص - م غ -

ع **ثرب** بفتح چادریست از شحم بر معده و امعاء محیط شده و بسین مهمله نوشتن خطا است — غ م —



باب الجیم عربی

ع **جاموس** — در آخر سین مهمله معرب گاومیش که مخفف گاومیش است بمعنی جانور معروف نر باشد یا ماده و تخصیص جاموس بذکر و گاومیش بانثی خطا است — ص غ —

ت **جاجم** بکسر جیم دوم نوعے از فرش رنگین است اکثرے که جازم خوانند غلط کنند — ب غ —

ف **جادو** بمعنی ساحر و سحر هر دو آمده و عوام جادو سحر را گویند و ساحر را جادوگر این تخصیص غلط است ب غ —

ع **جادّه** بتشدید دال لفظ عربی است بمعنی راه باریک و راه راست که در صحرا از آمد و رفت مردم پدید می آید و در فارسی بتخفیف دال مستعمل است — غ —

ع **جبلّی** بکسرتین و لام مشدد نیز مکسور و یاء معروف خلقی و طبعی و پیدائشی و جبلی بفتحتین منسوب بجبل که بمعنی کوه است — و بسکون باء موحده خطا است — غ

ع **جدید** هر چیز که نو باشد و جدیدی بزیادت یاء تحتانیے

غلط است ——— غ-

ت جرگه بالفتح وکاف فارسی مفتوح صف کشیدن وانبوه مردم ونوعی از شکار کردن که چند مردم گرد صید حلقه بسته میگیرند وبالکسر خطا است- بهار غ- مؤلف گوید انچه که در عام تماص ذرغه وزرغه بذال وزا وغین معجمه شهرت دارد- که مثلاً فلان زرغهٔ کثیر دارد یعنی کنبه کثیر محض غلط است در هیچ کتاب لغت یافته نشد بالیقین معلوم می شود- که بجاے جرگه که لفظ صحیح است زرغه غلط مستعمل شده باشد

ع **جرمانه** بالضم انچه از گنهگار گیرند وجریمانه- که شهرت دارد درست نیست — غ-

ع **جمعیت** بفتح جیم وسکون میم وکسر عین ویاء تحتانی مشدد مفتوح فراهم آمدن وگروه مردم چون لفظ جمع بمعنی مجموع نیز مستعمل لهذا بالحاق یا وتا مصدر ساخته اند انچه الحاق یا بعد میم که جمیعت شهرت دارد — غلط محض است — غ شمس —

ع **جعد** بالفتح موی مرغول سر وبالضم خطا است - م - غ-

ع **جلاء** بالفتح ود را آخر همزه در محاوره فارسیان بی همزه از- خانمان بیرون کردن کسی را یا از خود ترک وطن کردن وبالکسر سرمه یا سرمه الیت مخصوص وبمعنی زدودن یعنی از زنگ پاک کرده روشن ساختن وبالفتح وتشدید لام بمعنی بسیار جلا دهنده این لفظ بهمه معنی عربی است وجلاء بالکسر بمعنی دوم بلفظ کردن ودادن وزدن وگرفتن مستعمل- م - غ-

جل بالضم وتشدید بمعنی پوشش ستوران کسانیکه جهول بزیادت ها وواو خوانند خطا کنند- غ- ش نفائس

ف **جولاه وجولاهه** هردو صحیح باشد بمعنی بافنده پارچه کسانیکه جلاهی وجلای خوانند غلط کنند — ب

ف **جامدانی** بمعنی قسمی از پارچه گلدار بافته وجامه دان بمعنی کیسه چرمی مثل صندوق که جهت نهادن پارچه باشد اکثر عوام لفظ جامدانی را بجای جامه دان استعمال کنند غلط محض است ر بهار

ع ف **جلق**- بفتحتین مشت زدن بشهوت وانزال کردن منی

ازادخال واین مبدل زلق است با بدال زاء معجمه بجیم چراکه
درکلام عرب جیم وقاف دراسم واحد هیچ جا جمع نشده مگر
درلفظ معرب یا مبدل — غ —

ع **جمادی الاولی** بضم اول وفتح دال بحذف الف مقصوره
درتلفظ که بصورت یا است چراکه چون الف از الف ولام
تعریف بدرج کلام ساقط شد اجتماع ساکنین لازم آمد میان
الف مقصوره ولام پس الف مقصوره درتلفظ حذف کردند
جمادی صیغه مفرد مشبه است بروزن جاری بمعنی افسرده
ویخ بسته چون درآخر این لفظ الف مقصوره که علامت تانیث
است واقع گشت صورت مونث پیدا شد لهذا وصف
آن بلفظ اولے که مونث اول است آوردند نه بلفظ اول
تا مطابق صفت وموصوف درتذکیر وتانیث ازدست نرود
وجمادے الاول چنانکه مشهور است خطا است ودرکتابی
معتبر نوشته است که چون دروقت تسمیهٔ شهور این ماه
درابتداء موسمیکه دران انجماد آبها می شد واقع گشت لهذا

باین اسم مسمی گشت — ص — م — غ —

ع **جمادی الاخری** بضم اول وفتح دال بحذف الف مقصوره
که بشکل یاے تحتانی است وموصوف کردن بلفظ اخری
یا بلفظ آخره اولے چراکه بیشتر باستعمال عرب همین است
وجمادے الثانی چنانکه مشهور شده بهتر نیست چون بوقت تسمیه
شهور اینماه درآخر موسمیکه دران انجماد آبها میشد واقع گردید
لهذا باین اسم مسمّی شد — ص — م غ —

ع ف **جمعدار** بفتحتین وسکون عین غلط محض است چنانکه مشهور
است وبسکون میم صحیح است بمعنی دارنده جماعت وجماعه
دارهم درست باشد — غ — ص —

ف **جوزبویا** بمعنی جائفل کسانیکه صرف جوز بمعنی جائفل نویسند
غلط کنند — غ —

ع **جراب** بکسر اول انبان وپوست گاو جورب وجوراب
بالفتح موزه آنچه بپاے پوشند وپائتابه آنچه که جراب و
جرابه بجا جورب زبانزد عام وخاص است محض غلط است غ م رہنما

ع جرّ ثقیل بفتح جیم و تشدید را که مکسور است بکسر اضافت
نام علمی است که دران قواعد کشیدن و برداشتن بارهای
گران مندرج است چنانچه گردون که بارابه شهرت دارد
و بهندی گاڑی و چهکڑا گویند یکی از جمله اقسام جر ثقیل است
کسانیکه بلا تشدید و بفتح را خوانند غلط کرده اند - غ ر

ع جرّار بالفتح و تشدید راء مهمله اول بسوی خود کشنده و لشکر
بسیار و انبوه که از بسیاری مردم آهسته رود کسانیکه معنی
این لفظ جوانمرد و تیزرو خوانند غلط کنند - غ م ب

ف ع جز بالضم قسمی است از جامه ابریشمی و گاهی پارهٔ چیزی
می آید درینصورت مخفف جزو است که لفظ عربی باشد
و در عبارت عربی بهمزه خوانند و در عبارت فارسی
بدون همزه مگر در عبارت عربی این همزه اگر مضموم باشد
بصورت واو نویسند چنانکه هذا جزؤک و اگر مکسور باشد
بصورت یا نویسند چنانکه مررتُ الی جزئک و اگر مفتوح
باشد بصورت الف نویسند چنانکه رائت جزأک و در عبارت

فارسی که لفظ جز بدون همزه نویسند چون آن را مضاف
نمایند بجای همزه واو نویسند چنانکه گویند جزو بدن است لفظ
جز بدون واو کلمهٔ فارسی است و همه جا بمعنی لفظ غیر آید -
هر چند که مرادف لفظ غیر است مگر بخلاف لفظ غیر مقطوع
الاضافت باشد یعنی بکسر که علامت اضافت است مستعمل
میشود چنانچه نظامی فرماید مصرعه جز انکه سخن برنشانم گلی - غ بهار

ف جارو - صاحب چراغ هدایت گفته مخفف جاروب و در
هندوستان نیز بهمین معنی مستعمل است لیکن هندی
جهاڑو بجیم مخلوط التلفظ بها است و لفظ فارسی مخفف جارو
پس یکی نباشد و این از اتفاقات است نه از توافق لغات
گویم که قول صاحب چراغ هدایت قابل اعتبار نیست زیرا که
جهاڑو صیغه اسم آله است از جهاڑنا که مصدر اصلی هندی
است بمعنی روفتن ——

ع جری بفتح اول و کسر ثانی بمعنی دلیر است آنچه بعض
مردم جریح گویند خطا کنند - مش - غ

ف **جانور و جانا ور** مطلق حیوان سید حسین غزنوی گوید
ـه که چو یوسف شاهدی از چاه بر تختی شود * که
حوادم صورتے از خاک جاناور شود * انچه در عوام جناور
شهرت دارد غلط محض است ـ بهار ش

ع **جملگی** بکاف فارسی مزید علیه جمله که لفظ عربی است
مرادف همگی بمعنی همه و تمام و فارسیان ہا را عند النسبة
والجمع بکاف بدل می کنند و بعضی گفته اند که این کاف
بمنزله نون وقایه است در کلام عرب و بعضی محققین گویند و میتوانند
که در اصل بجملگی بوده از عالم بتمامی که بدون با مستعمل شده خواجه
شیراز گوید ـه دختر رز چند روزی شد که از ما گم شد است ـ
بارفت تا گیرد سر خود جملگی حاضر شوید * ـ بهار غ

ف **جوانمرگ و جوانه مرگ** بمعنی آنکه در جوانی بمیرد کمال
خجند گوید ـه با آنکه چون چراغ سحر شد جوانه مرگ * هم دیر
زلیست مدعی زود میر ما * وحید گوید ـه زهر پیری چو
خورد شخص جوانے میرد * پیر هر کس که شود زنده جوانمرگ

شده است * بجای این لفظ عموماً جانامرگ خصوصاً استعمالش
دستور است در محل غصه شهرت تمام دارد بدون واو
درست نباشد ـ بهار ـ

ف **جاودان** ـ مخفف جاویدان است که همیشه و دائم و
آن جهان باشد ـ ب هـ ـ

ع **جزودان** معنی معروف بجای آن جزدان غلط ـ رساله ـ

ع **جلاب** بالفتح و تشدید لام بمعنی کشیده و چیزے را از
جائی بجائے برنده و کسیکه دوابها را برای فروختن از جائے
بجائے کشد کذا فی المصطلحات و بالضم و تشدید لام معرب گلاب
و بمعنی شربت که از قند و گلاب سازند باین طور که قند را در
گلاب قسم اول و بهتر باهم آمیخته جوش دهند و در شیشه نگاهدارند
بغایت مفرح است از منتخب و رسالهٔ معربات و کتب طبیه و
در سراج اللغات نوشته که جلاب معرب گلاب کذا فی
القاموس غائتش تشدید از تعریب بوده از کتب لغت
بمعنی شربت قند دریافت شده و انوری این لفظ را بتخفیف

لام نیز باین معنی آورده است و آنچه لفظ جلاب بمعنی مُسہل
در ہندوستان رواج دارد در صحت آن تامل است ظاہرا مصطلح
اطبار فارسی است وجہ استعمال لفظ جلاب بجای لفظ مسہل آن است
کہ مسہل بمعنی جاری کنندۂ شکم است چون این لفظ خیلے
مکروہ بود لہذا بجاسے آن جلّاب گفتند بمجاز اطلاق جزو بر کل ع

ع **جصّ** بالفتح و تشدید صاد مہملہ معرب۔ گچ کہ چونہ عمارت باشد و
بالکسر نیز آمدہ ــــ م ــ غ ــ

ع **جعلی** بالفتح چیز نقلی را گویند کہ مثل چیز اصلی ساختہ باشند
عوام جالی بدین معنی بدون علین گویند خطا کنند ــ غ

ع **جبین** بفتح پیشانے و بکسر خطا است ــــ غ ــ م ــ

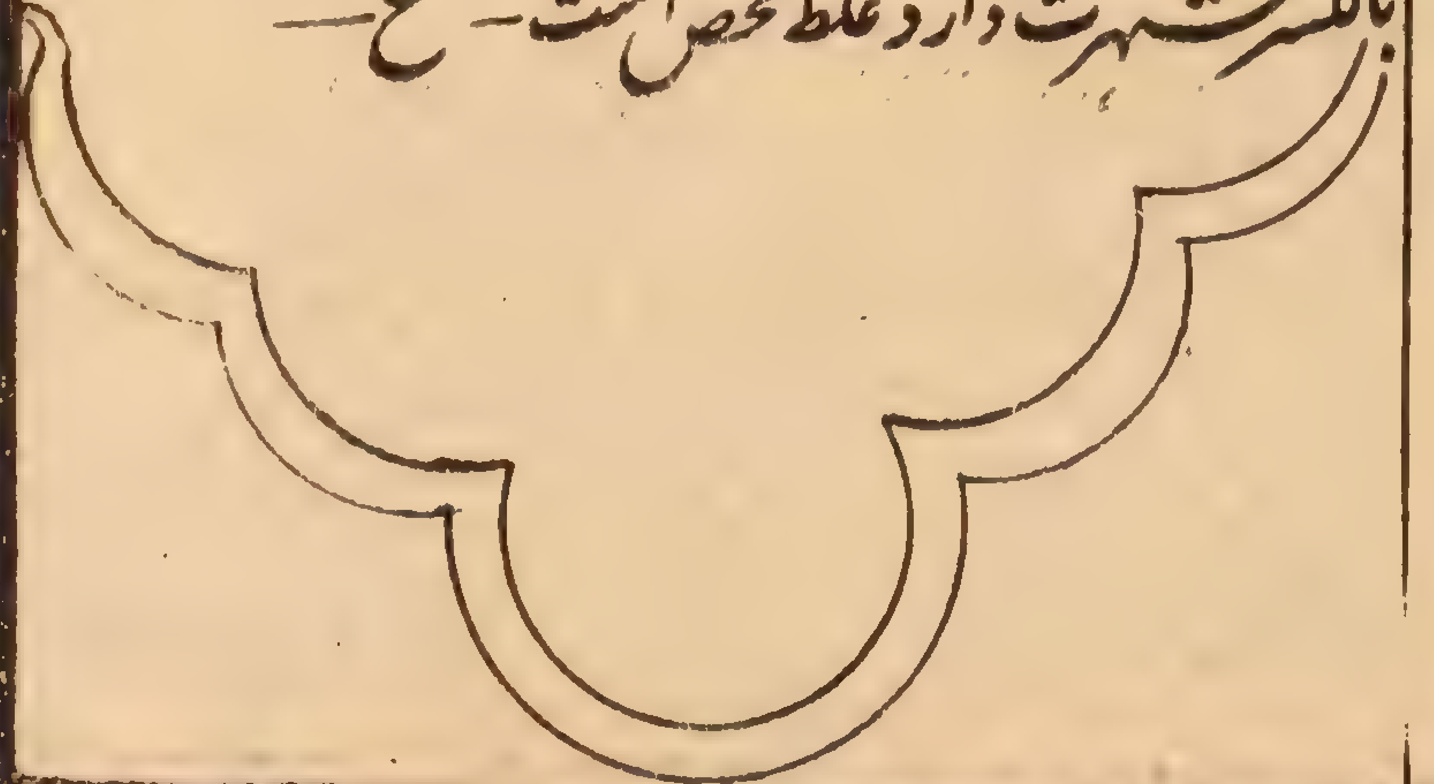
ع **جہل** بالفتح نادانی و نادانستن و بالکسر خطا است ص م غ ــ

ھ **جلسہ** بمعنی انجمن مستعمل ہندیان عربی دان است این
لفظ در کلام عربی و فارسی نیامدہ و نہ شعرای عجم یافتہ شدہ
آگر جلساء بضم جیم و فتح لام ہمنشینان این جمع جلیس است غ

عف **جلوخانہ** بمعنی معروف زبانزد خاص و عام است این لفظ

در کتب لغات یافتہ نشد مہمل می نماید چہ جلو بکسر اول و فتح لام
عنان اسپ و بمعنی اسپ کوتل و دواندن اسپ لفظ ترکیست
و بفتح پراگندہ شدن و جلاوطن شدن اصلا این ترکیب درست
نمی آید مگر گوییم اگر جلوہ خانہ بزیادت ہا ہوز نوشتہ آید درست
باشد چہ جلوہ بالفتح بمعنی لغوی نمودن و عرض کردن خود را
بر کسی است چرا کہ در انجا تیاری آرایش سواری نمودن است
اگر محققان این تحقیق را پسند نمایند فبہا والا معذور دارند

ع **جیب** بالفتح گریبان و پیرہن و سینہ و دل مجازا کیسہ
کہ زیر گریبان میدوختند حالا بر کیسہ دامن اطلاق کنند و این
مجاز در مجاز است چنانکہ فتیلہ شمعی را شمع گفتن و جیب در عوام
بالکسر شہرت دارد غلط محض است ــ غ ــ



باب الجیم فارسی

ت چاؤش بشین معجمه بروزن طاؤس بمعنی نقیب لشکر
وقافله واین دراصل بدو۔ واو است واو اول را بهمزه بدل
کرده اند وبدون همزه بضم واو وزن پاسخ نیز آمده۔ ب غ

ت چغل بضمتین بمعنی غماز چغل خور که درعوام مشهور است
غلط لفظ چغل معنی فاعل مے کند۔ احتیاج خور ندارد۔ غ

ت چقماق بالفتح آهنی است که بر سنگ زده آتش برآورند
وبمعنی طعنه وسرزنش چقمق بحذف الف هم درست باشد
کسانیکه این لفظ راهندی دانند چنان نیست۔ ب غ

ف چکسه بالفتح وسین مهمله پارچه کاغذ یا برگ درخت که دران
دوا بسته پیچیده باشند بهندی آنرا پوڑیا گویند بعربے
لفافه نامند انچه که درعوام چکسه بالکسر چیزیکه برای صفائی
بدن بمالند شهرت گرفته غلط است۔ غ۔

ت چاقو۔ بمعنی کارد کسانیکه چاکو وچکو بکاف عربے
گویند خطا کنند۔ غش۔ نفائس۔

ف چدر بجای چادر می گویند غلط عوام است۔ شش۔

ف چپاتی بروزن نباتی مخفف چاپاتی که نان تنک فطیر باشد
که بر روے تابه پزند وبعربے رقاق گویند بضم است۔
مردم این لفظ راهندی دانند دراصل فارسی است۔ ب

ت چلپچی بفتحتین وسکون با، فارسی وبعده جیم فارسی بمعنی
طشتیکه دران دست شویند واین ترکیبست مردم ازناواقفی
چلمچی گویند از نصاب ترکی نوشته شد وبعضی بکسر اول وفتح
ثانی نوشته پس سیلاپچی وچلمچی وسلپچی که درعوام شهرت
دارد بهر سه طریق درست نباشد۔ غ۔

ف چوتره بمعنی معروف صحیح است وچبوتره غلط است وبعضی
گویند که چبوتره هندی است وچوتره فارسی وبعربے دکا
ودکان ومستبه بالسین وبالصاد گویند۔ ص ب غ۔

ف چلته بمعنی معروف که دراصل چهل ته است۔ شش۔

ف چاو چای هردو صحیح وآن برگیست که از چین وختا آرند
ودر آب جوشانیده مانند قهوه خورند معرب آن صا بالثم

کسانیکه چاه گویند- غلط است- ب غ هر نفائس

ت **چنداول** بالکسر و واو مضموم بمعنی ساقهٔ فوج و فوجیر اگویند که برای حفاظت پس لشکر می آید بخلاف هراول کسانیکه این لفظ را هندی دانسته بدال ثقیله میگویند خطا کنند ب هر-

ف **چلاو** بضم بمعنی خشکهٔ برنج انچه در عوام بالکسر و بلفظ هندی شهرت دارد خطا است- ش- غ-

ف **چرنبی** بفتح اول و سکون راء مهمله و کسر موحده تحتانی بمثناة تحتانی رسیده بمعنی پیه گوسپند و بز- و امثال آن آمده و کنایه از ملائمت و نرمی نیز باشد عوام این لفظ را هندی دانند چنان نیست

مهه **چیپت باز** بفتح اول و دوم و سکون تاء هندی و باء موحده بالف و زاء معجمه در اخر زنیکه بر زن دیگر بالا شده فرج خود بر فرجش بمالد و شهوت را دفع کند بعربی آن را سحاقه بفتح سین مهمله و حاء مهمله مشدد بالف و فتح قاف و تا در آخر گویند و بفارسی طبق زن بفتح طاء مطبقه و باء موحده حاجی قدسی در هجو زالے گوید- **بیت** زبس ناتوانی قدش کرده ضم*

ه نیز طبق زن شده فرج و بینی بهم * و چیپت باز زنیکه چرمینه و جز آن بصورت آلهٔ تناسل بسته با زن دیگر جماع کند بفارسی آن را سعتر باز بفتح سین مهمله و سکون عین مهمله و فتح تاء فوقانی و راء مهمله در آخر و سعتری بر وزن زرگری و چرمینه باز گویند- صاحب بهار عجم گوید سعتری و سعتر باز زن سحاقه یعنی طبق زن و چون این قسم زنان چرمینه نیز بندند بمجاز بمعنی زنیکه چرمینه بندد و با زن دیگر جماع کند استعمال یافته این عمل سعتری کردن خوانند و حق آن است که سعتر بمعنی عمل مذکور راست چنانکه سعتر باز بران دلالت دارد و چون عین در فارسی نیاید شاید که زبان دیگر باشد و سعتر در عربی تره ایست که با نان خورند و این معنی با عمل مذکور مناسبتی ندارد پس عربی هم نباشد امیر خسرو گوید **شعر** آری جماع بجملهٔ مرغان جماع نیست * کون را بکون نهند همی سعتری کنند * نفائس اللغات و در صراح بسین و صاد مهمله بمعنی زبوده نوشته پس عربی باشد و در بحر الجواهر تفسیر آن با آویسه و زبوده کرده گفت و

هو الکراث وکراث را صاحب صراح بنوعی از تره وگندنا تفسیر کرده

بهه **چپٹی** - بفتح اول وسکون دوم وکسر تای هندی وسکون تحتانی معروف مالیدن زن فرج خود را با فرج زن دیگر و عمل سعتر بازی را گویند بعربی آن را سحق بفتح سین مهمله وسکون حا مهمله وقاف در آخر بفارسی طبق گویند - نعمت خان عالی گوید بیت از کاسهٔ کس گرفته سر پوش * در کار طبق چو دیگ در جوش * وچپٹی لڑنا در فارسی طبق زدن وبعضے مساحقه است - نفائس -

ف **چار** - مخفف چاره وچهار - غ -

ف **چاغر** این لفظ بجیم عربی صحیح باشد بمعنی چینه دان مرغان که بعربی حوصله گویند - غ -

ت **چپقلش** بفتح اول وسکون باء فارسی وضم قاف و فتح لام وشین معجمه جنگ شمشیر را گویند بعض هندیان فارسی دان بفتح قاف وکسر لام میگویند ومعنی سختی وتنگی کنند خطا کنند - غ -

ف **چرا** - بفتح اول بمعنی چریدن وچراگاه وبکسر اول بمعنی برای چه زیرا که این لفظ مرکب است از کلمه چه که برای استفهام است واز لفظ را که بمعنی برای باشد - ح غ ب -

ف **چرک** بالکسر ریم که از زخم برآید بهندی آن را پیپ گویند وبمعنی چیز تیره که بر بدن وجامه پیدا شود وبهندے میل گویند وکثافت آهن وغیره که در آتش جدا می شود آنچه عوام معنی کوه کنند خطا کنند - غ ب

ف **چوگان** مخفف چولگان که مرکب است از چول بمعنی خمیده وگان کلمهٔ نسبت وصولجان معرب همین است چون سر چوگان خمدار باشد لهذا بدین اسم مسمی گشت - غ -

ف **چابک** بضم باء ابجد وسکون کاف مخفف چابوک است که جلد وچست وچالاک وظریف باشد وبمعنی تازیانه هم آمده است - ب -

ف **چتر** بمعنی چهتر وچهتری الفاظ هندی پس چتر لفظ فارسی است ودر عربی ظله وغمامه گویند - غ ص -

ف چنگل بفتح اول و ضم کاف فارسی پنجۂ آدمی وغیرہ و بضم
چنانکہ مشہور است خطا است — غ ب —



باب الحاء مهمله

ع حجامت بکسر خون کشیدن بزخمهای سبک استره بشاخ
گاو و بمعنی موئے سر تراشیدن کہ در عرف مشہور شدہ در
هیچ کتابے یافتہ نشدہ ظاهراً غلط است غایتش اصطلاح
متاخرین هند باشد — غ —

ع حجام بالفتح و تشدید خون کشندہ باسترہ زدن و درین زمان
حلاق و موتراش را ازان مجازاً حجام گویند کہ در زمانۂ قدیم
این قوم شاخ هم مے کشیدند — م غ —

ع حجله بفتح اول و ثانی و ثالث مگر در استعمال فارسیان
بسکون جیم مستعمل بمعنے موضعیکہ بپردہ ها آراستہ کنند
برائے عروس و آنچہ در مردم بضم اول و سکون جیم مشهور
شدہ غلط است — م ـ غ —

ع حلواء بفتح اول و سکون لام مؤنث احلی بمعنی هر چیز
شیرین و نوشتن هاء هوز بجاے الف خطا است —
غ ـ شمس —

ع — حقیقةً معنی معروف صحیح وحقیقتاً بالف که در عوام شهرت دارد غلط است — ر

ع — **حسب الفرمود** غلط است چراکه الف ولام بر کلمهٔ فارسی نیارند و بجای آن حسب الامر وحسب الحکم صحیح است — غ

ع — **حذف** بفتح اول وسکون ثانی انداختن و دور کردن حرفے از کلمه کسانیکه بفتحتین خوانند راه خطا پیمایند م ص

ع — **حشمت** بالکسر بمعنے دبدبه وبزرگی وبفتح انچه در مردم رواج دارد خطا است — م ص — غ —

ع — **حصیر** بروزن فقیر بمعنی بوریا وخرما کسانیکه بجای صاد بسین مهمله می نویسند خطا کنند — غ ر —

ع — **حلام** بالضم وتشدید لام بچه بزو گوسپند وبره وانچه در مردم لفظ حلوان برائے معنی بچه گوسپند مشهور شده غلط است — م — غ —

ع — **حلان** بالضم وتشدید لام بچه بزد گوسپند وانچه درعرف لفظ حلوان برائے معنی بچه گوسپند مشهور است غلط م غ

ع — **حجم** بالفتح کرانه وبیرون آمدگی هر چیز وحجامت کردن ومکیدن وباز داشتن وبرآمدن پستان وسطبر چنانکه ضخامت کتاب باشد وهجم بهائے هوز بالفتح کاسهٔ بزرگ وتمام شیر پستان دوشیدن وویران کردن خانه وازبن برکندن مردم کم استعداد برای ضخامت کتاب هجم وهجوم گویند بهاء هوز خطا کنند — غ — شس س —

ف — **حلقچی** بفتحتین [illegible] که شیرینی معروف وبعربے زلابیه خوانند — غ — ب —

ع — **حاطه** غلط عوام — احاطه صحیح است بمعنی حد دیوار گرد خانه — ر — شں

ف — **حیز** بکسر اول وسکون ثانی وزاء معجمه نامرد ومخنث را گویند کسانیکه این لفظ را هندی دانند خطا کنند — صاحب شمس وغیاث بهاء هوز گفته اند غلط است — ب ر هه —

ع — **حُدّ** فعل ماضی مجهول است واز هفت اقسام مضاعف است وعادت ارباب تصانیف است که چون آیه را در کلام خود

نقل کنند در آخر آن لفظ الآیه نویسند واگر حدیثے را
نقل کنند در آخر آن لفظ الحدیث نویسند تا دلالت کند
که عبارتیکه بعد ازین خواهد آمد خارج از آیت وحدیث است
واز مغلطه امن بهم رسد وچون عبارتے یا مفهومے
منتهی شود وبعد ازان عبارتے ومفهومے دیگر آید یا نیاید
لفظ انتهی وحد نگارند ودانشمندان اختصار پسند عدد حد
را دوازده ۱۲ باشد بر نگارند تا دلالت بر انتهاے مقصود کنند

ع | **حلاج** بالفتح وتشدید لام وجیم بمعنی کسیکه پنبه را از پنبه دانه جدا کند ولقب حسین بن منصور که انا الحق گفته بود چراکه روزے پنبه حلاجی را باندک دیر بکرامت خود از پنبه دانه جدا کرده بود که حلاج ازان متحیر ماند — غ م —

ع | **حذاقت** بفتح اول وذال معجمه وقاف بمعنی زیرکی ودانائی وبدال مهمله غلط است — م ص — غ —

ع | **حاذق** بکسر ذال معجمه زیرک ودانا واستاد در کار وبدال مهمله غلط — غ م ص —

ع | **حراقت** سوزش وسوختگی مگر در کتب معتبره لغات اینطور بالف بنظر نیامده حرقت بالضم بمعنی سوزش بدون الف صحیح است — ص م غ —

ع | **حیات** بفتح اول وتشدید تحتانی جمع حیه که بمعنی مار است وحیات بمعنی کرمهاے دراز نیز آمده این لفظ در مثنوی بضرورت نظم بتخفیف آمده است ونیز لفظ حیات که بمعنی زندگیست مصدر باشد از ثلاثی مجرد ولفیف مقرون در اصل حَیَوَةٌ بود بر وزن غَلَبَةٌ واو متحرک ماقبلش مفتوح آن واو را بالف بدل کردند حیات شد ولفظ حیات را در رسم الخط عربی حیوة نویسند الف را بشکل واو و تاء فوقانی را مدور نگارند — غ —

ف | **حسب الدرخواست** الحاق الف ولام تعریف با لفظ درخواست که فارسی الاصل است درست نباشد کما لایخفی

ع | **حواصل** بفتح اول وکسر صاد مهمله مرغیست سفید که اکثر بر کناره آبها نشیند وچون حوصله نهایت کلان دارد بر وا حل

اطلاق جمع کردند چه درحقیقت حواصل جمع حوصله است
عوام این لفظ را ہندی دانند و ہواسر گویند خطا کنند غ م

ع حمل بفتح اول و سکون ثانی برداشتن و بمعنی بار شکم
و باریکه بر سر و دوش گزارند ۔ و بمعنی گمان و قیاس نمودن
نیز آمده و بفتحتین چنانکه شہرت دارد غلط است ۔ غ ۔

ع حویلی بفتح اول و کسر واو و یاء اول مجہول و یاء ثانی معروف
امالهٔ حوالی است که بتصرف فارسیان بکسر لام و یای معروف
باشد و الاحوالی درحقیقت بفتح لام است بمعنی گرداگرد ۔
ہر چیز و حالا خاص اسم احاطهٔ ہر چہار دیوار خانه مقرر
و مستعمل شده است ۔ غ ۔ بہار ۔

باب الخاء معجمه

ع خالو ۔ درین لفظ واو زائد است برای تحسین کلمه و در
لغت بمعنی برادر مادر است و درین زمان بمعنی شوہر خاله ۔
شہرت تمام گرفته ۔ م غ بھ ۔

ف خازنه بزاء معجمه و نون خواہر زن ۔ چه خا مخفف خواہر
است ۔ ب غ ۔

ف خانقاه بفتح نون مکان بودن مشائخ و درویشان
معرب خانگاه مرکب از خانه و گاه از عالم منزلگاه و مجلسگاه
۔ غ ۔ ب بہار ۔

ع خجلت بفتحات مصدر است بمعنی شرمنده شدن و
خجالت بزیادت الف خطا است مگر استادان فارسی
در اشعار خود بسته اند ۔ غ ۔ ص

ف خدا بالضم بمعنی مالک و صاحب ۔ چون لفظ خدا مطلق
باشد بر غیر ذات باری تعالی اطلاق نکنند مگر در صورتیکه
بچیزی مضاف شود چون کدخدا و ده خدا ۔ و گفته اند که خدا

بمعنی خود آینده است چه مرکب از کلمهٔ خود و کلمهٔ آ که صیغهٔ امر است از آمدن و ظاهر است که امر بترکیب اسم معنی اسم فاعل پیدا کند و چون حق تعالی بظهور خود بدیگرے محتاج نیست لهذا بدین صفت خوانند — غ —

ع **خرج** بالفتح وجیم عربی بیرون شدن و برآمدن ضد دخل فارسیان بمعنی مالیکه آن را خرج توان کرد استعمال نمایند و به جیم فارسے غلط است مگر حالا از اکثر استعمالِ مردم عیب آن مستور گشت — غ ر

ف **خرد** بالضم ضد بزرگ و بمعنی ریزه هر چیز باین هر دو معنی بواو نوشتن نباید مگر هرگاه که ماضی خوردن باین معنی حاصل بالمصدر باشد بواو نویسند — غ ر —

ع **خرّاط** بالفتح وثانی مشدد آنکه چوب را بر چرخ خراشیده هموار کند ماخوذ از خراطت بالکسر و خراطی بالکسر بزیادت یا محاوره هند و دکهن است و خرادی بدال هم محاورهٔ شان است هر دو غلط — غ —

ع **خزف** صاحب غیاث گفته بفتحتین بمعنی سفال از منتخب و کنز و صراح بذال معجمه انتهی گویم که در این معنی صاحب صراح هم بزاے معجمه نوشته و آنچه بذال نوشته بمعنی سنگریزه گفته است درینصورت صاحب غیاث صرف اتهام بر صاحب صراح نموده که آن لغتے است معتبر مگر در عوام استعمال بذال بکثرت است اصلا باین معنی غلط باشد —

ع **خزانه** بکسر صحیح و بفتح که مشهور است غلط بمعنی گنجینه جمع آن خزائن — م غ —

ع **خزینه** سراج الدین علی خان آرزو نوشته که خزینه لفظ فارسے است مبدل هزینه بمعنی خزانه و هزینه بمعنی خزانه در کتب لغت آمده و ظاهر است که ابدال خاے معجمه بهاے هوز در کتب قوانین فارسیه جابجا مسطور است و عبد الواسع در شرح بوستان نوشته که خزینه بفتح خاے معجمه و یاے معروف فعیله بمعنی مفعول می تواند بود لیکن در کتب لغت نیامده و در عبارت عربیه هم مستعمل نشده پس ظاهر آن است که خزینه بکسر اول و یاے مجهول.

امالۂ خزانہ باشد وصاحب بہار عجم نوشتہ کہ خزینہ در
کلام استادان بمعنی مخزن نیز آمدہ - غ ر ب —

ف **خُشتک** بالفتح بروزن جعفر پارچہ چہار گوشہ کہ زیر بغل
جامہ ومیان پاجامہ دوزند وکاف در آخر برائے تشبیہ است
در عوام بسین مہملہ خستک کہ شہرت دارد خطا است - غ ب

ف **خلیج** بفتح اول ویاء معروف ودر آخر جیم عربی نہرے
وجوئے وشاخے کہ از دریا بر آمدہ باشد بعضی ناواقفان
این لفظ را ہندی دانند چنان نیست - غ ب —

ع **خلاصی** این لفظ غلط است چراکہ خلاصی بدون یا خود
مصدر است مگر بعضے گویند جائز باشد چراکہ این نوع
از تصرف فارسیان است ودر عوام بمعنی ملاح ونوکچی
شہرت دارد غلط محض است — ر غ —

ف **خویشاوند** مانند خویش ومنسوب بخویش چہ لفظ آوند
برائے افادۂ معنی مانند ونسبت آید درینصورت لفظ خویش
بمعنی خود باشد نہ بمعنی کسیکہ در رشتہ قریب باشد پس

چون برادران وخویشاوندان در رعایت وپاسداری خاطر مانند
نفس خود باشند لہذا برادران وعزیزان را مانند جان خود
تصور نمودہ خویشاوند گویند - غ ر

ع **خُنثٰی** بالضم وثاء مثلثہ مفتوح بمعنی شخصیکہ علامت مرد و
زن ہر دو داشتہ باشد آنچہ عوام خنسا گویند غلط محض باشد
ص ام غ ب کھ —

ع **خیش** بالفتح نوعے از جامہ کہ تارہائش سطبر باشد واز
انواع کتان وقصب رومی باشد وہمین است کہ در دیار ہا ہیس
میگویند واین تفاوت از تغییر لہجۂ ہندیان است واینکہ بعضے
صاحبان قید کتان آوردہ اند شاید کہ در بعضی بلاد از
تارہائے کتان می بافتہ باشند الحاصل خیش صحیح است
وکہیس غلط عوام است م - غ —

ع **خیمہ** بالفتح صحیح وبالکسر خطا است چراکہ این لفظ عربی
است در عربی یائے مجہول ہیچ جا نیامدہ مگر در حالت امالہ
وخیمہ بالفتح بلفظ زدن وکشیدن وبر کردن وبرپا کردن و

ونصب کردن مستعمل وبلفظ فکندن هم آمده است غ م

ف خشنخش در اصل خشخاش معنے معروف شش ب

ف خرسند بضم اول بروزن گلقند بمعنی شادمان وهمیشه خوشی
وراضی وبواو نوشتن خطا است غ ب ھه

ف خخمه بفتح اول بروزن زمزمه متکبرانه سخن گفتن وازبینی حرز
زدن وطعام رابد خوردن باشد چنانکه صداسے آن ازبینی ودهن
اینکس برآید انچه بدین معنی خخنه بدو نون شهرت دارد دراصل
لفظ عربی است لفظ سندی نیست چنانکه گمان برند شمس ب ص

ع خطاء صاحب غیاث گفته بکسر اول وسکون دوم وهمزه
بمعنی گناه مگر فارسیان همزه بالف بدل میکنند وبالفتح
گناه کردن ونار است که آن نقیض صواب است وگناهے
که بے اراده باشد وبدین معنی بمد همزه نیز آمده است از منتخب
وصراح وبالفتح بدون همزه نام شهر یست مابین ترکستان
وچین وتوران انتهی گویم خطا بفتحتین بمد وبلامد بمعنی نار است
که ضد صواب باشد وبکسر اول وسکون ثانی بمعنی گناه وقلب

همزه بالف درین لفظ چنانکه صاحب غیاث گفته بر مصداق
قول خود شاهد لغت صراح ومنتخب آورده فی الحقیقت چنان
نیست وانچه بالف بعد فتحتین بمعنی اقلیم وولایت معروف است
خطا است دراصل بتاء مثناة فوقانیه نه بطاء مطبقه نام قبیله
ایست از اتراک ومسکن واقلیم ایشان راکه کرسے آن خانِ
بالیغ است هم بطریق تجوز ختا مے گویند وانچه صاحب غیاث و
شمس وشکیبر درچرد سن نوشته اند که خطا نام شهر یست
خطا است از صراح وتاریخ علامه ابن خلدون *

ف خورده صاحب غیاث گفته بالضم ریزه هر چیز وبمعنی نکته وعیب
واخگر از لطائف وجهانگیری وبعضے محققان این لفظ رابدون
واو نوشتن صحیح گفته اند وصاحب بهار عجم این لفظ رابواو وبدون
واو هردو وضع نوشته انتهی گویم صاحب بهار عجم بدین معنی که
مذکور شد بدون واو نوشته بل بدل کردن روپیه وریزهٔ زر و
لفظ خرده بین وخرده دان راهم بدون واو صحیح گفته دبر دلالت
اینمعنی ابیات ثقات برآورده پس انچه صاحب غیاث گفته وضع

دیگر صحیح نباشد — کصہ —

ت خواجہ بمعنی خداوند و در توران القاب سادات است و بمعنی غلام خصی نیز اگرچہ برای اینمعنی خواجہ سرا مشہور است مگر بجہت تمیز [illegible] خواجہ کہ اکثر القاب عزیزان باشد الف حذف کردہ خوجہ می نویسند و می خوانند و آنچہ بعضی بالضم خوانند خطا کنند — غ —

ف خورجین بالضم جیم تازی بہ تحتانی رسید چیزی باشد از پلاس [illegible] زاد و رخت سفر در آن نہادہ بر ستور بار کنند قوقی بزدی گوید * چو خورجین [illegible] می کنم * بسر راہ کوہ سرین بالی کنم * عوام این [illegible] را خرجی گویند غلط محض است ... [illegible] بہار —

ع خلع [illegible] بر آمدن و بمعنی بر آمدن عضو از بند گاہ و بمعنی [illegible] جامہ و موزہ و بمعنی خلعت دادن و بالضم طلاق [illegible] عوض بخشیدن مہر و کابین یا بدادن مال [illegible] املا این لفظ اختلاف دارند و اکثر در

ہر دو محل بالضم خوانند جہت تنبیہ نوشتہ شد —

ف خواستن بہندی چاہنا گویند و برخاستن اٹھنا اکثر عوام اول را بجای ثانی و ثانی را بجای اول یعنی در محل واو بدون واو نویسند و در محل غیر واو با واو نویسند غلط صرف است کما لا یخفی

ف خانسامان در ہندوستان میر سامان را گویند و در ولایت ناظر خوانند لیکن بمعنی صاحب ثروت و سامان در کلام اساتذہ واقع است شفیع اثر گوید * ز درد و داغ عجائب تجلّی دارم * اثر بکشور عشق تو خانسامان است * آنچہ بعضی خوانسامان گویند خطا است — از چراغ ہدایت

ع خواص بتشدید صاد در محاورہ فارسی بتخفیف جمع خاص کہ مقابل عام باشد و جمع خاصہ بمعنی خدمتگاران و پرستاران ممتاز و بمعنی خدمتگار و مصاحب نیز [illegible] از مصطلحات وغیرہ و صاحب بہار عجم گوید کہ بدین معنی اخیر اصطلاح ممتازان ہند است و آنچہ [illegible] باید خواص بمعنی زن داشتہ

اصطلاح وارد در کتب لغات یافته نشد از چراغ هدایت

ع خالص پاک وساده ونیامیخته بچیزے انچه عوام نخالص گویند خطا کنند شمس

ف خوگیر در هندوستان نمد زین را گویند پس درین ترکیب خو بمعنی عرق باشد بهار و در هفت قلزم نوشته که بمعنی انچه زیر زین نهند

ف خاگینه بفتح اول بالف کشیده وکسر کاف فارسی بمثناة تحتانی رسیده وفتح نون وهاے مخفی مخفف — خائگینه آمده وآن نیز مخفف خایه گینه است وبیضهٔ مرغ را گویند که بریان کرده باشد ومرادف آن خایه ریز است هه

ف خربوزه مخفف آن خربزه آمده ودر فرهنگے بجاے تحتانی با، پارسی هم آمده بمعنی میوهٔ معروف هه

ف خوشه بروزن توشه معروف است که خوشهٔ گندم وجو و خرما وامثال آن باشد عوام غوشه گویند خطا کنند ب

ع خزینه چی بمعنی دارندهٔ خزانه وگنجینه دار وخزانچی نوشتن

غلط عوام است — رساله

ف خرداد بالضم اول نام ماه سوم از سال شمسی ونوشتن بزیادت واو غلط است — ب رساله —

عف خرم بالضم وتشدید راء مفتوح عیش خوش وتازه واین معرب است ونوشتن بواو غلط است م ب غ

ت خوانین بفتح اول جمع خان که لغت ترکیست در اصل لقب پادشاهان ترکستان است والحال در لقب امرا مستعمل شده و فارسیان عربی دان این لفظ را بطور عربی جمع کرده اند — غ

ف خاطرنشان در معنی این لفظ تامل است ومعنی این نشانندهٔ خاطر باشد واین مناسب نمی آید مگر بجایش خاطرنشین مستعمل شود بدانکه اگر نشان بمعنی علامت ورقم واراده کنند معنی نشان خاطر بمعنی منقوش خاطر باشد ویا انکه انچه در ضمیر خطور کند آنرا خاطر گویند اگر خاطرنشان بمعنی نشانندهٔ خطرات وتفکرات گویند درست شود چه گاهی بسبب عدم دریافت چیزی تردد باشد چون از حقیقتش آگاه شود آن آگاهی نشانندهٔ تردد واضطراب میگردد — غ

ع خالصه به معنی خاصه ونیا میخته بچیزے وباصطلاح زمین د
ملک بادشاهی که بجاگیر کسے نباشد معنی لغوی عوام کالس
گویند خطا کنند۔ غ

ع خاطی کسیکه باراده خود خطا کند ومخطی کسیکه اراده
صواب کند ویے قصد خطا ازو ظاهر گردد۔ ص غ۔

غ ف خنبجه بفتح خاء معجمه وسکون باء موحده وجیم عربی تمر هندی
وبجاے موحده نون خواندن خطا است از برهان وغیاث
ودر عربی به معنی زدن وتیر زدن هم آمده۔ ص

ف خجسته بضم اول وفتح جیم وسکون سین بمعنی مبارک و
همایون وبه کسر جیم خطا است۔ ب غ۔

ع خراج بفتح اول محصول زمین وباج انچه بادشاه وحاکم
از رعایا بگیرد وباین معنی به کسر خطا است ودر بهار عجم نوشته
که خراج بفتح انچه از تحصیل مزروعات ملک از پادشاهان زیردست
بدست آید وانچه حق حمایت وحفاظت از سوداگران گرفته شود
باج است مگر فارسیان این لفظ بکسر خوانند غ بهار

ع خلعت بالکسر جامهٔ دوخته که کسی را پوشانند وبفتح خواندن
خطا است وجمع خلعت خلاع است چون ماده این لفظ خلع
است بفتح اول بمعنی کندن جامه ورخت وکشیدن کفش وغیره
دور نیست که در اصل خلعت جامهٔ باشد که از تن خود کشیده بدیگر
دهند ودر عرف جامهٔ که ملوک وامرا به شخصی بخشند وآن کم
از سه پارچه باشد غ م

ف خلش بفتح اول وکسر لام بمعنی خلیدن وبه معنی خصومت
ومناقشه مستعمل وبفتح لام خطا است ب غ۔

ع خندق بالفتح معرب کنده که بفتح کاف عربی است از رسالهٔ معربات۔ غ

ف خورشید بکسر شین معجمه ویاء مجهول است اگر معروف خواندن ان
فصیح وبعضے از متاخرین در لفظ خورشید نوشتن واو تجویز نکرده اند
وکسانیکه بفتح شین خوانند خطا کنند ودر رشیدی نوشته
که خر بالضم بمعنی آفتاب وشید بمعنی روشن چون خر
بمعنی آفتاب تنها استعمال کنند بواو نویسند به جهت امتیاز
از خر که ترجمهٔ حمار است وچون با شید ضم کنند بے واو نویسند۔ غ ب

عف **خور** بفتحتین سستی لفظ عربی و در فارسی بالضم و واو معدوله
بمعنی خوراک و طعام و خوردن و آفتاب و نام روز یازدهم از هر ماه
شمسی در قدیم لفظ خور را که بمعنی آفتاب است بی واو نوشتند
متاخرین بجهت رفع اشتباه بلفظ خر که بمعنی حمار است بواو
نویسند - ب - غ -

ت **خواتین** جمع خاتون است که در ترکی زن پرده نشین است
و این جمع بتصرف فارسیان عربی دان است - غ

ف **خهی** بفتح اول بروزن زهی کلمه تحسین است و آن مرکب
است از خه و ای و خه بمعنی خوشی یعنی ای خوش و معنی خهی
مرحبا و بارک الله و آفرین باشد و به کسر خا بقیاس زهی خواندن
غلط است غ ب

ع **خیال** بفتح پندار و صورتیکه در خواب بینند یا در بیداری
تصور کرده شود و به معنی صورتیکه در آب و آئینه نماید و بالکسر
خطا است - م غ -

ع **خیریت** بتشدید یای تحتانی ثانی نه بتخفیف چنانکه مشهور شده - غ

باب الدال مهمله

ف **داماد** بمعنی شوهر دختر شده و ظریفی گفته که این لفظ
دعا است که مخفف دائم آباد است غ -

ف **درویش** بالفتح بمعنی خواهنده از درها و این در اصل درویز
بود زا را بالشین معجمه بدل کردند و درویز در اصل درآویز بود بمعنی
آویزنده از در چون گدا بوقت سوال از درها می آویزد بمعنی
درها را میگیرد لهذا گدا را درویش گفتند و بعضی محققان نوشته
که درویش در اصل دریوز بود در میان یا و واو قلب مکانی کردند
درویز شد بعده زا را به شین معجمه بدل کردند و یوز صیغه امر است
از یوزیدن که بمعنی جستجو کردن است این وجه آخر مستفاد است
بعد حواله کتب لغات متعدد و نیز صاحب غیاث گوید که این لفظ
بر خدا رسیدگان گوشه نشین صادق نمی آید و زیبا نمی نماید
لهذا صاحب معرفت را به جهت تمیز درویش بضم دال باید گفت
درینصورت مرکب باشد از دُر که بمعنی مروارید است و ویش که
در اصل واش بود مزید علیه وش که کلمه تشبیه است چنانکه

سار مزید علیه سر بعده واو را کسره داده الف بقاعده اماله یاء مجهول کردند کسی از اهل لغت این وجه ننوشته مگر بدعاء درویشان از قوانین فارسیه استخراج نموده اگر منصفان پسند نمایند فبها والا معذور دارند — غ —

ف **دستور** بالفتح قانون وقاعده وطرز وآئین وبه معنی رخصت واجازت وبه معنی وزیر وامیر صاحب مسند واین لفظ مرکب است از لفظ دست که بمعنی مسند وقدرت باشد واز لفظ ور که بمعنی صاحب آید بجهت تخفیف ما قبل واو را ساکن کردند چنانکه در گنجور ورنجور ودستور بالضم معرب این است چرا که وزن فعول بالفتح در عربی نیامده ودساتیر بفتح جمع دستور است ب ر غ —

ف **دیباچه** بیاء مجهول وجیم فارسی مصغر دیبا است نوعی از جامه ابریشمین که قباچه سلاطین بان باشد وبجیم عربی لفظ عربی است به معنی چهره وروی ورخسار چون خطبه کتاب بمنزله روی کتاب است لهذا خطبه کتاب را نیز مجازاً دیباچه گفتند غ شمس ر

ف **دسترخوان** مخفف دستارخوان است چرا که آن جامه است

که واضع آنرا به جهت پوشیدن خوان طعام وضع کرده وچون طعام خورند آنرا از زیر خوان گسترند — ر غ بهه

ع **دعوات** بفتحتین جمع دعوت که به معنی دعا است لبسکون عین خطا است — غ —

ع **دکّان** بالضم وتشدید کاف وبزیادت واو محض غلط است جمع این دکاکین است غ ر

ف **دگله** بالفتح وکاف فارسی قبای سپاهیان که معروف است کسانیکه دغله بدال ثقیله وغین معجمه خوانند خطا کنند — غ ر

ع **دمار** بفتح دال بمعنی هلاک ودر فارسی بکسر اول شهرت دارد این نوعی از تفریس است وآنچه این لفظ بمعنی دماغ در مردم شهرت دارد غلط محض است غ ر —

ف **دامنی** مخفف دامانی بمعنی سر انداز زنان که بتازی مقنعه گویند ودامنی که در عوام شهرت دارد غلط است ب شمس

ع **دنانیر** بفتح دال وکسر نون ثانی جمع دینار چرا که دینار در اصل دنّار بود بکسر دال وتشدید نون پس نون اول را بیا بدل

کروند در حالت جمع نون اصلی که بیا بدل شده بود باز آمد۔ غ

ع دوات ظرفیست که دران سیاهی کتاب نگاهدارند کسانیکه داوات بدو الف خوانند خطا کنند و بفارسی آمه وجردان خوانند۔ غ ر نفائس

ف دوال بفتح تسمهٔ چرم که بدان چیزیرا بندند و تسمهٔ سطبر که بدان نقاره را نوازند کسانیکه ڈوال بدال ثقیله هندی قرار دهند خطا کنند۔ غ۔ ب ر

ع دباغت بالکسر پوست از موی پاک کردن و بالفتح که شهرت دارد خطا است۔ شمس۔

ف دال چینی غلط محض دارچینی صحیح معنی معروف شمس ش ر

ف دوای بزیادت یا مزید علیه دوا و این تصرف فارسیان متاخرین است و در قدیم نبود۔ غ

ف دویم که بمعنی لفظ ثانی است بزیادت یای تحتانی خلاف قاعده است چراکه یا در اخوانش هیچ جا نیست لیکن معهذا در نظم بعضی اوستادان آمده است مگر صحیح دوم است بدون یای تحتانی

و در بهار عجم نوشته که دوام بفتح همزه نیز آمده ع

ف دهقان بالکسر معرب دهگان است که مرکب است از لفظ ده که بمعنی قریه باشد و لفظ کان که کلمهٔ لیاقت و نسبت است غ ر بهار

ف ده بالکسر و های ملفوظ بمعنی قریه و اینکه بعض دیه بیای تحتانی گویند اغلب که صحیح نباشد زیراکه در کلام استادان یافته نشد غ ر

ف دبوسه بفتح اول بروزن سبوچه بمعنی خانه پس کشتی باشد مردم هندی آن را ڈبوسه گویند بدال ثقیله غلط است آ ب

ف دیوار و دیوال هر دو صحیح باشد معنی معروف ب هه

ف دیمک و دیوک هر دو صحیح باشد معنی معروف و بعربی ارضه گویند۔ ب هه نفائس

ف دفتین بالفتح و حرف ثالث تای فوقانی مکسور شانه جلاهه که در بافتن هر بار بدست حرکت میدهند و مقوای خوشنویسان و نقاشان که دران کاغذهای خود را باحتیاط بدارند نیز آمده عوام دفتین را دفتن بدون یا نویسند و مقوا را مقبا با بجای واو استعمال کنند غلط محض است غ ب

ف داور بفتح داو بمعنی حاکم و دراصل این لفظ داؤر بود بمعنی صاحب داد پس بجهت تخفیف دال ثانی را حذف کردند ب غ

ع درهم معرب درم وزن آن سه و نیم ماشه نزد اکثر و در تحفة المومنین و کنز وزن درم شش دانگ و دانگ دو قیراط و قیراط دو طسوج و طسوج دو جو میانه و باصطلاح فقه درهم شرعی بهنای آن آنقدر باشد که در کف دست متوسط الحال آب قرار گیرد و در سراج اللغات نوشته که درم بکسر اول مخفف است و درهم لفظ عربی است نه معرب چنانکه بعضی گمان برند که درم فارسی است و درهم معرب آن است و دراهم جمع آن - چنانکه در کلام مجید و در سوره یوسف واقع است و هیچ یکی از محققان لغت قرآنی درهم را معرب نگفته و لهذا سیوطی وغیره از معربات قرآنی آن را نیاورده پس درم مخفف درهم باشد و این تخفیف از تصرفات فارسیان است اگرچه در صراح درهم را معرب درم گفته غ

ف دریچه بفتح اول وکسر راء مهمله و یاء معروف و جیم فارسی

بمعنی در کوچک و همین شهرت دارد مگر در زیاده بودن یاے تحتانی تامل است لیکن اکثر استادان دریچه بزیادت یاے تحتانی آورده اند چنانکه عرفی گوید بیت دریچه‌اش بضیا دیدهٔ سهیل یمن * نشیمنش بهوا کعبة النسیم بهار؛ غالب ظن آن است که دریچه دراصل دریزه بود که زاء معجمه به جیم فارسی بدل کرده اند و دریزه مرکب است از لفظ در و از لفظ یزه که بیاء تحتانی و زاے معجمه باشد به معنی خرد و کوچک در حالت ترکیب یا را ساکن کنند پس دریزه بمعنی دروازهٔ کوچک باشد چنانکه مشکیزه و ناویزه بمعنی مشک کوچک و ناؤ کوچک و بعضی دریچه نوشته اند بیاے موحده و این خالی از غرابت نیست طغرا گوید بیت روز و شب دریچهٔ مشرق و مغرب باز است * ورنه از تنگی این خانه نفس می گیرد * غ چ

ف دفتر بمعنی کتاب و نیز اوراق مجموعه و مجموعه شعرا انچه در عوام جمع این دفاتر شهرت دارد ایجاد بعضی فارسیان

ف عربی تراش است — غ شمس

ف **دیریاز** کنایه از زمان دراز پس شب دیریازه به معنی شب دراز باشد و معنی ترکیبی آن بطی الحرکت است چه یاز حرکت را گویند و دیرباز بموحده بجاے تحتانی دوم چنانکه شهرت گرفته غلط محض بلکه خطاے فاحش است کمال خجند گوید ~ فراموشت کنم گفتی بزودی * مرا از دیریاز این نکته یاد است — بهار

ف **دولائی** بمعنی جامهٔ دوته که از ابره و استر باهم دوزند برین قیاس یک لائی تاثیر گوید شعر گرفته گرنه رخت گرم باغ گلشن را * قباے خود گل رعنا چرا دولائی کرد * و بفارسی دوتهی بفتح فوقانے نیز گویند — سید حسین خالص گوید شعر آه سرد که ترا گرم گرفت است که باز * دوتهی پوشش برنگ گل رعنا شدهٔ * بعربی دولائی را رتاق بکسر راء مهمله و تاء فوقانی با الف و قاف در آخر گویند — نفائس — بهار

ع **دیوان** بالکسر معرب دیوان که بیاء مجهول است بمعنی جاے جمع شدن مردم و مجازاً بمعنی دفتر محاسبه و کچهری و به معنی دار العدالت و مکان نشستن ملوک و امرا و صاحب دار العدالت و صاحب مسند و به معنی داد و فریاد و ماجرا و به معنی کتاب غزلها جمع آن دواوین بدو واو است نه دوانین و دیاوین از منتخب و بهار عجم و سرلیثی شارح مقامات حریری نوشته که دیوان در اصل دوّان بود بکسر دال و تشدید واو پس بدل کردند واو اول او را بیاے تحتانی به سبب کسرهٔ ما قبل آن و برین معنی دلیل است لفظ دواوین که جمع آن است و لفظ دیوان در اصل لغت بمعنی جمع شدن است مجازاً بمعنی دفتر مستعمل شده چه معنی اصل مادهٔ این لفظ جمع و تالیف است و از ینجا است که تدوین بمعنی جمع کردن و فراهم آوردن آمده و نیز گفته که این لفظ عجمی است وجه التسمیه اش آنکه روزی نوشیروان با اهل محاسبه امر کرد که متفق شده در سه روز فلان حساب بزودی درست کنید پس بر ایشان گذر کرد

تا ببیند که چه می سازند پس دید که به جلدی تمام تر حساب
میکردند و می نوشتند نوشیروان بجلدی ایشان متعجب
گشت و گفت که ایشان دیوان هستند یعنی شیاطین
پس ازان وقت اسم اهل محاسبه و اسم جای ایشان
مقرر گشت چون یاے مجهول در عربی نیاید یارا معروف
کرده معرب ساختند — غ

ف **دستانه** چیزیکه در دست بپوشند و صاحب رساله
قواعد املاء فارسی بجای دستانه دستوانه و دستانه
نوشته و دستانه را غلط گفته هیچ حواله لغات نداده
خود راه خطا پیموده است چه دستوانه و دستینه بمعنی
زیوریکه زنان در ساعد بندند از غیاث و صحت دستانه
از لغت شکسپیر در چردسن باثبات رسیده

ع **دفع الوقت** بمعنی زمانه گذاری و بسر اوقات و دفع الوقتی
درست نباشد — رساله

ف **دمغزه** و **دمغازه** هردو بالضم بیخ دم و میان دم و آن

میان دم حیوانات باشد و آن را بعربی عسیب گویند عوام
دمگزه گویند خطا کنند ب رساله —

ع **دنائت** بکسر دال و فتح همزه که حرف چهارم است بروزن
اطاعت بمعنی ناکسی و زبونی و پست فطرتی و کمینگی بجای
آن دنانت خطا است غ م

ع ف **دول** بهر سه حرکت دال و فتح واو جمع دولت است لفظ
عربی و دول بضم اول و واو مجهول لفظ فارسی است بمعنی
دلو آبکش و بمعنی مکار — غ رساله م

ع **دواوین** جمع دیوان و اطلاق دیوان برکتاب اشعار فقط
تصرف فارسی است انچه مردم دوانین نویسند خطا کنند رساله

ف **دهها** معنی معروف جمع ده انچه عوام دیهات جمع لطور عربی
کنند خطا کنند رساله وغیره

ف **دیه** بمعنی قریه مگر در کلام اهل لسان بنظر نه آمده اغلب که صحیح
نباشد زیرا که در کلام اساتذه یافته نشده و در شرح
سکندر نامه خان آرزو نوشته که ده و دیه هردو بمعنی قریه

آنده مثال دوم مولوی نظامی گوید ❊ ندیده چو روباه چاره دگر ❊ نبزدیک آن دیه کرده گذر ❊ وابراهیم توام در فرهنگ نوشته که دیه بمعنی قریه تا غایت دیده نشده و در بهار عجم نوشته که دیه باشباع ده است ـ غ

ع دثار بکسر اول و ثاء مثلثه هر جامه که بر بدن ملصق نباشد و آن را بر جامهٔ دیگر پوشند مثل چادر و رضائی ـ غ

ع درود بضمتین اگر از طرف حق تعالی باشد رحمت مراد باشد و اگر از ملائک است استغفار مراد باشد و اگر از جانب مؤمنان است بمعنی دعا باشد و از بهائم و طیور بمعنی تسبیح و این لفظ بمعنی بریدن زراعت و قطع کردن چوب نیز آمده و بفتحتین خطا است ب غ ـ

ع دعاوی بفتح اول و فتح واو جمع دعوے چنانکه فتوے و فتاوے و بکسر واو نیز درست است ـ غ ـ

ف دی بالفتح نام ماه و آن مدت ماندن آفتاب است در برج جدی و بهندی ماه نامند و بعضے ماگهه گویند و چون درین ماه

اول سرما باشد لهذا گاهی از لفظ دی سرما مراد باشد و ماه روز نهم از هر ماه شمسی و به معنی شب تاریک باین معنی مخفف دیجور است و دران روز فارسیان جشن سازند و بالکسر و یاء معروف به معنی روز گذشته و آنرا دیروز گویند و انچه دی را مخفف دیجور گویند و سند آن مصرعه خواجه حافظ آرند مصرعه ز زلف و رخ نمودی شمس و دی را ❊ خطا است چه دیجور صفت شب واقع شود نه آنکه دیجور مطلق شب سیاه را گویند و سبب این غلط نسخه است و صحیح چنین است مصرعه ز زلف و رخ نمودی شمس و فی را ❊ فی بالفتح به معنی سایه ـ درینصورت مقابل شمس و فی بمشابهت زلف و رخ درست میشود پس دی را مخفف دیجور فهمیدن موجب عدم فهم است ـ غ ـ ب ـ

ف دادا با دو دال بالف کشیده هر کنیزک را گویند عموماً و پیر کنیزکے را گویند که از طفلی خدمت کسے را کرده باشد خصوصاً عوام ددا گویند خطا کنند ب ھ ـ

ت — انگریزی

داروغه معنی معروف دروغه بجای آن غلط است ش ر

ت — انگریزی

دهماس یا دهمس بمعنے پارچه ریشمی شهرت دارد
و در اصل لفظ انگریزی است که ڈامسک می گویند۔
هندیان بطور خود تلفظ نموده لفظ هندی قرار داده اند



باب الذال معجمه

ع — **ذراع** بکسر اول و عین مهمله بمعنی بازو ارش دست از آرنج تا انگشتان و در حیوانات از پاچه بالاتر را ذراع گویند و گز که بآن چیزها را بپمایند بجاے این لفظ انچه در هند درعه بدال مهمله بدون الف بمعنی گز مستعمل است در هیچ لغت یافته نشد غلط محض و معیوب است چونکه معنی درعه زره و لباس که در جنگ بپوشند۔ غ۔ ر۔

ع — **ذوالقرنین** لقب سکندر از انکه دو گیسو داشت چه قرن گیسو را گویند یا انکه رسید بهر دو طرف عالم که مشرق و مغرب باشد یا انکه کریم الطرفین بود از مادر و پدر یا انکه داخل شده بود در نور و ظلمت از مجمع البحرین که جامع لغات قران و حدیث است و بعضی محققین نوشته که ذوالقرنین که در قرآن مجید احوالش واقع است بادشاهی دیگر بوده است نه سکندر رومی پسر فیلقوس است۔ چراکه میان این هر دو تفاوت زمانه بسیار است غ۔

عف ذی بال بکسر صاحب شان و صاحب عزت است و
بمعنی صاحب باز و خطا چرا که بال بمعنی باز و فارسی است
بلفظ ذی که عربی باشد مرکب کردن بسبب محاوره و بر ذی
هوش قیاس نباید کرد زیرا که ذی هوش در کتب
بلغا دیده نشده — غ

ع ذیحجه حجه بالکسر و تشدید جیم بمعنی یکبار حج کردن و
قیاس آن است که بالفتح باشد نه بکسر چرا که وزن فعلة بالفتح
برای مرّة آید و فعلة بالکسر برای حالت و نوع آید پس
چون درین ماه یکبار حج کرده می شود لهذا ذی الحجه گویند یا آنکه
حج بالکسر و تشدید جیم بمعنی سال هم آمده است چون این ماه
منتهای سال باشد و سال برین کامل میگردد گویا که این
ماه صاحب سال است بهمین جهت ذی الحجه میگفته باشند غ

ع ذرور بفتح اول و ضم رای مهمله و واو معروف و بعده
رای مهمله دیگر به معنی دوای خشک که آنرا در چشم یا در زخم
پاشند بجای ذال معجمه بزای معجمه نوشتن خطا است غ م

ع ذکاوت و ذکی بمعنی تیزرای و تیزهوش بجای ذال
بزای معجمه نوشتن خطا است - غ رساله م

ع ذات بمعنی صاحب و خداوند و بمعنی هستی و حقیقت
هر چیز و نفس هر شی و مونث ذو و بمعنی طرف و جانب
لفظ ذات عربی است در حقیقت اسم اشارت است که
هار وقف داخل آن شده است و اصل او ذاة بود چون ها
جزو کلمه گردید بتا مبدل گشت ذات گفتند و معنی لفظ ذات
مشار الیه چون هستی هر شئ مشار الیه می باشد لهذا به معنی
خداوند و هستی هر چیز مستعمل و در چراغ هدایت نوشته که
لفظ ذات بمعنی قوم که در عرف مستعمل است غلط است
زیرا که بدین معنی لفظ جات است بجیم و آن لفظ هندی الاصل
است و سبب غلط بودنش آن باشد که ذال معجمه در هندی
نمی آید پس طغرا که در دو شعر خود لفظ جات را بذال معجمه فهمیده
آورده است خطا کرده تم کلامه و پس صاحب غیاث گوید
که لفظ ذات بمعنی قوم بذال معجمه نوشتن خطا باشد مگر بهتر آن

است که زات بزاء معجمه نویسند چراکه زات مفرس جات
باشد که ہندی قوم است با بدال جیم عربی وزاء معجمه و
قطع نظر از نیت تفریس جیم جات را به جهت فصاحت بزاء
معجمه بدل کرده زات خوانده شود ـ غ ـ

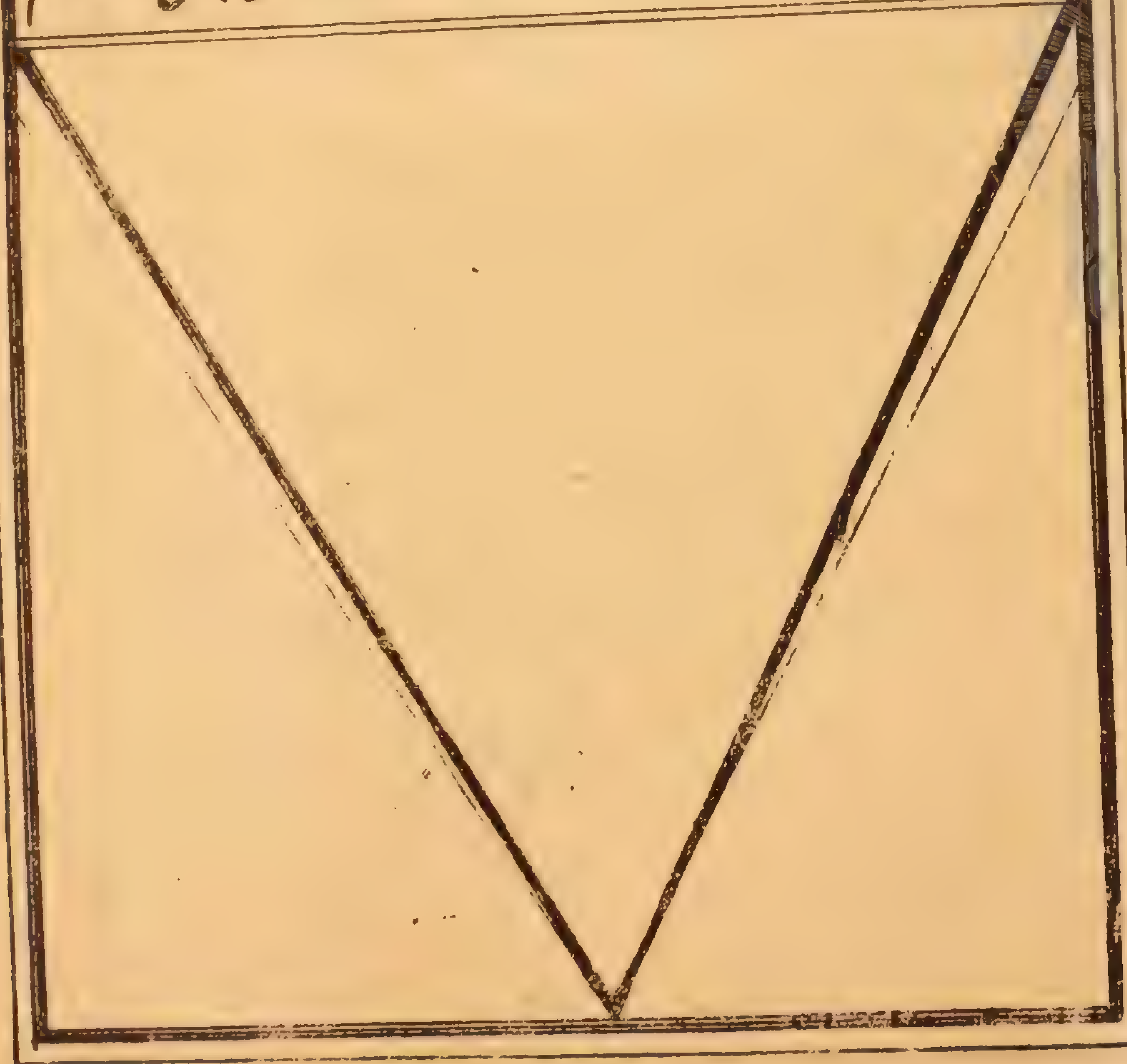
ع ذائقه بکسر ہمزه که حرف سوم است نام قوتے که بدان
مزهٔ چیزہا دریافته می شود و آن برظاہر زبان می باشد
وکسانیکه ذائقه را بمعنی مزه گویند خطا کنند ـ غ

ع ذروه بالضم وبالکسر بمعنے بلندی کوه وبالای سرکوه
وبالاترین موضع چیزے بزاء ہوز نوشتن وبالفتح
خواندن خطا است ـ غ

ع ذوالفقار بفتح صحیح است نه بکسر فا نام تیغ حضرت
مرتضی علی کرم الله وجهه فقار بفتح قطار استخوان مهرہای پشت
ازگردن تاکمر چون برپشت شمشیر مذکور قطار مهرہاے
پشت یعنی عدیم الارتفاع ساخته شده بود لهذا باسم
ذوالفقار موسوم شد چنانکه صاحب قاموس به ہمین معنے

اشارت کرده سیف مفقر کمعظم فیه حزوز مطمئنة عن
متنه واٰنچه درین زمان نقل ذوالفقار شمشیر دو زبانه
سازند تخیلات بر غلط بعضی متاخرین است ـ غ

ع ذی القعده معنی لفظی صاحب نشستن وچون این ماه
از جمله شهور حرام است که درانها محاربه حرام بوده پس
عرب درین ماه از محاربه ومقاتله قعود میکردند ای بازمی نشستند غ



باب الرّاء مهمله

ف — **رائگان** بکاف فارسی بمعنی مفت و بے عوض
و چیزیکه در راه یافته شود و رائگان در اصل راهکان
بود بمعنی لائق راه هارا بهمزه ملینه بدل کردند رائگان
شد انچه در محاورهٔ مردم رائگان بمعنی نقصان مستعمل
است درست نباشد ب غ هـ —

هـ — **رضائی** پوششے معروف در هند که در ایام زمستان
بر سر گیرند ظاهرا از مخترعات رضا نام شخصی است که یای
نسبت بآن لاحق کرده چنین گفته اند پس لفظ هندے
نبودن ماده این لفظ منافی مقصود نیست از اینجا است
که در اشعار زبان دانان ولایت دیده نشد بیدل
گوید شعر ز تشریف حکمت نگردیم عریان * چو بیدل
شود پوشش ما رضائی * نفائس و بهار

ع — **راشی** بمعنے رشوت دهنده و مرتشی بمعنے رشوت
ستاننده عوام الناس بجاے مرتشی راشی گویند —

محض غلط است — غ ر

ع — **ربیع الاخر** بفتح خاء معجمه صحیح است نه ربیع الثانی که در استعمال
عام است چراکه استعمال عرب بیشتر ربیع الاخر است
چون بوقت تسمیه شهور این ماه در آخر فصل ربیع واقع شده
بود لهذا باین اسم مسمی گشت — غ ص

ع — **رحم** بفتح اول و کسر ثانی جای کودک در شکم آنرا زهدان
گویند و بمعنی قرابت که در رحم شریک باشد کسانیکه بکسر اول
و فتح ثانی گویند خطا کنند — غ ر

ف — **ردّه** بفتح اول و دوم و هاء در آخر لغت فارسی است امّا
در اردوی هندی به تشدید دال مستعمل است و فارسیان
به تخفیف آن بمعنی یک صف از خشتهای دیوار بعربے
دمص بکسر دال مهمله و سکون میم و صاد مهمله در آخر و عرق
بفتح عین و راے مهملتین و قاف در آخر و ساف بسین مهمله
با الف و فا در اخر و مدماک بکسر میم و سکون دال مهمله و کاف
در آخر و بفارسی رده بالتخفیف و چینه بجیم فارسی ودا ے

باد ال مهمله بر وزن راسے و داو بواو بر وزن گاو گویند
نظامی فرماید **بیت** هرچه بدان خانه نوائین بود ٭ خشت
پسین واے نخستین بود ٭ ولاد بدال مهمله نیز گویند چنانکه
گویند بن لاد یعنی بن دیوار وانرا بزبان شیرازے
نسپه بکسر نون گویند — نفائس

ف **رسته** بالفتح بمعنی صف یعنی چند چیز که هم پهلو
باشند چنانچه دکانهاے بازار که تا دور برابر باشد
و بمعنی رها شده و بالضم روئیده شده و به معنی محکم نیز آمده
و بالکسر صیغه اسم مفعول از رسیدن که اهل هند کاتنا
گویند انچه بعض در نسخه کلیله و دمنه رستهٔ بازار را رشتهٔ
بازار خوانند غلط است — غ ب

ف **رنگت** بجاے رنگ گویند غلط است معنی معروف رب اش

ف **رنگریز** این لفظ بزیادت یاے تحتانی غلط است و صحیح رنگرز است چه
رز امر است از رزیدن بمعنی رنگ کردن درین صورت
لفظ مرکب رنگرز صحیح باشد و انچه در عوام رنگریز شهرت

دارد غلط محض است چه ریز از مصدر ریختن است اگر
رنگریز بمعنی نقاش و مصور و معمار گویند صحیح باشد — غ ر

ف **روغن زرد** بجاے روغن گاو ماده ناجائز و محاوره
اهل لسان نیست — ن —

ف **روغن سیاه** بجاے روغن چراغ نادرست چه
روغن چراغ محاوره اهل لسان است — ن

ع **رذیل** بفتح اول ناکس و فرومایه رذال ناکسیها و
فرومایگیها این جمع رذیلت است رذاله بضم اول ثقل چیزیکه
خلاصه آن از و کشیده باشند کما فی القاموس و مجازا
به معنی ناکس و فرومایه و بفتح اول نیز آمده در ینحالت مصدر
است به معنی ناکس و فرومایه شدن کما فی القاموس
والمنتخب درینصورت اگر لقیاس زید عدل مصدر
به معنی صفت گرفته بمعنی ناکس و فرومایه گویند جائز باشد چنانچه
در مدار بضم و در کشف بفتح است و رذاله بکسر اول و زا هوز
چنانچه شهرت گرفته باین معنی در هیچ کتاب یافته نشده

رذیله ناکسی و فرومائگی وزن) ناکس وفرومایه غ م ص شمس

ف **ریون** بکسر مثناة تحتانی مجهول رسیده و فتح واو و نون زده مخفف ومختصر ریوند آمده وآن داروئیست معروف که اسهال آرد و بتازی ازاراوند گویند ه

ف **ریوند چینی** بکسر اول وسکون دوم مجهول و فتح واو وسکون نون و دال مهمله وکسر جیم فارسی وسکون تحتانی معروف وکسر نون وسکون تحتانی دوم معروف لغت فارسی است بعربی آن راراوند بفتح واو گویند عوام ریون چینی بحذف دال گویند خطا کنند نفائس

ف **رنگینی** معنی معروف ورنگینیت بزیادت تاء مصدری در لفظ فارسی درست نیست رساله

ف **راهدار** بمعنی خوش رفتار خطا است وصحیح راهوار بواو وراهوار نوعے از رفتار است که بسیار هموار بود وصاحب این رفتار را نیز راهوار گویند ـ غ

ع **راوق** بفتح واو پالونه شراب یعنی جامه وغیره که

که بآن شراب را صاف کنند وبمعنی شراب نیز آمده در رساله معربات آورده که راوق معرب راوک است وابن حاج نوشته که راووق بروزن فاروق است بمعنی پالونه شراب نه راوق بفتح واو تم کلامه حق این است که راوق بفتح واو مخفف راووق است که واو ثانی را حذف کرده واو اول را فتح داده اند زیرا که در کلام عرب فاعل بضم علین نیامده است بهر تقدیر در استعمال فارسیان راوق بمعنی شراب مجاز باشد بر اطلاق مسبب بر سبب غ

ع **رابطه** بکسر موحده صحیح است وبباء موقوف خواندن خطا آنچه بآن چیزے را به چیزے بندند لهذا به معنی علاقه مستعمل است ـ غ م

ع **رجاء** بفتح اول وبعده الف همزه بمعنی امید وامید داشتن وبه معنی ترسیدن نیز آمده وبغیر همزه جانب وکنارهٔ چیزے مثل کنارهٔ اسمان وکنارهٔ چاه وبکسر اول چنانکه مشهور شده خطا است ـ م غ ـ

ع رجب بفتحتین ماخوذ از ترجیب که به معنی تعظیم است
چون این ماه را عرب شهر الله گفتندے و تعظیم کردندی
لهذا باین اسم مسمّی شد و از پیغمبر صلے الله علیه واله و
سلم نیز روایت است که رجب جوئی است در بهشت
شیرین و از برف سفید تر هرکه درین ماه روزه دارد
ازان جوے آب دهند ازین سبب ماه مذکور را رجب
نام کردند انچه در عوام این لفظ مشدّد خوانده می شود
خطا است م غ۔

ع رحل بالفتح مسکن و منزل درخت و اسباب و پالان
نهادن بر شتر و کوچ کردن ومجازا به معنی دوتخته چوبین
که قران مجید را دران نهند و در هنگام تلاوت مستعل
عوام بالکسر والجمع رحال گویند خطا کنند۔ غ م

ع رحمن مشتق از رحمت صیغه صفت مشبه معنی آن بخشاینده
واطلاق این لفظ بجز ذات حق تعالی بر دیگرے روا
نیست بخلاف رحیم زیرا که حق تعالی امر کرده است

قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن پس ازینجا ثابت
شد که رحمن هم مثل الله که اسم ذات است حکم
خصوصیت پیدا کرده و در رسم الخط بدون الف باید نوشت
زیرا که رحمان یکے از نامهای مسیلمة الکذاب هم هست
وآن کافرے بود که دعوے نبوت کرده پس نوشتن
ونوشتن الف به جهت تمیز و تفرقه باشد و دیگر انکه در
نوشتن الف اتباع خط قرانی است ۔غ

ع ردی بفتح اول و کسر دال و یاء مشدد بر وزن فعیل ضد
جید و بتشدید دال مکسور خطا است ۔غ

ع رقبه بفتحات را و قاف و باء موحده به معنی گردن و به معنی
بنده و عید و کسانیکه بسکون قاف خوانند خطا کنند
مگر به فتح اول و سکون به معنی زمینیکه نزدیک بآب رود باشد
وحالا مطلق زمین متعلقه دیه را گویند ۔غ

ع رکعت بالفتح بر وزن غفلت جزو صلوٰة که ربع صلوٰة
است یا ثلث یا نصف بآن باشد بشرطیکه رکوع دران

داخل باشد واکثر مردم از بے التفاتی بروزن صلواة و حیواة خوانند ـ غ

ع رمضان به فتحات ثلثه ماخوذ از رمض که به معنی سوختن است چون ماه صیام گناهان را می سوزد لهذا این اسم مسمی گشت یا آنکه مشتق از رمض است و معنی رمض سوخته شدن پاے از گرمی زمین چون ماه صیام موجب سوختگی و تکلیف نفس است لهذا این اسم مسمی گشت و در نصاب رمضان به معنی سنگ گرم است و از سنگ گرم پاے روندگان می سوزند و شاید که بوقت وضع این اسم ماه صیام در شدت گرما باشد ـ غ ـ

ف رنود بضمتین جمع رند است بتصرف فارسیان عربی دان چه این مردم الفاظ فارسی را هم گاهے بطور عربی جمع آرند ـ غ

ع رواج به فتح مصدر است بمعنی ضد کساد بازار و بکسر

چنانکه مشهور شده تصرف فارسیان است ـ غ م

ف روزگار به معنی زمانه مطلق و بمجاز به معنی امتداد و مدت و فرصت و این لفظ مرکب است از روز و کلمهٔ گار که به معنی کننده باشد چون زمانهٔ حرکت فلک الاعظم است که موجب حرکت افلاک دیگر می گردد و فلک شمس نیز از ان جمله است پس زمانه یعنی حرکت فلکی سازنده و کننده روز است و روزگار بمعنی شغل و پیشه و نوکرے نیز مستعمل و این در اصل روزگار باشد پس ها در لفظ روزه برای نسبت است یعنی آنچه بروز تعلق وارد و حالا بکثرت استعمال بدون ها نویسند و خوانند چنانچه از زبان اهل ایران باین معنی روزگار به فتح زاے معجمه مسموع است و این فتح زا بر بودن ها دلالت می کند فتامل ـ غ ـ

روش بفتح اول و کسر واو بمعنی رفتار و به معنی طرز و بمجاز به معنی راهے که در باغ باطراف چمن ها سازند و بواو مجهول مخفف روشن که بنون باشد بحذف نون ـ ب ـ غ ـ

ف رودکی منسوب بر رودک که ناحیه است بسمرقند از لب الالباب ظاهر است رودکی شاعر قدیم که موجد غزل فارسی است از انجا است پس ازینجا معلوم می شود که بکاف عربی است واللّٰه اعلم بالصواب – غ

ع رہن بالفتح گرو و گرو کردن و گرو دادن و بالکسر چنانکه شهرت دارد غلط است – غ

ع رہبان بالضم وحرف ثالث باء موحده بمعنی عابدان ترسایان چراکه این جمع راهب است و صاحب مدار گفته که در اداة الفضلاء این لفظ را مفرد نوشته بمعنی زاهد ترسایان و صاحب قاموس نوشته که این لفظ مفرد و جمع هر دو آمده و این مشتق از رہب است که بمعنی خوف باشد و راهب کسیکه از عذاب خدا خائف باشد و در لطائف از کشاف منقول است که رہبان بالضم ترسیدن و بالفتح ترسنده – غ

کھ رہکله بمعنی توپ خرد مردم فارسی دانند چنان نیست – ش

باب الزاء

ع زخار بالفتح بتشدید خاء معجمه بمعنی بسیار پر و مالامال شونده از آب مشتق از زخر بالفتح که بمعنی پر شدن دریا و رود از آب است م ص – و نیز زخار لفظ فارسی است بمعنی نعره زننده و شور کننده و بانگ کننده چه لفظ زخ در فارسی بمعنی شور و بانگ آمده است پس درینصورت مرکب است از لفظ زخ و کلمهٔ آر کسانیکه این لفظ بذال معجمه نویسند خطا کنند – غ ر

ع زکام بضم اول سرد گرفتگی و در قلینه بمعنی بری دماغ است و بیرون آمد فضلات سرد دماغ از بینی و از راه دهن انچه بعض مردم بجای کاف عربی قاف قرشت استعمال کنند خطا کنند – شمس

ف زچه بالفتح و با جیم فارسی مشدد زنیکه فرزند زاده باشد تا چهل روز او را زچه خوانند و بدون تشدید با جیم عربی هم درست باشد انچه عوام جچه بدون زاء معجمه با جیم عربی اول گویند راه خطا پیمایند – شمس ب غ –

ع زوج بالفتح به معنی جفت خواه مذکر باشد خواه مؤنث مگر فقهاے متاخرین در مونث ہا زیاده کرده اند وزوجه گویند وابن حاج نوشته که ہر دو نر و ماده مجموع را زوج گفتن خطا است زیرا که ہر واحد را از نر و ماده زوج باید گفت و ہر دو مجموع را زوجان وزوجین باید خواند وزوج به معنی عددیکه چون آنرا نصف کنند ہر حصه مساوی بغیر شکستن عدد مثلاً چہار وشش وہشت کسانیکه این لفظ بذال معجمه نویسند خطا کنند غ ر

ع زیادت مصدرست بمعنی افزونی لازم ومتعدی ہر دو آمده وزیادتی بیاے تحتانی زائده محاورهٔ عوام است وزیاد بحذف تاء فوقانے نیز مستعمل فارسیان است غ-

ف زفت بالفتح بمعنی درشت وسخت وفربه ومحکم وسطبر و پر ومالامال وجفت بالضم ضد طاق وہر شئی که دوگان باشد وزن وشوہر ونر و ماده وگاو زراعت کننده را نیز گویند وجفت به معنی سرین وخم گردیده وکج شده باشد

غ ب شمس بدانکه لفظ جفت بالضم در عام وخاص در محل سطبر وگنجیده شده پارچه باریک مثل ململ بعد شوب گازر مستعمل وشہرت تمام دارد بدین معنے در ہیچ کتاب لغت یافته نشد غلط محض است ومہمل مولف گوید بجایش لفظ زفت بالفتح بزاء معجمه استعمال کنند اولی است بر تقدیریکه منصفان انسب دانند-

ع زنبور قسم مگسی است معروف که بغایت گزنده می باشد جمع آن زنابیر سے آید انچه مردم این لفظ فارسی دانند چنان نیست وزنبورک در ترکی بندوق که بر شتران نہاده می برند زنبوره به معنی نوعے از پیکان تیر و [illegible] توپ کوچک که آنرا زنبورک نیز گویند- غ م ش ر-

ع زخّار بالفتح وتشدید خا دریاے مالامال که آب از ساحلش بگذرد وہمچنین زاخر بدون تشدید وبذال معجمه غلط است م

ع زکریا نام پیغمبر معروف علیه السلام وبذال معجمه نوشتن خطا است- رساله

ع زله بالفتح وتشدید درعربی انچه از طعام بهر کسے نگاهدارند
وپس خورده وطعامیکه مردم فرومایه ازجاے بردارند و
بفارسی کرمیست پردار که در موسم گرما شبها آواز کند
هندی جهینگر- بذال معجمه نوشتن خطا است- غ
ف زاله مکان روئیدن وبه معنی انبوهے وبسیارے
هر چیز وبه معنی ضعیف وخوار ونالان وبه معنی عجز واندوه
ودر سراج نوشته که زار به معنے مکان وکثرت و
انبوهی چیزے چنانچه لاله زار وگلزار وبازار که بمعنی
جاے کثرت با است که مخفف ابا بمعنی طعام باشد و
همچنین کارزار به معنے جنگ که محل کثرت کار است-
پس انکه بمعنی مکان روئیدن گفته خطا است وبه معنی
ضعیف چنانکه زار ونزار گویند بدون لفظ نزار بدینمعنی
دیده نشده وزار درعربی به معنی آواز نیز آمده-
پس زاری بیا نسبت به معنی آواز وفریاد
بود اینکه عاشق زار وگریه زار به معنی بسیار استعمال

کنند پس بدین معنی پارسی است وبه معنی ناله عربی غ
ع زمام بکسر اول مهار شتر ورسنی که بر چوب
بینی شتر ابندند وبه فتح خطا است- بهارم غ



باب الزاء الفارسي

ف ژاله به معنی تگرگ که بهندی اولا گویند و به معنی شبنم غ ب —

باب السین مهمله

ع سادات جمع سادت است که در اصل سیده بود — جمع تکسیر سائد و سائد بروزن فاعل بمعنی سید است پس سادات جمع الجمع سائد باشد نه جمع سید — غ م

ف ساس کرم بدبو که در چهارپای باشد بهندی کهٹمل گویند و بعربی کتّان گویند — ب غ ص نفائس

ع سائیس بروزن فائید غلط است و سائس بروزن خامس و سئیس بروزن رئیس تیمار دار اسپان و نگهبان اسپان و بمعنی مطلق نگهبان و سیاست کننده هم آمده بکسر همزه غ ر

ف ساربان دارنده سار و لفظ سار بمعنی اشتر است مردم این لفظ را هندی دانند چنان نیست ب غ

ف سالیانه غلط سالانه صحیح است بمعنی معروف رشس

ف سیخ خار آهنی است که بران کباب سازند عوام شیق و شیخ گویند درست نباشد رشس

ع سباق بکسر اصل معنی لغوی پیشی کردن در دویدن ازین

مراد عبارت نویسی است کسانیکه بالفتح خوانند درست نباشد غ م

ف **سبک** بفتح اول وضم ثانی ضد گران وکنایه از بے وقار
بمعنی چست وچالاک وبه معنی بے تعلقی وبمعنی تعجیل وشتاب
این لفظ بلہجۂ عام بضمتین است وبلہجۂ اہل ایران بفتح اول وثانی
غ ب

ف **سپاس** بکسر اول شکر ومعنی ترکیبی از محققین چنین است که
لفظ سپاس پاسداشتن سه چیز باشد زبان ودل ودست وپا
تا از ہر کدام ہر چه صادر شود مشعر به تعظیم وتبجیل منعم باشد غ ب

ف **سپلش** صاحب غیاث گفته بضمتین ودر آخر شین معجمه کرمے
باشد که در جاہای مردم وسه پیدا شود بہندی جون گویند
وصاحب برہان گفته سپش بکسر اول وثانی جانوریست معروف
گویند اگر سپشی را از سر بگیرند ودر سوراخ باقلا نهند وکسیکه
تب ربع داشته باشد بخورد شفا یابد ومجرب است وبضم اول و
ثانی وبفتح اول وضم ثانی هم آمده است انتهی گویم که صاحب غیاث
درین لفظ یک شین معجمه نوشته وصاحب برہان دو شین معجمه ودر

اعراب ہم تخالف ظاہر کرده ہر آئینه آنچه صاحب برہان گوید صحیح باشد
وقابل تمسک چراکه او اہل لسان است وصاحب بہار عجم مثل برہان
نوشته —

ف ه **سپاری** بالضم بدو یا غلط وسپاری بکسر بیک یا
صحیح است بمعنی چیزے است که بپان خورند بعربی فوفل گویند
وانچیکه بگرد چوب در ہندیان شہرت دارد در ہیچ کتب لغت
یافته نشد ظاہرا ایجاد ہندیان فارسی تراش است غ ش ه ب

عف **ستر** بفتح در عربی بمعنی مستور ودر فارسی مخفف استار
وبکسرتین بمعنی وزن پانزده مثقال وبالکسر بمعنی پرده وبالفتح
مصدر است بمعنی پوشیدن وبفتحتین در فارسی مخفف استر
که بہندی خچر گویند وستار بالفتح وتشدید پرده پوش ویکی از
اسماء الہی است لوطیان ومقامران نظر بافعال ذمیمه خود خداے
تعالی را بیشتر باین اسم یاد می کنند — غ ب

ع **سجاف** بکسر اول بدون نون آنچه براطراف جامها
دوزند وسنجاف بالفتح ونون چنانکه مشہور است خطا

باشد — ع رستش بهار

ف سریش و سریشم هر دو بکسر تین چیزیست چسپنده معروف وعوام در تلفظ و املاء این لفظ اختلاف کنند — غ ب —

عف سراویل بفتح شلوار و پاجامه درین لفظ اختلاف است نزد بعضی عربی است و پیش جمعے عجمی گروہے واحد گویند و طائفهٔ جمع دانند پس صاحب غیاث گوید که سراویل جمع و معرب است که به معنی واحد مستعمل گردیده ظاهرا در اصل شلوار بود که مرکب است از شل که بفتح شین معجمه بمعنی ران است کما فی البرهان و وار که بمعنی لایق باشد پس لام را برای مهمله و رای مهمله را بلام بدل کردند شروال حاصل شد بعده معرب کردند بقاعدهٔ تعریب شین معجمه را بسین مهمله بدل نمودند و اول را کسره دادند سروال شد و جمع کلمهٔ خماسی بر وزن فعالیل می آید ازین جهت جمع سروال سراویل آوردند مگر این لفظ جمع در محاورات به معنی واحد مستعمل شده است — غ

ف سپستان بفتح اول بر وزن دبستان میوه ایست

بمقدار آلوی کوچک و در درون آن شیره باشد لزج و بیمزه و آنرا در دواها بکار برند و بعربی دبق خوانند و در هندی لسوڑا گویند و سپستان در اصل سگ پستان بود کاف فارسی بجهت تخفیف حذف کردند — ب غ —

ف سرفه بالضم و حرف ثالث فا بعربی سعال و بهندے کهانسی گویند — غ

عف سطبر بکسر اول و فتح طا معرب ستبر بکسر اول و فتح تاء فوقانی گنده و غلیظ — غ ر —

ع سُفره بالضم در عربی توشه و آن مسافر و مجازا به معنی دستارخوان که بران طعام چیده باشد و در فارسی به معنی مقعد که مخرج غائط است از منتخب بدانکه چون سفره را که بمعنی دستارخوان است با سفره که به معنی مقعد باشد در تلفظ التباس واقع شده باعث استکراه طبائع گردید لهذا سفره را که برای معنی دستارخوان است ناچار بفتح مقرر کردند بجهت رفع التباس و برای معنی دیگر بضم معین داشته چنانکه بود — غ —

ع سقّاء بالفتح وتشدید ودر آخر همزه مگر باستعمال فارسی
بدون همزه کسیکه آب نوشاندن پیشهٔ او باشد — غ نفائس

ف سکنجبین بکسر اول وضم جیم معرب سکنگبین واین مرکب است
از سک که به کسر اول وسکون کاف عربی است بمعنی سرکه واز
انگبین که بضم کاف فارسی بمعنی شهد است واین ترکیب
زمانهٔ سابق است وفی زماننا بجای شهد قند یا شکر سفید داخل
می کنند ودر لفظ سکنجبین ضم جیم از کشف ومؤید به ثبوت رسیده غ

ف سکنه بفتحتین باشندگان واین جمع ساکن است کسانیکه سکنه
بجای ساکن نویسند خطا کنند — غ رشش

ع سلامت بی گزند شدن وبی عیب شدن ورهائی
یافتن از صراح ودر محاورهٔ فارسی این مصدر بمعنی مفعول بسیار
می آید بمعنی مسلم وسلامتی نزد بعضی درست نباشد چراکه سلامت
خود مصدر است حاجت بیاء مصدری ندارد از مزیل وبعض
تصانیف خان آرزو در بهار عجم وخیابان نوشته که ضابطه
فارسیان است که در آخر بعضی کلمات یاء زائد لاحق کنند

خواه اسم جامد باشد خواه مصدر خواه فارسی باشد خواه عربی
چون ارمغان وارمغانی وفلان وفلانی وقربان وقربانی
ونقصان ونقصانی وجریان وجریانی وخلاص وخلاصی
وفضول وفضولی وسلامت وسلامتی وسلامت نام زنی
محبوبه از عرب — غ بهار

ف سررشته بمعنی دفتر حسابی که از روی دفتر برآید
چنانکه تأثیر گوید ؎ وضع او تأثیر بی شیرازه چون دفتر بود
قسمت آنرا که از سررشته دفتر کنند + پس فاعل ترکیبی
سررشته دار بمعنی دارنده دفتر حساب است آنچه در عوام باسقاط
راء مهمله شهرت دارد در کتب لغات یافته نشد مگر صاحب چراغ ازین
درین محل اتباع عوام نموده است هر آئینه براه خطا پیموده
از چراغ هدایت وبهار عجم —

ع سلخ بفتح اول وسکون لام پوست کندن وبه معنی روزیکه
در شام آن هلال دیده شود وجه تسمیه آنکه سلخ در لغت بیرون
آوردن گوسپند از پوست باشد چون در آن روز ماه از زیر

شعاع آفتاب بیرون می آید لهذا روزندکور باین اسم مسمی گشت — غ —

ع سلجم بالفتح معرب شلغم وبشین معجمه خطا است چراکه در تعریب شین معجمه بمهمله بدل می شود — غ —

ع سم الفار بالفتح ومیم مشدد مضموم وسکون لام وبعده فا نوعی از زهر است وآن سنگی باشد سفید وزرد وسرخ نیز که بهندی سنکهیا گویند ومعنی لفظی آن زهر موش است چه سم بمعنی زهر وفار موش را گویند وعوام از غلط آنرا سنبل کهار گویند م غ رش —

ع سوال بضم اول وفتح همزه که بصورت واو است بمعنی خواستن وپرسیدن کسانیکه بالفتح خوانند غلط کنند م غ رش

ف سوم بکسر اول وضم همزه وسکون میم ترجمهٔ ثالث وبالکسر وهمزه مشدد مضموم وسکون میم نیز آمده وآله هروی گوید بیت
درصورت ومعنی از تعظم ؎ خواندش دو جهان جهان سوم
از بهار عجم وخان آرزو در سراج نوشته که سوم بعضی گویند

بضم اول ودوم وتشدید آن معدود سه که بعربی ثالث گویند وآله هروی در مدح قطب نامی گفته بیت قطب است سه حرف در تعلم ؎ زان یافت دو قطب چرخ سوم ؎ مؤلف گوید که بفارسی در آخر اعداد میم برای معدود می آید چنانکه دوم وسوم وچهارم وما قبل میم مذکور بضم وفتح هردو آمده ضم چنانکه درگذشت وفتح چنانکه ملا نظیر در قصیده که قافیه وردیفش ضم را وکرم راست همایون دوم بسته است ودر هندی قسم می آید چنانکه اکیم به معنی یکم وپنجم بمعنی پنجم چون موافقت درین دو زبان بیش از بیش است این هم دلالت بر فتح دارد بهر حال لفظ سه هاء مختفی که دارد مکتوب محض است در شمار نمی آید مثل که وچه پس سه را در ترکیب با میم معدود حال که وچه باشد وهاء که وچه در حالت ترکیب به سبب کسرهٔ کاف وجیم بیا بدل شود چنانکه کیم وچیم درینصورت سیم بسیار ثابت شده چون درین حال اشتباه باسیم که معدود ثلثین است می شود لهذا او در کتابت معدود سه زیاده

می کنند پس کسانیکه بضم ما قبل خوانند واو زا نیز خوانند و آنانکه بفتح واو خوانند درین صورت تشدید واو حساب ندارد ـ غ

ع سیاهه باصطلاح متصدیان دفتر مسوده روزنامچه که آمدنی نقود یا اجناس هر روزه بطریق اجمال بلا تفریق و تفصیل یکجا می نگارند ـ غ

ف سیلی بکسر اول و ثالث و هر دو یا معروف ضرب دستی که برگردن زنند و آن چنان باشد که چهار انگشت دست را راست کنند و نرمهٔ دست را تیغ وار برگردن مجرمان زنند از برهان و در چراغ هدایت یا ر اول را مجهول گفته و نام ورزشی است کشتی گیران را که پنجه را واکرده بر بازو و ران و سینه و زانو زنند کسانیکه معنی این لفظ طانچه گویند خطا کنند غ ب . بهار ـــ

ت سزاول بفتح اول و ضم واو بمعنی حاصل کننده انچه سزول بدون الف زبانزد عوام است غلط محض غ ر ـــ

ف سوجهنی و سجنی که در عوام شهرت دارد در لغت هندی و فارسی یافته نشد غلط محض است مگر سوزنی که لفظ فارسی است بزای معجمه بمعنی فرش معروف ست ر بهار

ع صابن صاحب بهار عجم و رچار و سن و شکیبر گفته اند که بسین مهمله چیزے برای شوئیدن پارچه غلط عوام صابون صحیح است بصاد مهمله و بزیادت واو انتهی گویم اصل این لفظ اصاب البونی است بمعنی بمراد خود رسید بونی بعد تحقیقات صابون شد بیانش این است که یکی از نزلای بغداد ساکن بونه که از بلاد افریقیه است به عبد الرحمن بونی اشتهار داشت میگفت که من چیزے می سازم که جامه را از چرک خوب پاک سازد چون صابون را پدید آورد مردم گفتند اصاب البون همین است وجه تسمیه

ف سورنائی و شاهنائی و شه نائی بمعنی معروف که نائی آواز دهنده است در شادی وغیره کسانیکه لفظ هندی دانسته شنائی گویند خطا کنند ب ـــ

ف سرواله بضم اول علفی بود که بر سر آن خارهای
تیز باشد و همینکه بجامه فرو رفت جدا کردن آن دشوار
است مردم ناواقف این لفظ را هندی دانند چنان نیست
از برهان و در بهار عجم به معنی شلوار نوشته —

ت ساچق بکسر جیم فارسی دستوریست که یکدو روز
پیش از یوم شادی کدخدای از قسم پیرایه والبسه
مع سبوچه های شیرینی و نقل و آرایش از طرف داماد بخانه
عروس فرستند درین لفظ بزیادت نون بعد الف و
بفتح جیم فارسی شهرت دارد غلط است — غ —

ف سالار به معنی سردار عوام سلار گویند خطا کنند — ش

ع سواء بکسر به معنی غیر و بفتح برابری و برابر آنچه عوام
سیوای نویسند و گویند خطا کنند — م غ

ه سورت بسین مهمله نام مشهور بندر این لفظ هندی است
فارسیان متاخرین از راه تصرف یا غلط بصاد نویسند
تا شیر گوید — حسنش چه غم ار همیشه طوفان دارد — چون

بندر سورت که خطش نزدیک است — چ —

ف سداب بضم اول بر وزن گلاب گیاهی باشد
دوائی مانند پودینه خوردن آن دفع قوت باه و مباشرت
مردان و اسقاط حمل زنان کند و به معنی قوت و قدرت و توانائی
هم آمده است و آنرا بعربی فیجن بر وزن الکن خوانند عوام
بجای آن سداف بفتح اول و بجای بای موحده
فا گویند خطا کنند — ب غ

ف سربندی بمعنی جوان محافظ شهر شهرت دارد —
در اصل سپه بندی از اهل لسان ثابت شده —

ع سرحد در اصل بتشدید دال است و فارسیان
بتخفیف دا اضافه و بدون اضافه نیز استعمال
نمایند بمعنی حد — بهار —

ف سنگ مردار همان مردار سنگ که بمعنی معروف
عوام مردار سنگ بکسر سین مهمله میخوانند و میگویند خطا
کنند — بهار —

ف سوگند بمعنی حلف عوام سگند گویند خطا کنند بهارش

ف سهره بالکسر در اصل سیرا بیاء مجهول و آخر الف
است چیزیست باشد در هند که از مروارید و از مقیش
و از گلها نیز سازند هنگام عروس بر سر داماد بندند خالص
گوید سه ماه من از حیا رخش بسکه آب و تاب شد ❊ سهره
چو لبست عارضش پنجهٔ آفتاب شد ❊ از بهار عجم و صاحب
شکیبر سهرا در اصل سه هار گفته اشتراک از فارسی و هندی
کرده انتهی - گویم تصریح آخر قابل طمانینت نیست به نسبت
تصریح بهار عجم که تحقیقش بغایت معتبر است ——

ف سوهن مخفف سوهان است معنی معروف ب ——

ف سبلت بفتح اول و ثانی و ثالث به معنی بروت یعنی
موی لب و بالضم چنانکه مشهور باشد خطا است — غ

ف سبز و نیم سبز حرف دوم و نهم باء موحده و حرف
دهم زاء معجمه دو نوع از رنگ سبز که یکی بغایت
سبز باشد و دیگری تیز سبز باشد مائل بزردی

و مردم از ناواقفی سیر و نیم سیر گویند و به جای موحده
و زاء معجمه بهر دو جا تحتانی و راء مهمله خوانند — غ بهار

ع سبحه بالضم دانهاست در رشته کشیده که بعرف آنرا
تسبیح گویند و بالفتح خواندن خطا است. بهار غ م ——

ع سداد بفتح اول راستی و درستی در کردار و گفتار
و راست و درست شدن و بضم اول باین معنی چنانکه مشهور
شده غلط است چراکه سداد بالضم مرضیست که بآن منفذ
بینی و سینه بسته شود — غ م ——

ف سرا صاحب غیاث گفته بفتح امر از سرائیدن و به معنی خانه ❊ انکه
فقط لفظ سرای بمعنی مسافرخانه در مردم مستعمل است
ظاهرا درست نباشد بجای آن مهمانسرای باید گفت
گویم سرا امر است از سرودن و سرائیدن و به معنی خانه
باشد و در هندوستان خانه را گویند که مسافران درو
فرود آیند و مسافرخانه هم نام دارد در هندوستان
چون سریر سلطنت بوجود باجود حضرت فرید خان

سہسرانے کہ در جونپور تعلیم وتربیت یافتہ وہنگام
سلطنت بشیر شاہ موسوم گشت آراستگی یافت این
شاہ دادگر از بنگالہ تا رہتاس پنجاب بفاصلہ چہار کروہ
خانہاے وسیع وفسیح ساخت وغلامان خود را کہ حالا بہ بھٹیارا
مشہور اند برای خدمت مسافران دران خانہا ساکن کرد
وبرای ہندو ومسلمان حبوب خوراک از سرکار شاہی
مقرر کرد تا ہر مسافرے کہ فرود آید مہمان سلطانی باشد
وہیچ تکلیفی نہ کشد ویک متصدی ویک مودی پادشاہی ہم
بہر سراء مقرر کرد بعد ازان پسرش اسلام شاہ کہ مشہور
بہ سلیم شاہ است غلامان خود را انتخاب کردہ میان دو سرائے
دیگر ساختہ جا داد تا فاصلہ میان ہر دو سرا فاصلہ
دو کروہ شد ویابوہا خریدہ بہر سراء گذاشت تا اگر مسافران
از رفتار باز مانند بران سوار شدہ از سراء بہ سراء روند
تا آنکہ بمقصود خود رسند واین رسم تا آبادی دولت
مغول جاری بود چو درین کارہا خیانت ہا ظاہر شد ضیافت

سلطانی موقوف شد وسراہا تا اینندم باقی ماندہ اند
ودرین زمان مائۃ ثالث عشر است مسافران بدان خانہا فرود
می آیند وبھٹیارہا چیزے گرفتہ اسباب آسایش مہیا می کنند
وقیمت گرفتہ طعام پختہ بمسافر می دہند ومسافر از خدمت
ایشان نہایت آسایش می یابد گویند اگر مرد را خواہش
باشد زنان شان بہ پہلوش می خوابند واجرت بضع میستانند
پس اکنون این خانہ را مہمان سرا گفتن لایق نباشد البتہ
در زمان شیر شاہ وسلیم شاہ مہمان سرا بود اکنون
مسافر سرا است ودر عربی خان السبیل ورباط وفندق گویند
س ع سرعت بالضم بمعنی شتاب ودر شرح نصاب
نوشتہ کہ فی الحقیقت معنی سرعت شتاب نیست زیرا کہ
شتاب ترجمۂ عجلت است ومعنی سرعت زود کردن
کاریست وفرق میان سرعت وعجلت آن است کہ سرعت
عمل بسیار کردن است در زمانِ اندک وعجلت کہ شتاب
باشد کردن کاریست پیش از ہنگام لیکن ہر دو بجاے

همدیگر مستعمل میشوند و سرعت شتاب کردن بکاری در اول وقت و آن محمود است و عجلت شتاب کردن پیش از وقت و آن مذموم است م غ

ف سرشار حرف سوم شین معجمه بمعنی لبریز و معنی ترکیبی آن از سر ریزنده است چه شار به معنی ریختن باشد و نظیر این آبشار است و ظاهر است که چون ظرفی بکمال پر میشود آنچه دران باشد از سرش میریزد و بعضی مردم که هردو شین معجمه گویند خطا کنند — ب غ —

ع سرادق بضم اول و کسر دال سراپرده و شامیانه و بعضی نوشته که این معرب سراپرده است — م —

ف سرسام مرضی باشد که در دماغ ورم پیدا میشود و خلل دماغ ظاهر میگردد و این مرکب است از سر به معنی راس و سام به معنی ورم و صاحب این مرض از روشنی ایذا یابد و بے آرام شود — غ شمس

ف سرخ به معنی رائی که متعارف است در هیچ کتاب بے و

یا در کلام اساتذهٔ پارس یافته نشده —

ف سرمه دانی بالضم لغت فارسی است هندیان یار تحتانی زیاده کرده اند صحیح سرمه دان است به معنی ظرفیکه دران سرمه نگاهدارند و بعربی آنرا المکحله بضم میم و سکون کاف و فتح حاء مهمله و لام و تا در آخر گویند نفائس

ف سیاه زیره معنی معروف عوام شاه زیره گویند خطا کنند ش

ع سیر بالفتح به معنی رفتن و رفتار آنچه عوام به جالیش سیل بدین معنی گویند خطا کنند — غ رشش —

ع سرمد به معنی همیشه و دائم و شب دراز و موضعی است از اعمال حلب آنچه عوام صوفی سرمدا مست گویند خطا کنند — م —

باب الشین معجمه

ف شادمند این لفظ غلط است چراکه لفظ شاد صفت است به معنی شاد شونده پس بلفظ مند که به معنی صاحب است ترکیب درست نباشد به جای آن ساز مند صحیح است اگر مخفف شادی مند گویند درست می تواند شد — غ

ف شاگرد در اصل به معنی خادم است و به معنی تلمیذ مجازا شهرت گرفته ظاهر الفظ شاگرد در اصل شاه گرد بوده زیرا که خادمان گرداگرد شاه و مخدوم خود استاده شده مترصد صدور فرمان و خدمت می باشند به همین جهت خدمتگاران را بعرب بے حواشی گویند — غ

ع شقدف بضم اول وضم دال به معنی سواری است که بر شتر باشد مشهور به حجاز اما شقنداف از کلام عرب نیست و عوام که شغذف بغین معجمه خوانند غلط کنند

ت شمس

ف شاباش مخفف شاد باش کلمهٔ تحسین و به معنی نباز

و پیشکش نیز آمده کسانیکه شاه باش گویند خطا کنند — غ بهار

ع شجاعت بفتح صحیح است و بضم غلط به معنی قوتی است متوسط میان جبن و تهور — غ

عف شطرنج بالکسر از قاموس و مؤید و مدار و منتخب و بهار عجم و دیگر اهل لغات نیز بالکسر نوشته اند و بفتح ضعیف گفته اند چراکه معرب است و وزن فعلل بالفتح در کلام عرب نیامده و این معرب سترنگ است که لفظ فارسی است به معنی هیچیکه بصورت آدمی باشد چون اکثر مهرهای این بازی بنام انسان است مجازا این بازی را نیز سترنگ گفته اند و بعضی محققین معرب چترانگ گفته اند که لفظ هندی است معرب از چتر که به معنی عدد چهار است وانگ به معنی عضو است چه دران چهار رکن واشته باشد سوای شاه و فرزین که فیل و اسپ و رخ و پیاده است و بعضے معرب شدرنج و بعضے صدرنگ گفته اند — غ

عف شقدار بالکسر حاکم دیهات و عامل پرگنات شق به معنی

سختی و شدت است و شخاره بیاو خاء معجمه نوعلمتن بی اصل
است غ شمس رش —

ت شلک بالکسر و تشدید لام مکسور و کاف عربی آواز چند
بندوق یا توپ که بتازے مرخا باشد که یکبارگی سر و ہند
کسانیکه بالفتح خوانند خطا کنند — غ

ف شله بضم اول و فتح لام مخففه نوعے از طعام که برنج را
در آب گوشت بطور ہریسه می پزند ناواقفان این دیار آنرا
شوله گویند بواو مجهول و بعضی ثقات را دیده شد
که بالضم و تشدید لام گویند و آن برای معنی مذکور بیرون کرده
و محض خطا چرا که شله بالضم و تشدید لام بمعنی البته حیض آمده است
و به معنی فرج زن — غ

هـ شامیانه بکسر میم نوعے از خیمه است بعربی آنرا مظله
بکسر میم و فتح ظاء معجمه و لام مشدد و تا در آخر گویند
و این را از مو و پشم سازند و شامیانه را از جامه بفارسی
آنرا آسمان گیر و سایه پوشش و سائبان گویند و شمیانه

بیک الف خطا است نفائس —

ف شمشیر مرکب است از شم که به معنی ناخن باشد و به معنی
دم شیر نیز آمده چون آله مذکور یعنی تیغ مشابه بناخن شیر
است در شکل یا مشابه بدم شیر لهذا باین اسم مسمّی
گردید ب غ ر —

ع شعشعه بفتح هر دو شین معجمه و سکون عین مهمله اول و
فتح عین مهمله دوم به معنی روشنی آفتاب و به آب آمیختن شراب
باشد و به معنی شراب نیز گفته اند و کسانیکه بیک عین
نویسند خطا کنند و به معنی پرتو آفتاب چنانکه مشهور است
در کلام عرب نیامده غ شمس — و شوشه بدون دو عین
لفظ فارسی است بر وزن خوشه شفشه و سبیکه طلا و
نقره و امثال آنرا گویند و آن جسد گداخته باشد که در ناوچه
آهنین ریزند و هر چیز طولانی و کوتاه را نیز گفته اند
مانند کوخ مزار و محراب مسجد و تخته حمام و امثال آن و نشان
و علامتیکه بر سر قبر شهدا بر پا کنند و ریزه هر چیز را نیز

گفته و هر رشته و بلندیرا گویند عموماً و رشته ریگ و خاشاک
را خصوصاً صاحب بهار — بدانکه آنچه در عوام شهرت دارد
که شعشه و شعشعهٔ فلان حرف باید نوشت غلط محض است
چه تصریح آن بالا گذشت در اینمقام شوشه گفته شود
که بیانش صاحب برهان کرده است صحیح باشد

ف ت شورغال که به معنی روزینه مشهور است این لفظ غلط
است چراکه در کتب یافته نشده و در بدل نوشته که
سیورغال بضم سین مهمله و ضم یاء تحتانی و واو معروف
و غین معجمه به معنی مدد و معاش در لغات ترکی به فتح اول و
واو مفتوحه و سکون راء مهمله به معنی انعام نوشته است غ ل

ع شوم بالضم مصدر است به معنی بدفال و واو این لفظ بدل از
همزه است از صراح و منتخب فارسیان به معنی منحوس
آرند مصدر را به معنی اسم مفعول و در محاورهٔ ارد و مجازاً
به معنی بخیل مستعمل میشود و بعضی سوم بسین مهمله گویند
خطا کنند — غ ر —

ع شومی بواو معروف نحوست اگرچه شوم مصدر است
حاجت بیاء مصدری ندارد لیکن فارسیان در آواخر
بعضی مصادر عربی که در محاورهٔ خود به معنی اسم فاعل
و اسم مفعول مستعمل میکنند یاء مصدری بطور فارسی
زیاده می سازند چنانکه خلاص و خلاصی و سلامت و سلامتی
همچنین شوم و شومی — غ ر —

ف شاهتره بفتح فوقانی و راء بے نقطه و مشدد
نام سبزی است بغایت سبز و در طعم اندکی تلخ است
و در دواها بکار برند خصوصاً جرب و خارش را نافع
است و معرب آن شیطرح باشد و به عربی بقلة الملک
خوانند بدون هاء اول آنچه در عوام شهرت گرفته
خطا است ب شمس —

ف شوی بالضم به معنی شوهر عوام شو گویند و به معنی
مرد نوکدخدا و لفظ هندی دانند در هر ۳ صورت
خطا کنند ب غ —

ف **شیرخشت** بیاء معروف وکسر خاء معجمه نام دوای مسهل مشابه بقند معرب شیر خشک بابدال کاف عربی بتاء فوقانی — رغ بہار

ع **شیعه** قومی وگروہے علحده که جمع شوند برامری از مؤید ودر منتخب بمعنی اتباع وانصار کسانیکه معنی این لفظ پاک گویند در کتب لغات یافته نشد — غ

ف **شہنشین** بمعنی جای نشست شاه باشد وبه معنے محل شاه آنچه در عوام سنیچی زبانزد است محض غلط ر —

ت **شگن** صاحب غیاث گفته بضمتین فال گرفتن واین مفرس لفظ سگن است که بضم سین مهمله باشد مرکب از لفظ سو که بهندی نیک است دگن بمعنی اثر انتهی صاحب رچرڈسن وصاحب شکسپیر وصاحب شمس خلاف صاحب غیاث شگون بزیادت واو نوشته چنانکه در عوام شهرت دارد مگر بنظر تعمق مسودہ این اوراق بعد دریافت به تحقیق پیوست که این لفظ ترکی الاصل است شوگون

بزیادت دو واو از لغت ترکی ثابت شده —

ع **شیافه** جمع آن شیاف ادویه مقعد وچشم وغیر آن نوشتن شافه خطا است رساله —

ف **شازدہم** بے نون عدد سے معروف صحیح بجای آن با نون شانزدهم نوشتن خطا است چراکه این کلمه ماخوذ است از شش وآن نون ندارد بهار رساله

عف **شب لیلة القدر** غلط عوام است صحیح شب قدر ویا لیلة القدر معنی معروف رساله —

ع **شعبذه** بذال معجمه بمعنی بازی که کارها وبازیهای تعجب افزا ظاهر شود بدال مهمله در خاص عام شهرت تمام دارد وارباب لغت مشهوره باین تصرف تصریح نکرده اند بہا

ف **شکوفه** بکسر اول وکاف عربی مضموم گل درخت میوه ومطلق غنچه انچه بکاف فارسی شهرت دار غلط است — ب غ —

ف **شوشتر** باشین نقطه دار بروزن خوبتر نام

شهریست در خوزستان که عرب اهوازش نامند صاحب غیاث
بجای شین معجمه آخر سین مهمله نوشته چنانکه در عرف
شهرت دارد البته راه خطا پیموده ب رساله

ت شطرنجی به معنی فرش رنگین منقش عوام لفظ هندی دانند
چنان نیست از لغت ترکی و عرب آنرا احمبلی گویند —

ع شربت انارین بمعنی معروف غلط عوام باشد
چه انار لفظ فارسی است تثنیه اش نمودن وجهی ندارد
بجایش شربت رمانین در تحریر و تقریر استعمال کردن
صحیح تر باشد چه اکه واحد رمانین در تازی رمان
آمده کما لایخفی علی اہل العلم —

ف شنگرف بعربی شنجرف گویند معنی معروف
عوام شنرف گویند خطا کنند ـ نفائس

ع شراکت غلط شرکت صحیح معنی معروف م

ف شکررنجی به معنی رنجش قلیل که مستعمل است در کلام
فارسی نیامده بدین معنی شکرآب در کلام اساتذه بسیار

آمده و برین معنی ابیات متعدد دال است بهار

ع شکیل به معنی خوبصورت که متعارف است بدین
معنی در کتب لغات یافته نشد اصل معنی آن رسن اسپ و
به معنی مکر و فریب باشد ب غ شمس

ع شعبان چون درین ماه خیر کثیر منشعب میگردد و
ارزاق عباد منشعب می شوند و تمامی امورات مقدرهٔ عالم
علٰحده علٰحده می شوند لهذا این اسم مسمّی گشت ـ غ

ع شوال وجه تسمیه آنکه درین ماه عرب بسیر و شکار میکردند
و از خانهای بیرون میرفتند مشتق از شول که مصدر
است بمعنی برداشته شدن است ـ غ

ف شیرماهی نوعی از ماهی سفید فلوس دار باشد و بوزن
یک من تبریزی می شود و گوشت بسیار لذیذ دارد آنچه در
عوام سوماهی شهرت دارد غلط است ب

باب الصّاد مهمله

سع صحت بالکسر وحاء مهمله مشدد مفتوح بر وزن همت
بمعنی تندرستی که ضد بیماری است وکسانیکه صحت بزیادت
یاء تحتانی بعد صاد گویند محض خطا کنند غ م رش

ع صحیح تندرست وپاک از عیب وآنکه مردم از بی التفاتی
بر وزن نبی خوانند وحاء دوم را بتلفظ در نیارند محض
خطا کنند غ رش م

ع صحنک بالفتح طبق کوچک ورکابی واین تصغیر صحن است
که به معنی طبق بزرگ باشد مردم این لفظ را هندی دانند
ودر املاء این اختلاف کنند غ رش

ف صد بالفتح عدد معروف لفظ فارسی است در اصل
بسین مهمله بود قدما بجهت رفع اشتباه بکلمهٔ دیگر
که سد باشد بمعنی حائل ومانع اسم عدد بصاد نوشتند غ

ع صدره بالضم بمعنی سینه پوش وبه معنی کرتهٔ خرد
وپیراهن نیم تنه گویند صحیح است وصدریه محاورهٔ جدید

است غ م ر

سع صدقه بفتح اول وثانی وثالث آنچه براه خدا به
فقرا دهند تسکین دال خطا است م غ۔

سع صفرا بالفتح خلطی است زرد رنگ از اخلاط اربعه که
بفارسی آنرا تلخه گویند وبه هندی پت نامند مردم در املاء
این لفظ اختلاف دارند بنابرین نوشته شد غ رش

سع صفر بالکسر به معنی تهی وخالی ومجازاً به معنی خالی بودن از
میان وبه معنی دائرهٔ کوچک که در اصل سر صاد صفر است
یا سر میم مرتبه یا هاء مرتبه باینشکل ○ که در علم حساب
برای ده چند کردن عددی بطرف راست آنعدد
می نویسند وفی زماننا در عربی وفارسی بعوض آن دائره
نقطه می نویسند صفر به فتحتین نام ماه معروف واین
ماخوذ است از صفر بالکسر که به معنی خالی است چراکه چون
این ماه صفر بعد محرم واقع است قبل از ظهور پیغمبر ما
صلی الله علیه واله وسلم قتال در محرم حرام بود ازین

سبب درین ماه صفر مردم عرب برای قتال میرفتند و خانها را خالی میگذاشتند لهذا این ماه را صفر نام کردند و بعضی نوشته اند که بوقت وضع کردن اسم اینماه موسم خزان و ایام برگریز بود و برگ درختان زردی شدند لهذا اینماه را صفر نام کردند درین صورت ماخوذ از صفر بالضم است که به معنی زردی باشد — غ م

عف صقلی گر غلط عوام به معنی زدائندهٔ زنگ صیقل گر بدون یا صحیح است یا صیقلی درست باشد بهار سش ره

ع صمصام بالفتح بمعنی شمشیر بران مردم در املا این لفظ اختلاف کنند بنابرین نوشته شد غ م ر

عف صاحبزادی به معنی دختر و یاء تحتانی برای تانیث شهرت یافته اصلا خلاف محاورهٔ اہل لسان است ن

ع صندوق بالضم ہر لفظ کہ بر وزن فعول می آید بالضم باشد و تحقیق آن است که صندوق بالضم اول است نه بفتح جمع آن صنادیق است بفتح اول — غ

باب الضاد معجمه

ع ضخامت بفتح و خاء معجمه بزرگ تن شدن و سطبر شدن و سطبری کسانیکه این لفظ را به جای ضاد زاء معجمه نویسند خطا کنند — م غ

ع ضبّ بالفتح و تشدید با بمعنی سوسمار که حیوانیت به ہندوستان گوه گویند و در دکهن گهوڑ پوڑ — غ م

ف ضیمران بالفتح و ضم میم نوعیست از ریحان دشتی و ریحان فارسی کسانیکه بتقدیم میم بر یا و ضم ضاد و فتح میم خوانند غلط کنند — م

باب الطاء مهمله

ف طبانچه درین لفظ بجای طا تاء فوقانی نوشتن صحیح باشد چرا که لفظ فارسی است از مزیل وخان آرزو در خیابان نوشته که طبانچه ازمدار بیاء موحده معلوم می شود و فصحاء عراق بباء فارسی خوانند صاحب غیاث گوید که طاء مطبقه در فارسی نیامده ومتاخرین به سبب اختلاف عرب وعجم که در بعض الفاظ تصرف گونه کرده اند برخے را بطاء مطبقه نوشته اند مثلاً طلا وطپیدن و طبانچه وغیره تم کلامه۔ غ۔

ع طال الله عمره که شهرت دارد غلط بجای آن اطال الله عمره یا طوّل الله عمره باید نوشت۔

ع طغیانی بزیادت یاء در آخر لفظ طغیان ظاهرا درست نباشد چرا که طغیان خود مصدر است حاجت بیاء مصدری ندارد مگر آنکه معمول فارسیان است که در آخر بعض مصادر یاء مصدری زیاده کنند چنانکه

فضول وفضولی وخلاص وخلاصی وسلامت وسلامتی۔
غ رشش

ع طمانینت بضم طاء مهمله وکسر نون اول و یاء معروف وفتح نون ثانی به معنی سکون قلب وکسانیکه بفتح طاء و بیک نون اول خوانند ونون ثانی را اندانند خطا کنند
شمس رغ شش

عف طلا بالکسر دوائے رقیق که بر عضو بمالند وبه معنی زر خالص وصاحب رشیدی نوشته که غالباً لفظ طلا معرب تلا است که لفظ هندی است بکسر فوقانی وتشدید لام به معنی زرد به معنی ملمع کردن وملمع نیز آمده است ودر سراج نوشته که طلا به معنی زر سرخ در اصل بتاء قرشت بود به سبب اختلاط عجم وعرب بطاء مطبقه نوشته اند حتی که مطلا به معنی زر اندوده استعمال کنند۔ غ۔

ع طلیعه بفتح اول وکسر لام وعین مهمله فوجیکه به شب حفاظت شهر ولشکر کند ولشکر را نیز گویند ای فوجیکه

پیش رو لشکر باشد تا از دشمن واقف شود م غ

ع طلایه بفتح و حرف چهارم یاء تحتانی فوجیکه به شب حفاظت شهر و لشکر کند و مردم اینجا تلاوه گویند خطا کنند و در رساله جواهر الحروف نوشته است طلایه که به معنے فوج محافظ لشکر است در اصل طلائع بود جمع طلیعه مگر فارسیان بمعنی مفرد استعمال کنند چنانکه به جاے عجیب عجائب و به جاے ملک ملائک چنانکه سعدے گوید مصرعه ملائک صورتے طاؤس زیبے ❊ و مشائخ و امرا و اولیاء که همین حال دارد غ۔

ع طنبور و طنبوره بالضم ساز معروف و این معرب تونبڑه است که لغت هندی است بمعنی کدو تلخ چون ساز مذکور در اصل از کدو است لهذا باین اسم مسمی گشت از بهار عجم و مدار و منتخب و رشیدی چنین نوشته که طنبوره معرب تنبوره است در اصل دنب بره بود و بره آن است که در عرف آنرا دنبه گویند چون ساز مذکور

مشابه بدم بره است لهذا باین اسم مسمی گردید غ

ع طوطک بواو معروف نام ساز کسانیکه توتک را به معنی از قسم نان کوچک باشد بطاء مطبقه نویسند غلط کنند و توتک به تاء فوقانی لفظ هندی است غ و در هفت قلزم بتای مثناة فوقانی به معنی ساز هم دیده شد۔

ع طویله بیاے معروف مشتق از طول و آن رسنی دراز باشد که بدان پای چند اسپان می بندند و مجازاً بمعنی مکان و عمارتیکه دران اسپانرا نگاه دارند و آن عمارت اکثر جا طویل باشد که دران چند اسپانرا مقام باشد و کسانیکه لفظ طویله را بیاء مجهول و طبیله خوانند خطا کنند۔ غ

عف طوطی معرب توتی از رشیدی و آن طائریست سبز که بعرف آنرا طوطا نامند و نیز توتی بهر دو تاء فوقانی طائرے کوچک است و در ایام رسیدن توت پیدا می آید و خوردن توت را دوست میدارد

واین منسوب بتوت است و در عربی ببغا گویند غ ر

ھ طهری بطار مطبقه نام طعام که شهرت دارد در هیچ کتاب یافته نشده ظاهر الفظ هندی است بتاء فوقانی نوشتن هم درست باشد مگر به تحقیق چنین پیوسته که اهل هندوستان بطاء مطبقه می نویسند پس معلوم میشود که نسبت این طعام با شخصی طاهر علی یا طاهر خان بوده باشد مثل رضائی که منسوب برضا علی است چنانکه تصریحش در باب راء مهمله گذشت همین وجه قرین قیاس باشد انچه صاحب بهار عجم تهری بفتح تاء فوقانی و راء مهمله مشدد بمعنی گوشت پخته با حلیم نوشته بجای طهری استعمالش بیجا است چرا که در صراح تهر اللحم یعنی گوشت خوب پخته نوشته و معنی حلیم یافته نشد —

ع طائفه بمعنی گروه مردم و پاره از چیزی جمع آن طوائف است م غ بدانکه طائفه در اصطلاح اهل هند گروه زنان رقاص شهرت گرفته انچه درین بلده طوائف

به معنی جماعت زنان رقاصه زبانزد خاص و عام است بل اطلاق آن بر زن واحد میکنند درست نمی نماید چه لفظ مفرد که خود جمع است کافی است —

عف طاس بسین مهمله در اصل تاس فارسی است بتاء قرشت فارسی زبانان عربی دان به طاء حطی نویسند و رواج گرفت از عالم طپیدن و طلاو بمعنی طشت کلان و کاسه گهری و نیز نام جامه زرتار از چراغ هدایت و در منتخب نوشته که ظرفی است که در وآب و شراب خورند و هیچ نگفته که معرب است و در شرح نصاب نوشته که طاس از لغات مولد است یعنی عربی نیست بلکه از ان گرفته اند بشین معجمه تاش و طاش گفتن درست نباشد غ رشش

ع طوّل عمره بضم طاء مهمله و تشدید واو مکسور و فتح لام صیغه ماضی مجهول بر وزن فعّل به معنی دراز کرده شود عمر او اکثر فارسی دان طول عمره بضم طاء مهمله

وسکون واو و وقف لام میگویند به معنی دراز که صرف اسم صفت است محض غلط است بناید گفت کما لا یخفی علی صاحب علم التصریف —

ع طشت در اصل معرب تشت است بمعنی ظرفیکه دران دست شویند و عوام الناس تش گویند خطا کنند غ

ع طلّ بالفتح وتشدید لام باران قطره های باریک و بمعنی شبنم م غ —

ع طوطیه اول بطاء حطی نوشتن غلط است صحیح بتاء فوقانی باشد بروزن تزکیه به معنی گستردن و تمهید کردن و بی سپر فرمودن — غ رساله

ع طره بالضم وتشدید راء مهمله به معنی زلف و موی پیشانی و کناره هر چیز و به معنی سقفی که بر دروازه ها سازند و انچه معنی این لفظ گلدسته زبانزد عوام است در کتب معتبره یافته نشد غ ب شمس

ت طغماچ بالفتح و در آخر جیم فارسی نام ولایتی از

ترکستان و این لفظ صحیح طمغاج است بتقدیم میم بر غین معجمه غ ب —

ت طبلق به معنی مجموعهٔ کوا غذ مقدمه — سش —

ع طراوت بمعنی تازگی انچه معنی تری مشهور شده غلط است م — غ —

باب الظّاء معجمه

ظ ظل ظلیل سایهٔ که دایم ماند و سایهٔ کشیده و دراز و سایهٔ تمام و کامل - م ص غ -

باب العین مهمله

ع عاشورا و عاشوراء و عشوراء روز دهم محرم الحرام از منتخب و صراح و در آخر لفظ عاشورا الف را بها بدل کرده عاشوره نوشتن غلط است غ -

ع عجوز بفتح اول و بدون ها بمعنی پیرزن و عجوزه بها نوشتن خطا است چرا که در وزن فعول که بمعنی اسم فاعل باشد مذکر و مؤنث یکسان است جمع آن عجائز باشد م ص غ -

ع عریکه بر وزن طریقه بمعنی طبیعت و به معنی کوهان شتر م غ -

ع عرفه بفتحات روز نهم ذی الحجه چرا که روز استاده شدن حاجیان است در مقام عرفات و بسکون ثانی خطا است عوام هند که یک روز بیشتر شب برات و عید الفطر و نهم ماه محرم را نیز عرفه گویند خطا کنند غ

ع عروس بفتح اول زن نوکدخدا و مرد نوکدخدا اگر

در عرف اطلاق این بیشتر بر زن کنند و بضمتین
خواندن خطا است غ شمس م ص

ع عمر بفتح وضم اول وسکون میم اسم للمدة التی فیها عمارة البدن بالحیوة یعنی لفظ عمر اسم است برای مدتیکه دران عمارت ای آبادانی بدن می شود بسبب حیات از طیبی شرح مشکوة وصراح وعمر بالفتح وسکون میم اسم شخصی درینصورت در آخر این لفظ واو زائده نوشتن ضرور است بدین صورت عمرو مگر این واو بخواندن نمی آید چراکه برای فرق وانتیاز است از لفظ عمر که بضم اول وفتح میم اسمی علیحده باشد وبرعکس نکردند چراکه بالضم ثقیل است وبالفتح خفیف پس حرف زائده نوشتن در خفیف مناسب دانسته وگاهی عمر راکه بضم عین وفتح وتخفیف میم است فارسیان بضرورت نظم بتشدید میم آرند — غ

گویند وجامه که برنگ آن سرخ کرده شود آنرا معصفر گویند وگل عصفر را گل معصفر گفتن خطا است غ

ع عصّار بالفتح وتشدید صاد روغن گر وبالضم خطا است واسم هر پیشه ور بهمین وزن باشد چنانکه قصار وخیاط وحلاج وغیرهم م غ —

ع عزل ونصب لفظ اول بالفتح ولفظ ثانی بفتح اول وسکون صاد مهمله ومردم بضم عین وفتح صاد خوانند خطا کنند بمعنی تغییر وبحالی — غ —

ع عزّ وجل بفتح اول وفتح زاء معجمه مشدد وواو عاطفه وفتح جیم وتشدید لام مفتوح هر دو صیغه ماضی است بمعنی غالب شد وبزرگ شد این ماضی برای دوام است مردم بلا تشدید وکسرهٔ عین خوانند خطا کنند —

ع عُشر عشیر لفظ اول بالضم بروزن شکر ولفظ ثانی بروزن فقیر بمعنی حصهٔ دهم از دهم حصه چیزی یعنی صدم حصه مردم لفظ اول را بفتح خوانند

خطا کنند غ ر

ع عصابه بکسر نوعی از جامه که بدان سر بندند و
به فتح خطا است غ رشمس ص

ع عطر بالکسر خوشبو و بوی خوش و بالفتح خوشبو شدن
و خوشبو کردن و عطار خوشبو فروش و در محاورهٔ مردم
بمعنی دوا فروش و این از تصرفات اهل هند است غ

ع علی الصباح بمعنی بامداد علی الصبح و علی الفجر هم توان
گفت رش

ع علیحده مرکب است از دو لفظ یکی علی که بمعنی بر است
دوم حده که مصدر است که بمعنی یکتا شدن در عربی
مفروق باید نوشت فارسیان موصول نویسند
چون انشاء الله کسانیکه علاحده بدون یا تحتانی
که در خواندن الف مقصوره باشد الف نویسند
غلط کنند رش

ع عبیر خوشبوئیست معروف که از صندل و گل و مشک

سازند بعضی گفته اند خوشبوئی است با زعفران
آمیخته پس استعمال الف بجای عین خطا است شمس ش

ع عجوبه غلط عوام اعجوبه بالضم الف صحیح بمعنی عجیبه است
را ص

ع عمامه بکسر اول و تخفیف میم اول بمعنی دستار و به
تشدید میم نیز آمده است مردم بفتح گویند و بعض عوام
به الف نویسند خطا کنند - غ ر -

ع عماری صاحب غیاث گفته به فتح و تشدید میم آنچه
بر پشت پیل نهند و دران نشینند و آن معروف است
منسوب بعمار که نام واضع آنست و عماری بفتح و به تخفیف
نیز آمده از کشف و سراج و مؤید و برهان و مجازاً بمعنی
گردون و رتهه خواه اسپان کشند خواه نرگاوان و
در مصطلحات عماری بتخفیف میم معروف است در اصل
محمل شتر است و بمعنی تابوت نیز آمده ا منتهی
صاحب برهان گفته بفتح اول بر وزن بهار آس

را گویند که درخت موز و باشد و بعضی گویند غار
است و آن گیاهی باشد که چون بسوزند بوی خوش
کند و نام شخصی هم هست که عماری را وضع کرده بهم
رسانیده است و عماری را نیز گویند و آن چیزی
است دراز و شبیه بکجاوه و بعربی هودج خوانند
انتهی عمار صاحب بهار عجم گفته بالفتح والتشدید نام مردی
که عماری او وضع کرده به تخفیف مخفف عماری
نوشته اند لیکن ظاهر آنست که کنایه از زین و ستام
باشد نه عماری فردوسی گوید ✽ همه جامه گوهر
شاهوار ✽ همه تازی اسپان بزرین عمار انتهی گویم
عماری بکسر عین و فتح میم آنچه بر پشت پیل نهند
و در آن نشینند در اصل منسوب است به عمارت بسبب
مشابهت آن بخانهٔ معمور و عماری بتشدید میم هم
غلط است و عوام انباری بالف و نون گویند
خطا کنند و از تاریخ فرشته چنان بتحقیق پیوسته

که واضع آن علاء الدین خلجی بادشاه دهلی است که در تلنگ و دیوگده
معروف بدولت آباد و دیگر بلاد دکن او فتح کرده است چنانکه
خسرو گوید بیت کسی در شاهی وانگه سواری ✽ جز او
ننهاد بر پیلان عماری ✽

ع عیال بکسر اول بمعنی زن و فرزندان و دیگر توابع و بفتح
آنچه در مردم رواج دارد خطا است غ م ر

ع عیان بکسر اول دیدن بچشم و بمعنی ظاهر مجاز
و بفتح خطا است غ ر

ع عیوض غلط صریح که در عوام رواج دارد و عوض بدون
یاء تحتانی صحیح است بمعنی معروف رش

س عیسی نام پیغمبر معروف علیه السلام معرب ایشوع که لفظ
سریانی است از رسالهٔ معربات غ

ع عند الله بمعنی نزد خدا است در اینجا بمعنی
خیرات مستعمل است در هیچ کتاب لغت یافته نشد
ظاهرا غلط محض است

ع عید الضحی که در عوام بل در خاص شهرت دارد درست
نباشد در اصل عید اضحی واضحے بالفتح و در آخر الف
بصورت یا جمع اضحات است و اضحات مفرد است
در اصل اضحیه بود به معنی قربانی غ بهار

ع عدس به فتحتین دانه ایست معروف که در فرس
نسک و بهندی مسور خوانند مردم کم استعداد بجای
عین مهمله الف نویسند خطا کنند شمس غ ب

ع عنین بالکسر و تشدید نون مکسور جوانیکه بر جماع
قادر نباشد آنرا در عرف نامرد گویند و عنی بحذف
نون آخر خطا است غ

ع عاقرقرحا به کسر قاف اول و فتح قاف دوم و حاء
مهمله لفظ مفرد نمی تواند شد زیراکه اسم در لغت تازی
از هفت حرف نگذرد و گویند که این لفظ مرکب است
از عاقر بمعنی برنده و گزنده و از لفظ قرحا که جمع
قریح است بمعنی خسته اصل املاء این لفظ بیا است

اطبا بالف نویسند تا دلالت کند بر نقل زیراکه دوائے
معروف است و بعضی گویند معرب اکرکرا که بهندی است غ

ع عمو بالفتح گمراهی و خواری و فروتنی از منتخب و بفتح عین
و ضم میم بمعنی برادر پدر درینصورت واو زیاده بود
بر لفظ عم از چراغ هدایت و همچنین در لفظ خالو که
در اصل خال بود به معنی برادر مادر که درین زمانه بمعنی شوهر
خاله مستعمل است غ ر

ع علیا بالضم و حرف سوم یاء تحتانی هر چیز که بلند تر باشد از
دیگران و این تانیث اعلی است و آنچه در گلستان حدیقه
علیا نویسند خطا است صحیح غلبا به فتح غین معجمه و باء موحده
است به معنی باغیکه درختانش سر بهم آورده دارد ص غ

ع عرس بالکسر زن یا شوی و بالضم و بضمتین طعام عروس
و نکاح از منتخب و صراح و مجاز به معنی مجلس طعام فاتحه
بزرگان که بروز وفات ایشان که روز ازدواج با حور
عین است بعد از سالی کنند چراکه رحلت از غمکده دنیا

بمنزلهٔ شادی عروسے است بحق عاشقان حق چنانکه سعدی فرماید بیت عروسی بود نوبت ماتمت + اگر نیک روزی بود خاتمت + غ

ع عروة الوثقی بضم اول وضم واو دوم وسکون ثاء مثلثه وفتح قاف بمعنی دست آویز محکم وعروه که بمعنی رسن شهرت دارد خطا است — غ —

ع علاوه بکسر اول باریکه بر سر باری نهند وهر چیزے که بالای چیز دیگر باشد وچیزیکه بر سر چیزے زیاده کنند به فارسی آنرا سربار گویند وبه فتح خطا است م ص غ

ع عمال بضم اول وتشدید میم جمع عامل وآنچه بعضی عمالان نویسند خطا است چه صیغهٔ جمع را باز بطور فارسی جمع کردن چه حاجت واین را بر لفظ حوران قیاس نباید کرد — چراکه عمالان در نظم ثقات واقع نشده ودر نثر اعتبار نشاید — غ —

ع عنقا بالفتح طائر یست دراز گردن که نزد بعضی وجود

فرضی دارد چراکه هیچکس آنرا ندیده است وعنقا آنرا همین جهت گویند که طویل العنق بوده باشد بفارسی آنرا سیمرغ گویند ودر نفائس الفنون از تفاسیر مسطور است که در زمین اصحاب الرس مرغی بس عظیم با چهار پا وروی مانند آدمی وبا پرهاے الوان وبا افراط درازی گردن پیدا شده بود هر جا که کودکے دیدے ببردے آنقوم پیش حنظله بن صفوان که پیغمبر ایشان بود رفته ازان شکایت کردند حنظله دعا کرد حق تعالے آن مرغ را در بعضی از جزائر انداخت واو دران جزائر فیل و اژدها را شکار کرده می خورد تم کلامه ونام سازی آن نیز گردن دراز دارد ونام نواے از موسیقی وبه معنی سختی زمانه ولفظ عنقا بالضم غلط باشد چنانکه مشهور است غ ب بهار —

ع عادی که در عوام شهرت دارد غلط بجاے آن متعود که بمعنی خوگر چه عادت اجوف است نه ناقص

مجاز باشد نه حقیقت غ بهار

ع عربی واحد بعرب است زیراکه تازیان برای وحد
یا افزایند و بدون یا بر جمع اطلاق کنند رومی و
روم و زنجی و زنج و عجمی و عجم و هندی و هند و حبطی و
حبط وغیره انتهی مردم از بے التفاتی به سکون را
خوانند و بعضی به تشدید بای موحده خوانند هر دو صورت
خطا است رساله

ع عاریةً بمعنی آنچه بطریق قرض دهند و باز گیرند عوام
عاریتاً بزیادت الف بجای ها نویسند خطا کنند شمس

ع عزب به فتحتین و بای موحده مرد مجرد که زن نداشته
باشد و به معنی زن بے شوهر نیز آمده آنچه بذال معجمه
نویسند خطا کنند م غ

ع عفی عنه بمعنی معروف آنچه در عوام اشتهار
دارد صحیح نباشد چراکه در هفت اقسام ناقص واوی
است لهذا همچو دعا و عصا باید نگاشت اگر

مگر اینکه منسوب باشد صاحب غیاث صحیح گفته

ع عمه بالفتح و تشدید میم خواهر پدر و گروهے از مردم
آنچه در هند زن عمو را گویند غلط است غ رساله

ع عوج عنق غلط است عوج بن عوق صحیح است از
تاریخ علامه ابن خلدون

ف عرضی بیاء معروف به معنی عرض و عرضه در کتب
لغات این لفظ نیامده و نه در اشعار عجم ولیکن در کلام
ثقات شعرای هند است بهار

ع عقیل که به معنی عاقل متعارف است در کتب لغات
معتبره این لفظ یافته نشد مگر در غیاث اللغات یافته
شد به معنی بسیار دانا نوشته

ع علالت که به معنی بیماری شهرت دارد اصلا درست
نباشد علت بدین معنی صحیح است غ م

ع عرصه بالفتح میدان و بساط شطرنج و معنی مدت
از قسم تشبیه و استعاره مکان برای زمان است

یادبودے ہر آئینہ ہجور می وہدی نگاشتند ی
ومعہذا رسم خط عثمانی رضی اللہ تعالی عنہ در ہر قرآن
مکتوب مؤید آن جائیکہ وارد است و عفاھنکم
فالآن باشروھن الخ پس الفاصح ویاء اغلط



باب الغین معجمہ

ع غلاف بالکسر پوشش آئینہ وشمشیر وشیشہ وجزان
الخ در عوام غلیف شہرت دارد خطا است م رشں

ع غالیہ خوشبوے معروف وآن مرکب است
از مشک وعنبر وغیرہ وکافور ودہن البان وغیرہ
مردم معنی این لفظ بیجا ارگوینـد غلط کنند غ م

ع غدد بضم اول وفتح ثانی جمع غدہ کہ بضم وتشدید
گرہ مانند چیزے سرخ کہ در گوشت یا پیہ می باشد
مردم گدود گوینـد خطا کنند غ ر

ع غضنفر بہ فتحتین وسکون نون وفتح فا بہ معنی شیر درندہ
مردم بہ غلط فہمی غضفر گویند خطا کنند ـ غ

ع غلط بہ فتحتین خطا کردن در سخن ودر حساب وکتاب
وغلط بہ معنی فاعل یعنے غلط کنندہ وبہ معنی مفعول
یعنی غلط کردہ شدہ نیز می آید وغلطی بزیادت یاء
تحتانی محاورۂ نادانقفان است غ ـ

ع غل بالضم طوق آہنی وبندو تشنگی وبالکسر کینه وخیانت
وکدورت ودر دیار ما غل به معنی شور شهرت دارد
در هیچ کتاب لغت یافته نشد ولفظ هندی هم نیست
بنا برین در کتب شور غوغا یا غلو نوشته شد نه شور
وغل چنانکه مشهور است غ

ف غفس به معنی تن دار وسطبر وفربه منسوب بپارچه
انچه مردم غف گویند درست نباشد ب غ ش

ف غنچه بالضم وجیم عربی گل ناشگفته در اصل گنجه بود بضم
کاف فارسی ماخوذ از گنجیدن چراکه در ذات او گنجیدگی
است به جهت آنکه برگ غنچه در اندرون باهم مجتمع و
گنجان می باشد لهذا چنین گفته وکاف فارسی را بغین
معجمه بدل کردند برای فصاحت وقیل بجیم فارسی
است ب غ

ع غوث الثقلین رض بمعنی فریادرس جن والنس چه غوث
به معنی فریاد وفریادرس است وثقلین به معنی دو گروه

که زمین از ایشان گران است آن جن وانس باشند غ م ص

ع غازی الدین باثبات یا در کتابت واسقاط آن
در تلفظ رساله

ف غریب النواز غلط غریب نواز صحیح است رساله

ع غش بالکسر وتشدید شین معجمه کدورت وبالفتح
بمعنی ظاهر کردن خلاف انچه در دل باشد وبه معنی خیانت
کردن وآمیزش چیزے کم بها در زر ونقره و
مشک وشراب وبه معنی بیهوشی وبدین معنی در اصل
غشی بیائے تحتانی بود فارسیان یارا ازان لفظ حذف
کردند غ رساله م

ع غرین این لفظ در صفت شیر واقع میشود بس
این لفظ را بغین معجمه خواندن وبه معنی شور کننده
فهمیدن محض خطا است صحیح بعین مهمله است بمعنی
بیشه وصحرا که دران شیر وگرگ ومار باشد غ م

باب الفاء

ع فائز بکسر همزه که حرف سوم است و زاء معجمه بمعنی
رسنده و رهای و فیروزی یابنده کسانیکه بجای
آن لفظ فائض بکسر همزه که حرف سوم است به معنی
فیض دهنده می نگارند محض غلط است م غ

ع فتق بالفتح کشادگی و شگافتن و نام بیماری که خصیهٔ
کلان شود و عوام فدق گویند خطا کنند غ م

ع فصیل بچه شتر از شیر مادر جدا کرده شده و دیوار
قلعه و عوام که صفیل گویند غلط است م غ ر ش

عف فتوحی به فتح اول و ضم دوم و سکون واو و کسر حاء
مهمله و سکون تحتانی جامه ایست که بر سینه پوشند
و بعربی صدیر و صدره گویند عموما در لشکریان
دکن فتوئی شهرت دارد غلط است ش ر نفائس

ف فرگل بالفتح و کاف فارسی مضموم نوعی از پیراهن
سرمائی کسانیکه فرغول گویند درست نباشد

چه فرغول به معنی کاهلی و غفلت و تاخیر در کارها باشد ب
غ ر ـــ

ع فتور بضمتین سستی و سست شدن و مجازا به معنی خرابی
از مدار و بحر الجواهر و لطائف و قاموس و بالکسر انچه شهرت
دارد غلط است غ

ع فصد بالفتح رگ زدن نیشتر زدن و بسین مهمله
نوشتن خطا است غ م

عف فاش بشین معجمه بمعنی آشکار و ظاهر اسم فاعل
عربی است و اصل آن فاشی بود مانند قاضی یا را
حذف کردند چنانکه در وقف است و فاحش لفظ
عربی است بکسر حاء مهمله از حد درگذرنده در بدی
و هر بدی که از حد درگذرد مردم بجای فاش
فاحش نویسند محض خطا است غ ر ب

ف فیرنی غلط عوام فرنی بدون یاء تحتانی صحیح است
به معنی شیر برنج ـــ ش

ف فرشته بکسرتین در اصل فرسته بود بسین مهمله
اسم مفعول از فرستن پس سین مهمله را بشین معجمه
بدل کرده اند و فرشته ترجمهٔ ملک است که ماخوذ الوکة
باشد که به معنی پیغام است و نیز در سراج نوشته
که فرشته در اصل پرسته به فتحتین بمعنی عبادت کننده
ماخوذ از پرستیدن - غ -

ف فرائین جمع فرمان که در اصل این لفظ فارسے
است فارسیان عربی دان بطور عربی جمع نموده
اند سش ر

ف فرزندگان غلط بجای آن فرزندان صحیح از دیاد
کاف وجهی ندارد لیکن اگر گوینده گوید این جمع
فرزنده است که بالحاق هاے مختفی مصغر فرزند
است می تواند گفت رساله -

ع فلزات بکسرتین و تشدید زاء معجمه و تاء فوقانی
جمع فلز است که بکسرتین و تشدید زاء معجمه باشد هر

سنگی که گداخته شود در آتش و آن هشت مشهور است
مثل آهن و ارزیز و مس و سیم و زر و اسرب و جست
و سیماب و در روئین اختلاف است بعضی گویند
که مرکب است و بعضی گویند که روئین دو قسم است
یکی کانی و آن کمیاب است و دیگر مصنوعی و آن
بسیار است و متعارف و از همه گران تر زر است و
از همه سبکتر ارزیز و برنج و روئین از ترکیب جست
و مس و ارزیز حاصل می شود - غ

عف فوجدار حاکم بیرون شهر چنانچه کوتوال حاکم
اندرون شهر و در عرف هند بر فیلبان نیز اطلاق کنند
و این از جهت تعظیم بود معنی حقیقی آن مطلق صاحب
فوج است بهارش

ف فوطه بالضم کمربند و جامهٔ نادوخته و لنگ حمامی و
به معنی دستار و رومال نیز آمده و به معنی زریکه
رعایا داخل خزانه نمایند در اصل فوته بتاء فوقانی

بوده و فوطه بطاء مطبقه تصرف است بهار غ ش



باب القاف

ت قاش بمعنی ابرو و بمعنی پارهٔ درازکه از جانب طول میوه تراشیده باشند بهندی پهانک گویند کسانیکه خاش گویند خطا کنند — غ

ع قریب المرگ بمعنی نزدیک موت آنچه در عوام شهرت دارد ظاهرا غلط است چراکه الف ولام بر لفظ مرگ که فارسی است درست نباشد پس بدون الف ولام قریب مرگ گفتن درست باشد یا قریب الموت و یا قریب الفوت صحیح باشد کما لایخفی —

ت قپچی بالفتح و جیم فارسے تازیانه را گویند انچه در عوام قمچی بکاف عربی شهرت دارد غلط است غ

ی س قانون این لفظ سریانی است یا یونانی به معنی اصل هر چیز و مسطر کتاب و مسطر جدول و نیز به معنی مقیاس هر شئ یعنی آله اندازه کردن هر چیز و مجازا به معنی قاعده و دستور و نام کتاب بوعلی بوسینا غ ر

ت قالین به معنی قالیچه که فرش مشهور است مردم
غالین و غالیچه گویند خطا است غ

ت قاز بزاء معجمه نام طائر معروف و آن نوعی از بط
مردم این لفظ را هندی دانند و خاز گویند غ ش ر

ع قاطبةً بکسر طاء مهمله و فتح موحده به معنی تمام و همه
کسانیکه قاطبتاً بزیادت الف نویسند خطا کنند غ ر

ع قاروره حقهٔ باروت و نوعی از پیکان و به معنی
شیشهٔ کوچک مدور که بصورت مثانه سازند و
دران بول پر کنند و چون بول را نیز بدین نام خوانند
پس این مجاز باشد به تسمیه حال باسم محل غ ر

ف قبیله گروهے جماعتی را گویند که از اولاد یک پدر
باشند انچه در عوام قبیله بمعنی زوجه شهرت دارد
در کتب لغات یافته نشد غ ر ب

عف قدروان بفتح قاف و سکون دال صحیح باشد بعض
مردم از بے التفاتی دال را نیز متحرک خوانند۔

این خطا است ـ غ ر

ع قدیمی در آخر این لفظ زیادت یا خطا باشد چنانکه در
زیادتی و جدیدی غ

ف قرنا و کرنا بفتح در اصل خرنا بود بمعنی نائے بزرگ
زیرا که خر بمعنی کلان می آید خاء معجمه بقاف و کاف
بدل میشود ـ غ ـ

ت قراول به فتح اول و ضم واو بمعنی کسیکه به بندق
شکار اندازد و به معنی پیشرو لشکر و فوجیکه برائے
تعین مکان جنگ معین شود و در مصطلحات فوجیکه
پیش پیش رود از سپاهی زدن یعنی نمودار شدن
دشمن خبر دهد چه قراول در ترکی سپاهی را گویند مردم
این دیار قرول گویند بدون الف خطا کنند غ ر ش

ت قرمزی بکسر اول و میم و زاء معجمه عبارت از سرخ رنگ
است منسوب به قرمز و آن چیزی است که بدان چیزها
رنگ کنند مردم خرمیزی گویند خطا کنند غ ب ر

ع **قصّاب** بالفتح وتشدید صاد مهمله برندهٔ گوشت آنچه در عوام قصائی شهرت دارد غلط محض است شمس ش۔

ت **قزاق** بالفتح وتشدید زاء معجمه بمعنی رهزن بذال معجمه نوشتن خطا است غ

ع **قصابه** بالفتح پارچه که بدان سر به بندند خصوصاً زنان اهل هند کساوا گویند خطا کنند ش ق

ع **قضات** بضم اول وتخفیف ضاد معجمه وتاء فوقانی جمع قاضی وباین معنی به تشدید ضاد معجمه خطا است غ

ع **قط** بالفتح وتشدید بریدن چیز سخت وازینجا قط قلم وقط زن معروف است وحقیقةً این لفظ برکاتب صادق می آید یا برکار دگر چون بر مقط اطلاق کنند مجاز باشد م غ۔

ع **قطع** بالفتح بریدن وباین معنی بزیادت ها نوشتن خطا است۔ غ۔

ع **قطعه** بکسر اول وسکون ثانی پارهٔ از هر چیز ودر اصطلاح شعرا دو بیت یا زیاده بیک معنی مطلع دارد یا ندارد گویا که آن پاره از غزل یا قصیده وبریده شده است وباین معنی بالفتح خطا است مگر بعضے فصحاء متاخرین جائز هم داشته اند غ۔

ع **قفس** به فتحتین پنجرهٔ مرغان این لفظ بسین وصاد هر دو عربی است واستعمال آن در عربی وفارسی بهر دو طریق درست باشد م ص

ی **ققنس** بضم قاف وسکون قاف ثانی وضم نون و سین مهمله چراکه مخفف ققنوس است وبه فتح نون غلط وآن مرغیست علم موسیقی را از آواز او حکما استخراج کرده اند وعمرش هزار سال باشد وجفت ندارد وتوالد وتناسل او باینطور میباشد که هرگاه پیر میگردد هیزم جمع کرده در میان آن می نشیند واز منقار خود که بسیار سوراخ دارد آواز می کند از هر سوراخ منقارش

سر ودی علیحده بر می آید و سرود دیگر به هندسے
آنرا دیپک گویند نیز بر می آید و دران هیزم آتش افروخته
می شود و آن مرغ سوخته خاکستر میگردد و بعضی نوشته
که در منقارش سه صد و شصت سوراخ باشند
چون موسمش آید در هیزم نشسته سرود آغاز کند و از
آواز خود مست گشته بال برهم میزند چندانکه آتش از
بال او می جهد و میسوزد پس بقدرت الٰهی باران بران
خاکستر می بارد و دران خاکستر یک بیضه پیدا می شود
باز همان جانور ازان بیضه بیرون می آید و بفارسی
آنرا آتش زن گویند ب غ —

ت قلاش بالفتح و تشدید لام و شین معجمه بے
نام و ننگ و مفلس و مرد بے خیر کسانیکه این لفظ
بخاء معجمه نویسند خطا کنند غ ب و در لغت ترکی
قلاچ بجیم فارسے بنظر در آمده —

ت قلتبان بالفتح و حرف سوم تاء فوقانی بے غیرت

و دیوث یعنی کسیکه بر احوال زن خود واقف گردد و
چشم پوشی نماید و این مجاز است در اصل قلتبان
سنگی را گویند که مدور و دراز باشد آنرا بر بام نوساخته
می غلطانند تا هموار و محکم گردد و شخص بیغیرت و بیحیا
را ازان قلتبان گویند که چنانکه آن سنگ را در گردیدن
اختیار نیست و اختیارش بدست گرداننده است همچنین
او نیز محکوم زن خود است در اصل غلتبان بود به جهت
قرب مخرج بقاف بدل شده ب غ —

ت قلیان بالکسر حقه تنباکو کشی و این در اصل غلیان
بود به فتحتین بعضے ظرفا گویند این لفظ عربی است
به معنی جوشیدن فارسیان ترکی دان تصرف نموده
بکسر اول و گاهے به فتح اول و سکون دوم به معنی حقه
تنباکو کشی آرند به مناسبت آنکه بوقت دم کشیدن
آب دران می جوشد چنانکه در حقهٔ آبگینه دیده می شود
غ ر —

ع قلیه به معنی نانخورش وگوشتیکه درروغن میان دیگ بپزند بهندی سالن گویند کسانیکه آخر این لفظ بالف نویسند خطا کنند م غ ر

ع قلعی بالفتح وکسر عین مهمله منسوب به قلعه که نام شهری است که معدن ارزیز انجا است ودر اصطلاح ملمع کردن ظروف مس وبرنج وغیره به سرب باشد مردم این لفظ را هندی دانسته کلای گویند خطا کنند ر ش ص بهار

ع قمقام بالفتح وهر دو قاف کار بزرگ از صراح ودر منتخب دریا وبه معنی مهتر درین دیار بالضم شهرت دارد خطا است غ—

ع قند بالفتح شکر کذا فی المنتخب ودر سراج نوشته که قند معرب کهاند که محاوره اہل ہند باشد غ

ع قندیل بکسر صحیح وبالفتح خطا است وآن معروف که دران چراغ می افروزند ونیز چیزے باشد میان تہی که تیرها دران اندازند برائے کمال محافظت تیر

از چراغ هدایت ودر رساله معربات قندیل معرب کندیل بالفتح غ ر—

ت قورمه بفتح اول وضم واو وسکون راء مهمله بمعنی مطلق بریان خصوصاً گوشت بریان کسانیکه قرمه گویند خطا کنند غ—

ت قیطون بالفتح انچه از نخ ابریشم بافند انزا برزه دامن گریبان جامه دوزند مردم این لفظ را عربی دانند ودر املاء اختلاف دارند— غ

ت قینچی بالفتح مقراض مردم در املاء این لفظ اختلاف کنند وهندی دانند چنان نیست غ—

ع قمیص به معنی پیرهن جمع آن قمصان بالضم است عوام کمیس گویند بے اصل است شمس ش

ع قید لفظ عربی است به معنی بند واهم است که بر پائے مجرمان نهند وتصغیر آن قیدک است وآنرا فرقه قیدک را به معنی کاغذ پاره که حاوی ئ حافظ کاغذهائے

کشیره باشد استعمال کنند چنانکه مشهور است

ع قلفی بمعنی معروف آنچه در عوام شهرت گرفته در هیچ کتاب لغت یافته نشد ظاهرا غلط است بجایش صحیح قفلی گفته که ماخوذ از قفل است به معنی حقه و پیاله سرپوش دار خصوصاً دران برف منجمد میگردد ش

ع قلتین بضم قاف و تشدید لام مفتوح و فتح فوقانی به معنی دو خم بزرگ که دران یک هزار و دو صد رطل عراقی آب بگنجد پس تقدیر اینچنین دو خم آب در مذهب شافعی رح از استعمال نجس نمی شود عوام کلّتن گویند غلط محض است غ —

ع قوس قزح بضم قاف و زاء معجمه و حاء مهمله به شکل کمان که در هوای ابر ظاهر می شود و آنرا کمان رستم و کمان شیطان نیز گویند قوس قزح ازان گویند که قزح ماخوذ است از قزحه بضم به معنی زرد و سرخ و سبز یا آنکه بلند است ماخود باشد از قزح

به معنی ارتفاع یا منسوب است بقزح که نام فرشته است موکل ابر از منتخب و در لطائف از کنز آورده که قزح نام شیطان است و ازینجا است قوس قزح یعنی کمان شیطان بعد حواله کتب صاحب غیاث گوید ظاهرا بشیطان ازان منسوب کرده اند که چون شیطان نیز از جنس دیو است و معمول است که هر چیز که از مقدار خود کلان باشد بدیو منسوب کنند —

عبرانی قانون گو کسیکه از خاصیت زمین وغیره واقف باشد و نام عهده است عوام کانگو گویند خطا کنند ش

ع قباب بکسر اول و دو بای موحده جمع قبه به معنی خیمه و بهندی قبه را طاق و گنبد نامند قباب بالضم چنانکه مشهور شده خطا است غ م رش

ع قبول بفتح اول پذیرفتن و این وزن مصدر شاذ است و بضمتین پیش آمدن و بعضی که یا و تا در آخر افزوده قبولیت

گویند غلط است وقبول در استعمال فارسی اکثر به معنے
مقبول آید وقبولیت بمقابله پٹا بمعنی کاغذ سے که
بکاشتکار یا زمیندار نوشته بحاکم دهد وقباله هم نامدارد درست
است غ م

ع قلابه بضم قاف وتشدید لام خار آهنی خمدار که بدان شکار
ماهی کنند ماخوذ از قلب به معنی برگردانیدن عوام بلا تشدید
گویند خطا کنند غ —

ع قنات صاحب غیاث گفته بالفتح کاریزه ونیزه و
استخوان مهرهٔ پشت از منتخب و شرح نصاب وبه معنی
پردهٔ کرباس که قائم مقام دیوار وسیاج باشد ترکی
است انتهی گویم این لفظ در لغت ترکی بزیادت الف
قانات سرپردهٔ خیمه بتحقیق پیوسته وقنات لفظ عربی
است آنچه معنیش صاحب غیاث از منتخب نوشته —

ع قلاده بالکسر گردن بند کذا فی الصراح وایضاً بالضم
قلائد جمع کذا فی الکشاف وبالفظ بستن وکشیدن و

گسستن مستعمل مردم واحد را بضم خوانند خطا کنند بهار

ع قیمت بالکسر بهاے کالاقیم جمع ونفی آن به لفظ بے
کنند بهار —

ت قور به معنی نوار وحاشیه آنچه عوام گور گویند خطا
کنند نفائس —

ع قرئت غلط قراءت صحیح است بمعنی خواندن وعلم
قران رساله —

ت قرمساق بضم قاف وسکون میم هرکه زن بدیگران
دهد مردم در املاء ومعنی این لفظ اختلاف دارند —
بناءً علیه براے تنبیه نوشته شد غ —

ع قرنفل به فتحتین وضم فا نام دوائیست معروف و
این معرب کرن پهول است ومعنی آن در هندی
گل گوش چراکه کرن در هندی گوش را گویند
وپهول ترجمهٔ گل است چون اکثر زنان هند درسوراخ
گوش گذارند لهذا باین اسم مسمّی گشت ع —

ع قره بالضم وتشدید راء مهمله به معنی خنکی وسردی و
بعضی بمعنی راحت وروشنی نوشته اند مگر اول اصح
وانچه درعرف مردم قره به معنی مردمک چشم شهرت
دارد غلط محض است ومردم ازین مناسبت غافل اند
که چشم را به سردی وخنکی موافقت تمام است ودر منتخب
بمعنی روشنی چشم نوشته غ۔

ع قسطلانی بالفتح منسوب به طرف قسطله که نام شهری
است وبالضم خطا باشد غ۔

ع قصبه به فتحات شهر کوچک ویاده کلان وبه معنی
نی وهر چه مثل نے باشد وناى وگلو وبه سکون صاد
که مشهور است خطا باشد م غ۔

ع قفل بمعنے معروف عوام کلف گویند خطا کنند
غ م ش۔

ع قدوم بضمتین مصدر است به معنی آمدن ازجای
وباز آمدن ازسفر وبفتح اول وضم دال به معنی تیشهٔ

نجاران واقدام بالکسر پیش رفتن درکارے وبالفتح جمع
قدم بمعنی پا است عوام که قدوم را جمع قدم دانند خطا
کنند غ م۔



باب الکاف — عربی

ف کان بمعنی معدن عوام کهان گویند غلط است ش ر

ف کالبد لام موقوف وضم بار موحده قالب هر چیز و بمعنی تن وبدن آدمی ودیگر حیوانات وبه فتح با نیز گفته اند عوام قالبود گویند خطا کنند ب غ —

ف کلفه بمعنی قسمے از تره که شهرت دارد غلط در اصل خرفه صحیح است ش ر —

ف کاریز بیاء مجهول بروزن فالیز جوی آب راگویند که مزارعان وباغبانان به صنعتی در زیر زمین بکاوند که آب آن بالای زمین روان شود در عربی قناة گویند ب غ —

ع کاک نان تنک وکعک معرب اوست ودر سراج قرصی نان روغنی مردم این لفظ را هندی دانند چنان نیست غ م —

ف کابک بضم بار موحده آشیانهٔ مرغان عموماً خانهٔ

کبوتران خصوصاً ب غ عوام این لفظ را هندی دانند چنان نیست

ف کاشکے کلمهٔ تمنا در اصل کاش که بود های مختفی که در آخر کاف بیانی بود بسبب کسر کاف بیاء تحتانی بدل گردید کاشکے مینویسند غ رش —

ع کثرت بثاء مثلثه به معنی بسیاری وبسین مهمله بمعنی شکستن ودر محاورهٔ هندیان بمعنی مشق وفراوانی وورزیدن است چون در ورزش ومشق بسیاری کار وشکست اعضا وجوارح است هر دو صحیح باشد والله اعلم بالصواب —

ع کسیف به معنی پوشیده وبدحال وترش رو بجای آن کثیف بثاء مثلثه به معنی سطبر وتیره که ضد لطیف است نولیسند خطا کنند غ رم

ف کرفش به فتح اول وسکون ثانی وفتح فاوشین معجمه چلپاسه وآن جانورے است که در سقف خانها

باشد بهندی چهپکلی گویند ب غ

ع کرایه بکسر اول و یاء تحتانی اجرت بار کردن اسپ و
شتر و بهل و اجرت نشستن خانه و دکان از بربان و
بعضی بمعنی برابری و سزاواری نیز نوشته و این لفظ عربی
است که فارسیان از جنس کلام خود میدانند غ —

ف کروه بضمتین بهندی کوس گویند و آن چهار هزار
گز مسافت زمین باشد و نزد بعضی ۳ هزار گز و هر گز
دو ذراع و هر ذراع هشت گره — غ —

ف کژدم بفتح کاف و زاء عربی و فارسی هر دو درست
و بکاف فارسی چنانکه گمان برند خطا کنند و گژ بمعنی
کج است و دم بمعنی ذنب چون دم این جانور کج است
بدین اسم مسمّی گشت در عربی عقرب گویند غ ب

ع کفو بضمتین همجنس و هم نسبت و مانند و همتا و این لفظ
بضم اول و سکون ثانی نیز آمده کسانیکه کف گویند
خطا کنند ص غ ر —

ف کلیچه بضم اول و کسر لام نان کوچک خمیری میده دم
این دیار کلچه گویند درست نباشد غ رشش بهارهم

ف کمخاب بالفتح دراصل خاب کم دارد و خاب بمعنی آنست
که بهندی روان گویند بضم یعنی پشم باریک غ رب

ف کناره بفتح است نه بالکسر معنی معروف ب غ —

هـ کوتوال مفرس لفظ هندی است بمعنی صاحب قلعه چه
دراصل کوٹوال بود بتاء ثقیله هندی غ —

ع کسب بالضم کنجارهٔ روغن و آن ثفل روغن است و
بالفتح بمعنی حاصل کردن و مجازاً بمعنی هنر و پیشه غ م —
مولف گوید انچه هندیان عربی تراشش لفظ کسبی بزیادت
یا در آخر بمعنی زن فاحشه گویند و جمع آن کسبیان
گویند غلط محض است چرا که این لفظ عربی است فاعل کسب
کاسب باشد مذکر است نه مونث و برین معنی در هندی الفاظ
موضوع اند که بیسوا و کنچنی گویند —

ت کورنش بضم کاف و سکون راء مهمله و واو غیر ملفوظ

که بقاعدهٔ ترکی علامت ضمهٔ ماقبل است وبالضم نون و
شین معجمه بمعنی خم شده سلام کردن وکسانیکه واو را ملفوظ
کنند الف وتا جمع کنند خطا کنند غ ر ش

ع کفالةً بالفتح ضامن شدن این لفظ هم درآخر بلا الف
است عوام لحاظ ندارند شمس -

ت کوتل مرکب سواری خاص مردم این لفظ را هندی
دانند چنان نیست - غ -

ه کلابتون بمعنی تار طلا ونقره چنانکه در رسائل طغرای
مشهدی درج است عوام کلابتو گویند غلط است ش

ف کوهان بواو مجهول برآمدگی وبلندی پشت شتر
وبلندی شانهٔ گاو ودرعربی کثر گویند بفتح اول و
کسر ثانی ص م غ ب

ت کوکه بالضم برادر رضاعی مردم این لفظ را هندی
دانند وآخر بالف نویسند چنان نیست غ وازلغت ترکی

ع کباب بمعنی معروف کسانیکه کواب گویند -

محض غلط کنند - ر م

ع کوائف جمع کیفیت که در عامه خلائق شهرت
دارد غلط صریح بل مهمل باشد جمع کیفیت کیفیات باشد
کما لا یخفی علی صاحب علم التصریف - ش

ف کنگره معنی معروف صحیح است وکنگوره در عوام شهرت
دارد غلط محض درعربی شرفه گویند - ش ر -

ف کملی بفتح اول وسکون ثانی ولام بتحتانی جامهٔ بافته
پشمی بسیار درشت که فقرا ودرویشان ومردم فرومایه
پوشند در زبان هندی وتلنگی همین شهرت دارد شاید
که ماخوذ از فارسی باشد ب

ت کیشمش بمعنی خوشهٔ انگور مردم کشمش گویند خطا کنند
ازلغت ترکی -

عف کاغذ ترجمهٔ قرطاس وظاهرا مرکب است از کاغ
بمعنی بانگ وفریاد ودال نسبت واین مجاز است زیرا که
ازحرکت دادن آواز میدهد پس کاغذ بذال معجمه معرب

وبه معنی نامه ومکتوب وقباله وتمسک ومچلکا مجاز در مجاز
باشد- بهار

ف کجک آنکس که فیل بانان در دست می دارند وچیزیست
که طاس قبق رابدان آویزند وبه معنی چیزے است که
مردم ولایت بر دور گریبان دوزند وچوبیکه دهل وکوس
رابدان نوازند غ بهار مردم بجای کجک کزلک
گویند خطا کنند وکزلک بمعنی کارد کوچک را گویند-

ف کچری مفرس کچهڑی که طعام معروف هندیان است
چنانکه کشری بشین معجمه معرب آن است-

ع کیاست بکسر اول وفتح سین مهمله زیرکی ودانائی
کسانیکه بکاف فارسی خوانند خطا کنند چراکه لفظ عربی
است ودر عربی کاف فارسی نمی آید غ م

ت کتکه بالضم عصای کوچک سطبر عوام خدکه گویند وهندی
دانند خطا کنند غ-

ف کمند مبدل خمند مرکب از خم وند که کلمهٔ نسبت است

وآن ریسمانے باشد که در وقت جنگ در گردن خصم
انداخته بخود کشند وگاهے شخصی یا چیزے را از
جای بلند نیز برآن انداخته بخود می کشند وبعربی وهق
گویند بهار ص-



باب الکاف فارسی

ف گپ بفتح کاف فارسی وباء فارسے کلام وسخن
غیر معتبر انچه مردم غپ می گویند درست نباشد غ ب

ف گازر بمعنی شوئندهٔ پارچه ودر هندی دهوبی گویند
بزاء معجمه صحیح است وبذال معجمه انچه درعوام شهرت دارد
وهمچنین درکتاب گلستان دیده شد غلط محض است ر غ

ف گذاردن اداکردن وپیشکش نمودن از سراج وبرهان
وبعضے محققان نوشته اند که گذاردن بذال معجمه
ترک کردن وبزاء هوز به معنی اداکردن غ —

ف گذاشتن بذال معجمه وبزاء معجمه هردو درست
ازجهانگیری وسراج نوشته شد — غ —

ف گزارش اداکردن از برهان ومؤید ورشیدی
ومدار وجهانگیری ولفظ گذار وگذر وگذشتن از سراج اللغات
بذال معجمه ثابت گردید — غ —

ف گزاردن بزاء هوز اداکردن ازجهانگیری وبرهان

ودرشرح بوستان ازعبدالواسع مرقوم است که گزاردن
بمعنی اداکردن باشد بزاء هوز است وگزاردن که بمعنی
ترک کردن باشد بذال معجمه ومیر نورالله احراری
درشرح گلستان نوشته که گذاردن بمعنی رهاکردن
وترک کردن که درمردم بذال معجمه مشهور شده غلط
است بزاء معجمه صحیح باشد غ —

ف گل بمعنی گل سرخ است ودر عربی ورد گویند
انچه درعوام گلاب شهرت دارد غلط محض است۔
رشش ب غ —

ق گلزار بزاء هوز نوشتن صحیح است وبذال معجمه
محض غلط غ ب

ف گنجشک بالضم وجیم عربے مکسور پرنده است۔
مشهور وبودن کاف فارسے دراول باتفاق
است مگر درعوام بکاف عربی شهرت دارد خطاست
ودر عربی عصفور بالضم گویند غ ب —

ف گهواره بالفتح چیزے است برای راحت طفل در عربی مهد گویند عوام لفظ فارسے راهندی دانسته گنواره گویند صریح غلط است ب غ۔

ف گورخر بمعنے خرصحرائی چه گور بمعنی صحرا وزمین هموار ودشت است ب غ۔

ف گنجیفه معنی معروف ودرعوام گنجفه که شهرت دارد غلط است ش ر۔

ف گلاوه بکسر گل ولاے وگل آب سرشته که بدان دیوار اندایند عوام گلاوا گویند خطا کنند غ رساله

ف گاودی کسیکه ازعقل بهره نداشته باشد بعربی آنرا احمق گویند مردم این لفظ راهندی دانند چنان نیست۔ نفائس۔

ف گزلک بکسر اول وسوم کارد کوچک ونوعی ازکارد قلم تراش که سرآن برگشته باشد ودنباله اش باریک واین لفظ بکاف عربی نیز صحیح است وبالفتح خوانند و

بذال معجمه نوشتن خطا است ب غ

ف گشنیز بالکسر تخم معروف است ودرعرف بفتح کاف عربے شهرت دارد۔ غ۔

ف گزر بفتحتین زردک که بهندی گاجر گویند بدین معنی بذال معجمه خطا است غ ب

ف گزاف بالکسر وبالضم هرزه وبیهوده ودرتعریب جزاف گویند وبدین معنی بذال خطا است ب غ

ت گوده بواو معروف ودال مهمله لفظ ترکی است بمعنی بدن وتن لفظ هندی نیست غ

ف گوچی بالفتح مغاک کوچک لفظ هندی نیست چنانکه متعارف است غ ب

ف گوشه نشینی معنی معروف عوام غوشه نشینی گویند خطا کنند ش۔

باب اللام

ع **لابد** بضم باء موحده وتشدید دال مهمله بمعنی ناچار وناگزیر وبالضرور مرکب از لا که حرف نفی است و بد بمعنی چاره وعوض م غ —

ع **لغایت** در اصل الی غایت که حرف جار است مردم از سبب التفات لغایت را بفتح اول خوانند صحیح بالکسر است چنانکه بر صاحب نحو پوشیده نیست —

ف **لاچار** بمعنی ناگزیر مستعمل میشود لیکن صحیح ناچار بنون است چه ترکیب لفظ چار که فارسی است با لفظ لا که کلمهٔ عربی است برای نفی باوجود بودن نا که لفظ فارسی است وجهی ندارد — غ —

ت **لال** بمعنی گنگ یعنی زبان گرفته وبمعنی رنگ سرخ مشترک است میان فارسی وهندی ولاله هم مرکب است از لال که بمعنی سرخ است وها که کلمهٔ نسبت است وجوهریست سرخ رنگ قیمتی که آنرا لعل گویند ولعل

معرب لال است ب غ

ع **لازم** مقابل متعدی وآنکه در عرف لازمی میگویند بزیادت تحتانی غلط است چراکه لازم خود صیغهٔ اسم فاعل است حاجت بیاء فاعلیت ندارد ودر متعدی یاء اصلی است مقابل لام کلمه زیراکه صیغهٔ اسم فاعل است از تعدی که به معنی گذشتن چیزی باشد از یکی بدیگرے غ

ع **لامحاله** بفتح میم وحاء مهمله ودر آخر تاء مصدریه که بحالت وقف ها شده است معنی لفظی آن این است که نیست باز گردیدن خلاصه معنی لامحاله بالضرور وبه معنی ناچار وناگزیر است کسانیکه میم را مضموم خوانند یا در آخر هاء ضمیر دانند خطا کنندم غ

ع **لجام** بروزن تمام معرب لگام ستوران ونیز زنان آنچه وقت حیض می بندند ت م

ع **لاابالی** بضم حرف ثالث که همزه است صیغهٔ متکلم واحد از مضارع بمعنی باک ندارم ودر فارسی بمعنی شخصی بیباک د

و بے پروا استعمل است وبجاے ہمزہ مضموم واو
نوشتن وخواندن خطا است غ۔

ف لتہ بفتح اول وثانی مشدد بمعنی کہنہ وپارچہ جامہ باشد
مردم این لفظ را ہندی دانند چنان نیست ب

ع لآلی بفتح اول ومد ثانی وکسر لام بروزن بجالے بمعنی
مروارید ہاے بزرگ این جمع لولو است وبضم اول
چنانکہ مشہور شد خطا است غ۔

ع لمحہ بالفتح درخشیدن برق ویکبار اندک دیدن چیزے
را ومجازاً بمعنی زمانہ اندک کہ بمقدار قلیل باشد عوام الناس
لحمہ گویند خطا کنند م غ۔

ع لن ترانی در عوام انچہ بمعنی زبان درازی وفحش گوئی
شہرت تمام گرفتہ غلط محض ومہمل است اصل معنی آن
ہرگز دیدن نتوانی مرا بیانش این است کہ در قصہ موسے
علی نبینا وعلیہ السلام اینچنین مذکور است قال رب ارنی
انظر الیک بمعنی اینکہ گفت موسی علیہ السلام ای پروردگار

من بنما مرا دیدار خود تا بینم بسوے تو قال لن ترانی۔
فرمود حق تعالے کہ ہرگز دیدن نتوانی مرا غ۔

ف لوترا بمعنی معروف آنکس کہ زرگری کند درمیان دو
کس مردم این لفظ را ہندی دانند وبدون واو گویند
خطا کنند ب

ف لوبیا وآن غلہ ایست معروف عوام لوبہ گویند
بی اصل است ب وصاحب نفائس اللغات لفظ عربی گفتہ

ف لیمو با اول وبثانی رسیدہ ومیم بواو کشیدہ معروف
است وبعربے لیمون گویند شمس ب ونیبو لفظ ہندی
است انچہ مردم لیبو گویند خطا کنند۔

ت لاش صاحب غیاث گفتہ بشین معجمہ در ترکی تن
مردہ را گویند وبعربے مخفف لاشی کہ معدوم عبارت
ازان است گویم لاش بفارسے بمعنی باطل است چنانچہ
در قاموس است کہ یکے از عمال حجاج ابن یوسف کہ
مجوسی بود مورد عتاب شد پیشش حاضر آوردند حجاج کہ در

بلاغت و فصاحت یگانهٔ روزگار بود گفت اکلتُ مالَ
الله با بدح دُبَنْدَحَ ترجمانش جبلهٔ کرد در صنعت ترجمه
گوئی سبق از اقران ربوده بود گفت که امیر میفرماید که
خاسته ایزو بخوردی بلاش باش و در تازی اسم فاعل
است از لشا یلشو بمعنی خوار شونده بعد از بزرگی چون
فاش از فشا یفشو و انچه صاحب غیاث می نوایسد که مخفف
لاشی بمعنی معدوم است اصلی ندارد ۔

ع لوحش الله بفتح لام و فتح حاء مهمله در اصل لا اوحشه الله
بود و معنی آن وحشت ندهد او را الله تعالے فارسیان
در وقت تعظیم و استعجاب بمعنی خواهش و تحسین استعمال
کنند چنانکه گویند بروی فلان صد لوحش الله اے صد
آرزو و صد تحسین از رشیدی غ بهار ۔

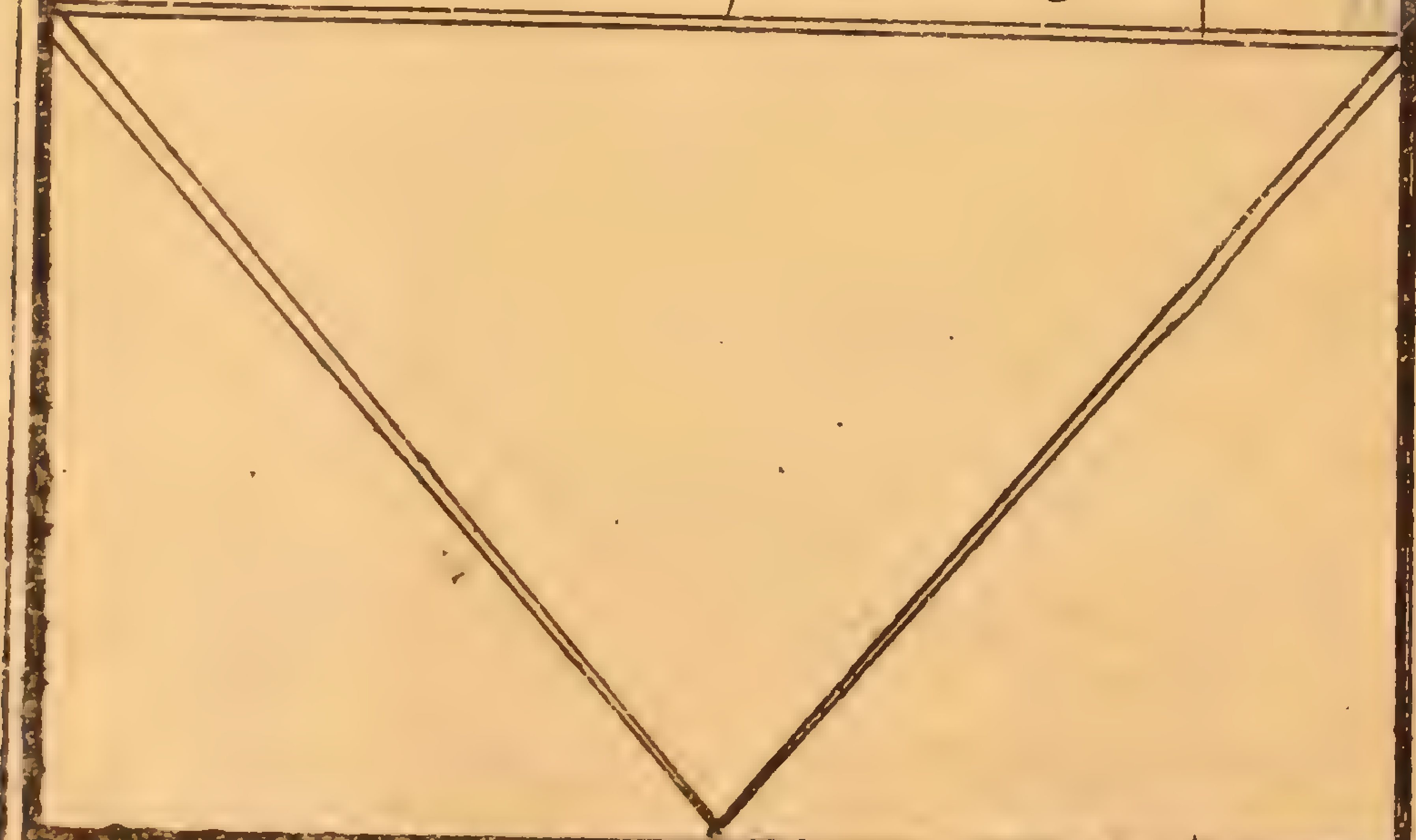
ع لغت بضم اول و فتح غین معجمه زبان قوم را گویند هر
زبانے که باشد و باصطلاح الفاظیکه معانی آن شهرت
ندارد و لفظ لغت در اصل لغو بود واو متحرک ماقبل آن مفتوح

آن واو را بالف بدل کردند بعده التقای ساکنین شد
میان الف و تنوین الف را حذف کردند و عوض آن تا در
جائش در آوردند لغت شد لغات جمع سالم بحذف لام
کلمه ۔ غ ۔

ف لا پروا غلط بے پروا در تحریر و تقریر صحیح باشد رساله

ع لئیق غلط عوام لائق معنے معروف منتخب وغیره ۔

ع لجاجت بفتح مبالغه کردن و ستیزه کاری کردن
انچه معنی این لفظ عاجزی کردن شهرت دارد غلط
محض است غ م



باب المیم

ف مالیخولیا خلل دماغ وسودا وخیال خام صحیح مالنخولیا
بنون ب غ بہار

ی ماخولیا بواو معروف مخفف مالنخولیا کہ بکسر لام وسکون
نون وضم خاء معجمہ وواو معروف وکسر لام دوم وتحتانی
بالف کشیدہ مرض کہ در دماغ بہم رسد وترجمۂ این
خلط سیاہ بود خلاصۂ کلام آنکہ مالیخولیا آنچہ شہرت
گرفتہ غلط باشد مالنخولیا صحیح است غ ب بہار

ف مادر بخطا دشنام مشہور مرکب از سہ لفظ مادر کہ بمعنی
والدہ باشد با حرف جار وخطا کہ ضد صواب باشد و
بتشدید طا کہ معروف است غلط غ رش بہار۔

ھ میراثی ومیراثن کہ در عام وخاص شہرت دارد معنی
معروف در اصل این لفظ میراث عربی است ہندیان
یاء معروف ونسبت در آخرش آوردہ بطور خود لفظ
ہندی ساختند چونکہ شہرت یافتہ حکم اصطلاح پیدا کردہ ش

ع مبلغ حرکت برکت این سہ لفظ را عوام مشدد
خوانند خطا کنند برای تنبیہ اوشان نوشتہ شد۔

ع مایحتاج بضم یاء تحتانی در اصل مایحتاج الیہ بود بمعنی
آنچہ حاجت کردہ شود بسوے آن در استعمال الیہ را
کہ صلۂ آنست حذف نمایند غ

ع مایوس الخ کہ از وامید بریدہ شدہ باشد وبمعنی
بے امید کہ آنرا در عرف ناامید گویند ولفظ مایوس
در لغت عرب نیامدہ مگر مستعمل فارسیان است بجای
آن آئس بالف ممدودہ وکسر ہمزہ وسین مہملہ بمعنی
ناامید از لطائف واین مقلوب یائس است کہ ماخوذ از
یاس باشد غ بہار لفظ آئس در قران مجید یئس ہم آمدہ

ف ماکیان بکاف عربی لفظ مفرد است بمعنی ماکیان مرغ
خانگی کہ مادہ باشد ونر آنرا خروس گویند ودر عربی
ماکیان را دجاجہ گویند وخروس را دیک ب غ ص

ف مادیان لفظ مفرد است جمع نیست بمعنی اسپ

مادہ و حاجت بالحاق لفظ اسپ ندارد پس اسپ
مادیان گفتن خطا باشد ب غ و لفظ مادوان اصلی ندارد

ف ماشہ بمعنی دوازدہم حصۂ تولہ است عوام ماسہ بسین
مہملہ گویند خطا کنند ش ر —

ع مالایعنی بمعنی انچہ کہ مراد ندارد کسے از و و در عام
وخاص صرف لایعنے مستعمل است غ

عف مالگذار بمعنے زمیندار و کسیکہ زر سالانہ یعنے باج زمین
ادا کند اولے انکہ بزاء معجمہ نوشتہ شود بحث آن
در تشریح لفظ گزاردن گذشت غ —

ع ماشطہ بکسر شین معجمہ بمعنے زنیکہ موی سر زنان
را شانہ میکردہ باشد و عروس را آرائش کند و آنرا
مشاطہ نیز گویند ماخوذ از مشط بالکسر کہ بمعنی شانہ
است غ ر

ع مبیہی صاحب غیاث گفتہ بہ تقدیم بای موحدہ بر یای
تحتانے پیدا کنندۂ قوت باہ بدون یای تحتانی و تشدید

ہا غلط است از مزیل بدانکہ مبیہی منسوب است بمبیہ کہ
صیغہ اسم فاعل است بروزن مصور از باب تفعیل
ماخوذ از باہ بحذف یای تحتانے مکسور بقانونے کہ بیفتد
یای مکسور مشدد کہ ماقبل او حرف صحیح باشد در وقت نسبت
چون سیدی و مہیمی گویم مبیہ بتقدیم بای موحدہ بر یای
تحتانی بہ تشدید مکسور پیدا کنندۂ قوت باہ و اطبا مبہی
گویند بقلب و تقدیم ہا بر یا چون لفظ عام است فصیح
باشد چنانکہ بر واقفان تصریف پوشیدہ نیست و تخطیہ
صاحب غیاث خطا است —

ع ماحضر صاحب غیاث گفتہ بفتح حای مہملہ و فتح ضاد
معجمہ انچہ حاضر شدہ در فارسیان اسم طعام قلیل بے
تکلف کہ موجود و حاضر باشد لہذا بہ لحاظ اسمیت یای
تنکیر در آخر آوردہ ماحضری گویند والا یای تنکیر در آخر
فعل ماضی چہ معنی دارد بخلاف لفظ مادام کہ از جہت مای
مصدریہ اسمی شدہ است برلے تعیین وقت چیزے

برای چیزے چون اسمیت غالب شده یاءِ تنکیر دران
آوردن خطا است از بهار عجم و مصطلحات و خیابان گویم
چون از معنی خود منقول شد و حکم اسم گرفت الحاق یاءِ
تنکیر چنانکه متعارف است صحیح باشد۔

ع متصدع بکسر دال مهمله دردسر یابنده و این لفظ
بجاے مصدع بکسر دال که بمعنی دردسر دهنده است
آوردن خطا است چنانچه بعضے در انشاء نویسند که
متصدع خدمت میشوم درینصورت مصدع باید نوشت غ

ع مدت عدت بکسر عین مهمله و تشدید دال مفتوح
ایام بعد طلاق که دران عرصه زن شوهر نکند براے
مطلقه ۳ حیض یا ۳ ماه و براے بیوه چهار ماه و ده روز
و عدت زنان حامله تا وضع حمل غ

ع متدین بفتح دال مهمله و کسر یاءِ تحتانی مشدد بمعنی
دیندار و دیانت دار باشد غ

ع متن بفتح میم و سکون تاءِ فوقانی بمعنی پشت و بمعنی

استوار و در عرف کتاب قلیل اللفظ کثیر المعنی را گویند
که شرح و حاشیهٔ کتاب دیگر نباشد بمعانی مذکور بفتحتین
خواندن خطا است مگر متن بفتحتین در فارسے صیغه نهی
است از تنیدن - غ -

ت متلاشی بکسر شین معجمه پریشان و خراب و معدوم
درین صورت ماخوذ است از لاشی و این قسم اشتقاق
از مرکبات بسیار آمده و آنچه در مردم متلاشی بمعنی تلاشی
و تلاش کننده مشهور است محض غلط چراکه تلاش لفظ
ترکی است و از الفاظ ترکی و فارسے بطور عربے
اشتقاق کردن خطا است اگرچه بندرت بعضے
فارسیان کرده اند الناذر کالمعدوم غ -

ع متغاثی فریاد خواه که زبان زد بعضے مردم می شود محض
غلط است چراکه این را از ثلاثی مزید ناقص میدانند
صحیح بجاے آن مستغیث است بمعنی داد خواه غ

ع مثل بالکسر بمعنی مانند و بفتحتین مانند و وصف حال و

داستان وقصهٔ که مشهور شده باشد وحکایتے که
برائے ایضاح مطالب آرند ودفع نوکری ومقام
استادن هم باشد بعض ناواقفان مسل بسین مهمله
نویسند صحیح نباشد غ ش بهار —

ع مدعی به ومدعی بها بمعنی آنچه در دعوے خواهند
صیغه اسم مفعول است ومدعو ومدعوه بدین معنے
خطا باشد کما لایخفی علے صاحب علم التصریف —

ت مچلکا لفظ ترکی است بمعنی عهدنامهٔ مجرمان کسانیکه
این لفظ را هندی دانسته در آخر این لفظ بجای الف
هاء مختفی نویسند خطا کنند غ

ع مرسوله بمعنے فرستاده شده غلط است وبجاے
آن صحیح مرسله است بفتح سین زیرا که این از مصدر
ارسال آمده است نه از رسالت از مزیل غ

ع مرتشی بمعنی رشوت ستاننده وراشی بمعنی رشوت
دهنده عوام الناس بجای راشی مرتشی گویند محض غلط است

غ م ش

ع مرتهن بضم میم وفتح فوقانی وبکسر ها گرو گیرنده وراهن
گرو دهنده ومرهون بمعنی گرو کرده شده صیغه مفعول
است بعض ناواقفان فرق درین نمی کنند غ —

ع مدهوش بواو معروف بر وزن مسرور لفظ عربی
است صیغه اسم مفعول بمعنی متحیر وسرگشته وحیران
وآنچه فارسیان این لفظ را بواو مجهول مست وبیهوش
می آرند نوعے از تفریس است غ ص م

ف مزیب بضم میم وفتح زاء معجمه وتشدید یاء تحتانی
مفتوح وباء موحده زیب داده شده واین لفظ صناعی
است ماخوذ از زیب که کلمهٔ فارسی از عالم مزلف ومشذر
وملبب — غ —

ع مزعفر بضم میم وفتح زاء معجمه وسکون عین مهمله وفتح
فاء زعفرانی وزرد رنگ ونوعے از پلاو شیرین که بزعفران
رنگ کنند عوام مظفر گویند غلط کنند غ ر —

ف **مزلف** بروزنِ منور معشوق صاحب زلف و این خطا
این تصرف فارسی زبانان متعرب که بطریق صیغهٔ عربی
آورده اند ماخوذ از زلف که لفظ فارسی است — غ

ع **مساحت** بکسر میم پیمودن زمین و بفتح میم خطا است
م غ -

ع **مُسَوَّدَه** بضم میم و سکون ثانی و فتح واو و تشدید
دال بمعنی سیاه و مجازاً بمعنی نوشته و آنچه اول سرسری
نوشته باشد تا بار دیگر آنرا بصفا و خوبے نویسند و این
لفظ ماخوذ از اسوداد است که بروزن افعلال است چراکه
هر لفظیکه دران معنی لون باشد اکثر از باب افعلال می آید
چنانکه احمرار و اخضرار و اصفرار و اسوداد و در کلام الله
مجید نیز لفظ مسوده از باب افعلال واقع شده آنچه که بعض
مسوده گویند بضم میم و فتح سین و تشدید واو خطا است
چراکه لفظ مسوده از باب تفعیل در کلام عرب مستعمل نشده
و آنچه بعضی بفتح میم و فتح سین و سکون واو گویند محض غلط

است و آنکه بعضے مسوده بروزن مفعله گویند آن نیز
غلط است — غ -

ف **مشک** بالضم و بالکسر هر دو طور صحیح است چراکه اهل
فارس بکسر میم و اهل ماوراء النهر بضم میم خوانند و مسک
بالکسر و سین مهمله معرب آن است غ

ع **مشتهی** بالضم و حرف سوم تاء فوقانے و هاء مکسور
خواهش کننده و آرزومند و به معنے اشتها پیدا کننده
غلط است چراکه این متعدی بیک مفعول است و برای
معنی اشتها پیدا کننده مُشَهّی صحیح است و مشهی بضم میم
و فتح شین و تشدید یاء مکسور صیغه اسم فاعل است متعدی
بدو مفعول بمعنی آرزو دهنده یعنے اشتها پیدا کننده
است غ -

ع **مصالح** بمعنے چیزها که بدان اصلاح چیزها دهند
بعضے ناواقفان مساله بسین مهمله نویسند خطا کنند
غ رشـ -

ع مصری منسوب بمصر دانچه که مردم نبات را مصری گویند غلط
نگر بوجهے جائز هم میگردد که سابق در ملک عرب نبات
بهتر سواے مصر از هند وغیره نمی رسید لهذا باین اسم
مسمی گشت - غ -

ع مشارٌالیه بضم میم وتنوین وضمه براء مهمله کنایه
از معتبر وترجمهٔ این لفظ اشارت کرده شده بسوی
او یعنی انگشت نما عوام به تنوین را والف نویسند
خطا کنند غ ش ر -

ف مرغن بسیار روغن وار محاورهٔ اهل لسان نیست اگر
بجایش روغنی وروغندار گفته شود درست آید چراکه
این لفظ فارسی است ولفظ مرغن در هیچ لغت یافته نشد

ف مشقاب بجاے موشقاب گویند درست نباشد
بمعنی رکابی ب ر ش

ع معزی الیهٔ بفتح میم وسکون عین مهمله وکسر زاء معجمه
ویاء تحتانی بمعنی منسوب الیه وبضم میم وتشدید زاء معجمه و

بدون یاء تحتانی غلط است چه معزی بروزن مرضی صیغه
اسم مفعول است از عزی یعزی غ -

ع مسمّی بضم میم اول وفتح سین مهمله وتشدید میم دوم والف
بصورت یا است بمعنی مرد نام نهاده شده وموسوم انچه
عوام بکسر میم دوم ویاء معروف خوانند خطا کنند و
جمع مسمی مسمون ومسمین آید ومونث این مسماة واحد است
وجمع آن مسمیات آید چنانکه بر صاحب تعریف مستور نیست

ع مغشوش بهر دو شین معجمه خیانت کرده شده
وآمیزش کرده شده وهر چیزیکه غیر خالص باشد کسانیکه
این لفظ را مکشوش بکاف عربی ویا فارسی گویند
غلط کنند غ م

ع ی مقناطیس بالکسر سنگ آهن ربا که بهندی چمک گویند
بضم جیم فارسی وتشدید میم مفتوح ودر رساله معربات
نوشته که مقناطیس معرب مکناطیس است غ -

ع معیار بالکسر ترازوی زر سنج وسنگ محک ومعار بدون یا

بے اصل — غ شمس

ع مرہم معرب ملہم یا ملغم بغین معجمہ بالفتح دوائی است مرکب براے جراحت وآبلہ ہا بکار برند وعوام ملم گویند خطا کنند ت شش بہار

ھ مقیش بروزن مشوش تار ہاے نقرہ کہ آنرا پہن کردہ باشند از بہار عجم وصاحب غیاث گفتہ این صیغہ اسم مفعول است از باب تفعیل ماخوذ از قیش چون لفظ قیش در قاموس وصراح ومنتخب وغیرہا یافتہ نشد ظاہر الفظ عربی نیست وفارسی ہم نباشد چراکہ قاف در فارسے نیاید غالباً قیش معرب کہیس باشد کہ لفظ ہندے است بمعنی موی سر وتعریب از لغط ہندی بسیار آمدہ است چنانکہ قرنفل معرب کرن پہل واطریفل معرب تری پہل حالا بعضی بے پروایان ہند بر تار ہاے نقرہ کہ بریدہ باشند اطلاق مقیش کنند اگرچہ این لفظ شہرت دارد درست نباشد غ

ع مربی بضم میم وفتح را وتشدید باء موحدہ مفتوح ودر آخر الف بصورت یا تربیت کردہ شدہ وپروردہ شدہ وانچہ از قسم میوہ در قوام قند یا شکر پرورند صاحب شمس این لفظ آخر بالف نوشتہ وصاحب شکیبہا نوشتہ ہر دو راہ خطا پیمودند — غ ر

ع مامور بمعنی حکم کردہ شدہ وبمعنی مقرر کردہ شدہ صیغہ مفعول است مثلاً فلان برآن خدمت مامور است صحیح ودرست باشد وانچہ بعض عوام معمور کہ بمعنی آباد کردہ شدہ ومزروع باشد بجای مامور استعمال کنند غلط محض است رشش —

ع مقنعہ بالکسر چادر باریک کہ بکعرض باشد بعض عوام بدون عین مہلہ بفتح میم خوانند خطا کنند غ م

ع مکتب خانہ غلط صریح مکتب صحیح باشد حاجت خانہ ندارد چہ مکتب صیغہ اسم ظرف است اگرچہ بعضی استادان درکلام خود ہا آوردہ اند مگر اولے ہمین است کہ ازین قسم

الفاظ اجتناب نمایند غ م بہار

ع متصدی بمعنی کاردان مال و کارگزار مال کسانیکہ بدون اظہار تاء فوقانے مصدی گویند خطا کنند اگر مصدی بتشدید دال و صاد گویند درست باشد چنانکہ برابراب تصریف مستور نیست غ شمس م

ع ملمع روشن کردہ شدہ و درخشان کردہ شدہ و انچہ بورق طلا روشن کنند عوام این لفظ را ملمہ گویند خطا کنند - غ

ع ملازم بضم میم و کسر زاء معجمہ ہمیشہ باشندہ بجاے یا نزد کسے بمناسبت ہمین معنی نوکر را گویند مگر مردم ناواقف درین لفظ بجای زا ذال نویسند خطا کنند غ م رشش -

ع متعہ بالضم بمعنے زنے را کہ بہ تعین ایام باو مباشرت کنند و بعد بگذارند و متعہ انچہ در عوام بالکسر شہرت دارد غلط است - زشش -

ع منشأ بفتح میم و سکون نون و فتح شین معجمہ و بعدہ ہمزہ بصورت الف و انچہ کہ مردم بعد الف کہ در حقیقت ہمزہ است ہمزۂ دیگر نویسند خطا است و اگر نویسند بالاے الف باید نوشت بجہت اشارۂ این معنی کہ این الف نیست ہمزہ است بمعنی جاے پیدا شدن و جاے بودن مگر در عرف بمعنی سبب مستعمل میشود - غ -

ع منقی بضم میم و فتح نون و تشدید قاف مفتوح و در آخر الف بصورت یا پاک کردہ شدہ و صاف کردہ شدہ چنانچہ مویز منقی و آملۂ منقی مویز میوۂ معروف است کہ در دوا بکار آید و منقی صفت آن است یعنی مویز یکہ آنرا از تخمش پاک و صاف کردہ باشند و بعض مردم کہ مویز را منقی گویند و از لفظ مویز غافل میشوند غلط عظیم است - غ -

ف مستمند بالضم حاجتمند و غمگین فردوسے گوید بیت
چنین است کار سپہر بلند + گہے شاد دارد گہے مستمند

عوام معنی این لفظ آرزومند گویند خطا کنند شمس۔

ع منصب بفتح میم وکسر صاد مهمله جاے برپا شدن ومجازاً بمعنی رتبه وعهدهٔ جلیل القدر که برای امرا از حضور بادشاه هندوستان مقرر گردد وبفتح صاد خطا است غ

ع منبت بفتح میم وسکون نون وکسر موحده جای روئیدن وبالضم میم وفتح نون وفتح موحده مشدده رویانیده شده و باصطلاح نقاشان ومعماران نقشی که از زمین خود اندکے بلند باشد چنانکه نقش سکه بر روپیه مردم عام در املاء این لفظ اختلاف دارند بنابرین نوشته شد ۔غ

ع منذلک بالکسر در لغت بمعنی از انجمله ودر اصطلاح اهل دفتر خرج را گویند عوام بضاد معجمه نویسند خطا کنند غ۔

ع مواشی بفتح جمع ماشیه که بمعنی ستور راه رونده و اطلاق این لفظ برمطلق چهار پایهای بارکش نمایند ومواشی با ماله از مواشی درست باشد آنچه بعضی مویشی درست گویند خود خطا کنند ص غ ش۔

ع مستتر بالضم وتاء فوقانی اول مفتوح وفوقانی دوم مکسور پنهان ودر پرده شونده این لفظ بفتح تاء فوقانی دوم خطا است چراکه استتار بمعنی در پرده شدن لازم نه متعدی وظاهر است که صیغه اسم مفعول از لازم نمی آید۔ غ۔

ع مستدعی بکسر عین مهمله درخواست کننده ومستدعی بالضم وبالف مقصوره درخواسته شده اکثر فارسی دان تمیز درین هر دو ندارند غ شمس

ف مششدر بر وزن معصفر متحیر ماخوذ از ششدر واین تراشیدهٔ فارسے زبانان عربی دان است ششدر بدون زیادت میم صحیح باشد چراکه این در اصل فارسی است ۔غ۔

ع مشجر بالضم وفتح شین وتشدید جیم مفتوح چیزیکه صورت درخت داشته باشد وپارچه ریشمین که منقش باشد عوام موسی زر گویند بے اصل است شمس ش

ع منعدم بکسر دال نیست شونده و در خیابان نوشته
که بعضے گویند این لفظ غلط است و صحیح معدوم ظاہرا
ازان است که انفعال قبول فعل میخواہد و عدم چیزے
نیست که شئے آنرا قبول کند و صاحب مزیل الاغلاط نوشته
که انعدام لفظ غلط است چراکه باب انفعال مختص بعلاج
و تاثیر است مگر استعمال آن بسیار است غ و بجای
آن منتفی و معدوم درست باشد۔

ع مناره بفتح نشان که در راه از سنگ و خشت برپا
کنند و در اصل لغت بمعنی چراغپایه باشد ظاہرا وجه
تسمیه آن باشد که سابق برای راه یافتن مسافران
چراغے بر مناره می افروختند زیرا که در بلاد عرب
بهشتها میروند عوام اکثر این لفظ را بالکسر و بزیادت
یا بعد میم مے خوانند درست نباشد۔ غ

ع س موسیٰ در عربی استره که ازان موے سر تراشند
و نام پیغمبر معروف علیه السلام درینصورت لفظ موسیٰ

مرکب است از مو و سا در زبان سریانی اول بمعنی
تابوت و ثانی بمعنی آب است چون ایشان را فرعون
از دریاے نیل در تابوت یافته بود لهذا باین اسم مسمی
شدند م غ

ع موتی بالفتح و تاء فوقانی مفتوح مردگان و این
جمع میت است آنچه موتی بجاے میت مشهور وارد
غلط است غ۔

ف موش خرما جانورے است که بهندی گلہرے
گویند و در عربی فار التمر گویند۔ غ ص

ع موز بالفتح و زاء معجمه بر وزن جوز درخت کیله که
میوهٔ معروف است مردم این لفظ را ہندی دانند
چنان نیست و هم در عربی طلح گویند غ ر ب ش

ف مویز بفتح و یاء معروف قسمی است کلان از انگور که
خشک کرده نگاه دارند مردم عام انرا منقی گویند غلط
است و بهندی داکه نامند و در عربی زبیب گویند غ

ف مورچال و مورچل بواو مجهول و جیم فارسی مفتوح
سغاکے را گویند که بجهت گرفتن قلعها در اطراف آن
کنند و اهل این دیار آنرا مورچا گویند خطا کنند
ب غ بهار

ع مومی الیه لفظ مومی بضم میم و واو معروف و فتح میم
دوم بر وزن موسی صیغه اسم مفعول است از ایما
پس معنی مومی الیه ایما و اشاره کرده شده بسوی او و
کسانیکه بواو مجهول و بکسر میم ثانی و یاء معروف خوانند
خطا کنند از مزیل و دیگر کتب صرف غ ر

ع متبنی بالضم میم و فتح تاء و فتح باء موحده و نون مشدد
مفتوح و در آخر الف بصورت یا بفرزندی گرفته شده
یعنی شخصیکه او را کسی بفرزندی گرفته پرورده باشد
و تانیث این متبناة آید عوام تمیز در هر دو نمی کنند
و بعضی عوام مذکر را متمنا و مونث را متمنی گویند
غلط محض است چه متمنی بضم میم و فتح تاء و فتح میم و نون

مشدد و مفتوح و الف بصورت یا بمعنی آرزو کرده شده
و متمنی واحد است جمع آن متمنین و متمنون می آید و
متمناة مونث واحد است جمع متمنیات می آید کما لا یخفی

ف مورهی بضم رهگذر آب صحن خانه و این در فارسی و هندی
مشترک است چنانکه ملا جامی رحمة الله علیه گوید بیت
زنگی روی چو درد در رخ ٭ بینی همچو موری مطبخ غ ب شمس

ع مستثنی بالضم و تاء فوقانی مفتوح و سکون ثاء مثلثه
و فتح نون بیرون آورده شده و خاص کرده شده و
جدا کرده شد صیغه اسم مفعول است از استثنا و اصل او
ثنا بمعنی چیزی را ممتاز کردن و باصطلاح نحویان آنچیز یکه
بیرون کرده شده باشد از حکم ما قبل بقید الا بانچه در معنی
الا است از کنز و منتخب و غیر آن بعض فارسی دان نون
مستثنی را بکسر خوانند و همچنین مثنی را مثنی خوانند خطا کنند
و جمع مستثنی مستثنیات می آید غ شمس

ف مومیائی چیزی است سیاه رنگ و آن دو قسم باشد

یکی علمی دوم کانی علمی چنان باشد که طفلی سرخرو و سرخ مو گرفته پرورش مینمایند چون عمرش بسی سال رسد کندوی سنگین راست کنند و آن کند درانه شهد وادویه پر کنند و آن جوان را دران کنند و استاده کرده بند نموده تاریخش بران می نگارند چون یک صد و بست سال منقضی گردد آنرا می کشایند هرچه ازان شهد وآدمی دران کنند و میماند همه مومیائی باشد برای اصلاح شکستگی هر عضو همان عضو آن شخص بکار برند و بعضی محققان چنین نوشته که یا نام قریه است از مضافات پارس و قریب آن در کوه تالابی است بعد از سالی دران چشمه جوشش می آید بر کنارش و سومتی مانند موم منجمد میگردد مردمان حاکم انجا بر آن چشمه متعین اند و سومت را میگیرند و آنرا بآن قریه نسبت کرده مومیائی نامند از مدار و کشف و نیز صاحب کشف نوشته که بر در آن چشمه غربالی از مس وصل کنند و بعد از سال غربال را بر میدارند و

دران چند درهم مومیائی یابند و صاحب برهان و رشیدی نوشته که در اصل موم آیین بود بسبب آنکه چون از کان بر می آرند مانند موم نرم باشد از کثرت استعمال تغییر داده مومیائی گفتند غ بهار ھ

ع **مستنبطات** بضم میم و سکون سین و فتح فوقانی و سکون نون و فتح موحده و طاء مهمله و فوقانی جاهای بیرون آوردن چیزی و بیرون آورده شده ها این جمع مستنبط است که اسم ظرف و اسم مفعول است از استنباط و این ماخوذ از نبط که بمعنی آب بر آمدن از زمین و چاه است از صراح انچه بجای مستنبطات مستنباط نویسند خطا کنند غ م

س ی **موسیقی** نام علم سرود و این لغت سریانی است گاهی بحذف چهارم که یاء تحتانی باشد استعمال کنند و موسقی گویند از بهار عجم و مصطلحات و در زبان یونانی بمعنی لحن است بدانکه ابتدای موسیقی بقول فخرالدین رازی

از حکیم فیثاغورس تلمیذ سلیمان علیه السلام ونزد بعضی
ازحضرت داؤد علیه السلام وبعضی گویند که ققنس نام
مرغیست از آوازش حکما استخراج علم موسیقی کرده
اند — غ —

ع مهمیز بالکسر ومیم ثانی نیز مکسور ویاء مجهول وزاء
معجمه میخ آهنی که بر پاشنهٔ موزهٔ سواران باشد
واین در اصل مهماز بود بقاعده اماله الف را بیا بدل کرده اند
ودر عوام ممیز که شهرت گرفته غلط محض است غ

ف مرزائی نام لباس معروف ودر لغت شکسپیر این لفظ فارسی
نوشته ودر لغات دیگر یافته نشد شاید مرزائی ایجاد
کسی میرزا شده باشد — ش

ف مهربانی بمعنی شفقت آنچه مردم مهربانگی گویند ظاهرا
صحیح نباشد لیکن بعد تامل معلوم می شود اگر در مهربانه
یای مصدری لاحق کنند درست می تواند شد چنانچه
بنامی و بدنامگی — غ رساله —

ف میرزا بیاء معروف پیشتر از القاب شهزادگان بود
حالا بر سردار زادگان استعمال کنند ودر ایران بر
سادات اطلاق نمایند غالباً در اصل امیرزا بود که الف آن
از کثرت استعمال حذف شده چنانچه در بوجهل وبولهب
معنی ترکیبی آن امیرزاده باشد برین تقدیر مرزا بحذف
تحتانی چنانکه مشهور است درست نباشد غ —

ع میسر بضم میم وفتح یاء وتشدید سین مهمله مفتوح آسان
کرده شده اسم مفعول از تیسیر ماخوذ از یسر بالضم
که بمعنی آسانی است وکسانیکه باین معنی بفتح میم گویند
غلط کنند — غ —

ف میل بالکسر بمعنی آنچه که بدان سرمه در چشم کشند
ومنار که بجهت علامت فرسنگ در راه سازند وبمعنی
کروه ومجازاً مسافت را نیز میل گویند — غ —

ع منجنیق بالفتح وبالکسر آله حرب است که از ان سنگ
می اندازند معرب من چه نیک یعنی من چه خوب هستم

و آنرا فلاخن گویند و این لفظ مونث سماعی است شمس

ع مشائخ بفتح میم وکسر همزه که حرف چهارم است پیران این
جمع شیخ است خلاف القیاس از منتخب و غیر آن و نیز
بجاے دیگر در منتخب نوشته که مشائخ جمع مشیخه است
و مشیخه جمع شیخ است پس ازین ثابت شد که مشائخ جمع
الجمع شیخ است عجب که در عرف مشائخ را بر شخص واحد
اطلاق کنند و برای جمع الف و نون زائد کرده مشائخان
گویند غ وصاحب قاموس نیز مشائخ را جمع شیخ
گفته — م —

ع مشروع صیغه اسم مفعول بمعنی آغاز کرده شده
و چیزیکه از روے شرع درست باشد و جامهٔ است
ابریشمی که تارش فتل باشد و پودش ریشم ازین جهت
مشروع نامند که استعمالش برای مرد درست باشد
عوام بدون عین مشرو گویند خطا کنند — ش

ع مخدوم بمعنی سردار و در صراح نوشته انکه اورا

خادم پری باشد عوام مخدوم گویند خطا کنند ش

ع معاف بضم میم در اصل معافی بود بر وزن منادی صیغه
اسم مفعول از باب مفاعله که مصدرش معافات است
بر وزن مناجات ماخوذ از عفو پس در استعمال فارسیان
الف از آخر معافی که مقلوب است از یا ساقط شده
چنانچه در لفظ صاف که در اصل صافی بود صیغه اسم فاعل
در استعمال فارسی یا از آخر آن افتاد چنانکه از متعال که در
اصل متعالی بود یا از آخر آن در حالت وقف ساقط شد
پس معاف بفتح میم چنانکه شهرت دارد غلط است غ —

ع معلق بضم میم و فتح لام بمعنی آویخته و آنچه در عوام علق
که شهرت دارد غلط محض است غ م ص

ع مرهوب صیغه اسم مفعول از رهب درست نباشد
چراکه رهب بالضم ترسیدن لازم است و صیغه مفعول از
لازم درست نباشد بجای آن مرعوب بمعنی ترسیده صحیح باشد
از رعب که بمعنی ترسانیدن است چنانکه در صراح غ

ع **مفتول** پیچیده تار تافته خواه از ابریشم خواه از کلابتون باشد مقتول بقاف بجای فا و کهتول بکاف تازی مخلوط الها غلط هندیان است غ۔

ع **مقبره** بفتح میم و سکون قاف و فتح و ضم بای موحده گور مرده عوام مغبره۔ غین معجمه بجای قاف استعمال کنند خطا کنند غ ص۔

ع **مغفر** بالکسر کلاه آهنی که روز جنگ پوشند مردم بالفتح خوانند خطا کنند۔ بهار۔

ه **ملیبار** بر وزن خریدار نام ولایتے بر کناره دریای عمان که زنان مردم انجا هر یک ده شوهر زیاده می کنند و فرزندے که بهم رسد بعد از یک سال همه یک جا شوند و هر یک چیزے بدست گیرد و آن طفل را بطلبد بجانب هر کدام که مرتبه اول میل کند آن طفل او را باشد و تربیت و پرورش او بر ذمهٔ او بود میر خسرو گوید ے به بی نیازی او کعبه چون خرابات است ٭ و ز آفرینش او مکه

چون ملیبار است ٭ عوام این لفظ را ملیوار گویند صحیح ملیبار است بهار

ع **منزل** بمعنے جای نزول است درینمقام اقتران لفظ گاه باوی بیکار می نمایند مگر استادان در کلام خود بسته اند چنانچه خواجه شیراز گوید ے کس ندانست که منزلگهِ معشوق کجا است ٭ اینقدر هست که بانگ جرسے می آید ٭ بهار۔

ف **مردم** یک شخص واحد را گویند از آدمی و ترجمه انسان است و مردمان جمع آن است و مردمک تصغیر آن عوام مردم را جمع دانند خطا کنند ب ش ر

ع **مسواک** که در هند دتون گویند عوام لفظ مسواک را هندی دانند چنان نیست نفائس

ع **منهی** انچه از ان باز داشته شده عوام بجای آن مناهی گویند خطا کنند۔

ف **مبرسم** غلط بجای آن صاحب برسام چه این

لفظ فارسے است بطور عربی اشتقاق ازان
درست نیست برسام بروزن سرسام نام علتی است
وآن ورمی باشد حار که در سینه مردم بهم رسد چه بر
بمعنی سینه وسام به معنی ورم ب

ع مرفه الحال بمعنے خوشحال عوام مرفع الحال گویند
خطا کنند رساله—

ف مردہا غلط ومیرده صحیح بمعنی رئیس ده رساله

ف مرسم غلط بجای آن صاحب سرسام صحیح چه
اشتقاق اسم مفعول ازان در کلام فصیح نیامده اگرچه
بعضے استعمال کرده اند بمعنی مرضے است معروف واین
لفظ مرکب است از سر بمعنی راس وسام بمعنی ورم غ رساله

ع مسلوک بجاے سلوک کننده استعمال کردن خطا
است چه از سلوک بروزن مسلوک اشتقاق کردن
ومعنی اسم فاعل گرفتن خطا است رساله—

ع مصطکی بضم میم وسکون صاد وفتح طا وکاف—

عربی مفتوح ودر آخر الف بصورت یا صمغی است
زرد رنگ مگر بیا شهرت گرفته انچه درعوام بفتح اول
وکسر کاف شهرت دارد غلط است غ—

ع مصون بفتح میم وضم صاد وسکون واو بروزن
مقول بمعنے نگاهداشته شده ومحفوظ وکسانیکه بزیادت
همزه میان صاد و واو مصئون نویسند وخوانند هم درست
باشد زیراکه در اسم مفعول اجوف واوی ویائی تعلیل
وتصحیح هر دو آمده است و واو مضموم در وسط همزه میشود ع

ع مع بفتح میم وفتح عین مهمله بمعنے باکه لفظی است بمعنی
همراهی واسم جامد است از اسماء لازم الاضافت وانچه
بعضے مردم بجای مع معه بزیادت ها نویسند خطا است
مگر انکه انرا ضمیر مذکر واحد دانند وبضم خوانند یا بوقف
مظهر خوانند نه مختفی غ رساله—

ف مغروته غلط است چراکه این مصدر فارسی است
از غارتیدن چگونه مثل عربی صیغه مفعول گردد اگر

بجاے آن منهبه ومغاره گفته شود درست باشد رسالہ

غ مالیده معنی معروف صحیح است وملیده غلط عوام رسالہ

ع مبرهن بضم میم وفتح موحده وسکون راء مهمله وفتح ها

به حجة هاے روشن ودلائل قاطع ثابت کرده شده عوام

این لفظ بضم اول وسکون دوم وفتح سوم خوانند خطا کنند غ م

ع مدمّغ بمعنی مغرور ومتکبر زبانزد عوام است غلط محض

صحیح مدموغ ودمیغ آید از مزیل الاغلاط —

ع متمرد بکسر راء مهمله بروزن متولد بمعنے سرکش ونافرمان

وبعنی انچه عوام متمردی بتاء ثقیله گویند خطا کنند غ

ع محرم بضم اول وفتح حا وراء مهمله مشدد مفتوح به

صیغه اسم مفعول حرام کرده شده وحرام داشته شده

ونام ماه چون درین ماه در ایام جاهلیت قتال بر مردم حرام

بوده است لهذا ماه مذکور باین اسم مسمّی گردید — غ

ع مشئوم بفتح میم وسکون شین وهمزه وسکون واو

بروزن مقسوم بمعنی منحوس صحیح است چه این صیغه اسم مفعول

است از شام یشام شوما که مهموز العین باشد ومشوم

بروزن مقول نیز جائز است وانچه در عوام شهرت

یافته که میشوم است بفتح میم وسکون یاء تحتانی وضم شین

وسکون واو این نیز غلط است چنانکه صاحب ضو در

تعریف کلمه باین معنی اشارت نموده است وصاحب مزیل

الاغلاط نیز همین تحقیق کرده — غ

ع مصطفوی بدانکه این لفظ بزیادت واو خطا است

چراکه در لفظ مصطفے ومرتضی الف راکه خامس بود حذف

کرده یاء نسبت می آرند درینصورت مصطفی ومرتضی

هردو بیاء معروف صحیح بود ومرتضوی ومصطفوی

هردو بزیادت واو خطا باشد چنانکه باکثر مقام در کلام

خواص وعوام واقع است مگر چون در تصانیف ثقات

بسیار آمده است لهذا چندان محل تعرض نیست غ

ع مقعد بالفتح جاے نشستن ومجازاً محل مخصوص که دبر

باشد وبالکسر خطا است — غ —

ع موسم بفتح میم وسکون واو وکسر سین مهمله هنگام چیزی
ولفتح سین خطا است غ ودر صراح نوشته موسم
بمعنی جای گرد آمدن هنگام حج وغیر حج

ع مهار چوبی کوچک که در بینی اشتر کنند وریسمان
بدان بندند وبضم میم خطا است -غ-

ع معجون سرشته وخمیر کرده شده وباصطلاح اطبا
ادویه چند سائیده که بشهد یا قوام قند آمیخته باشد
عوام باجوم گویند خطا کنند غ-

ع مذکوری لفظ تازی است در هندوستان پیاده
را گویند که در محاکم وداوری کا بهابی عطا وجرائت
داوردار باشد وبمزد خدمت ارباب حاجت حاکم اورا
بچیزی دهاند در تازی اتروروتورور گویند این لفظ
در لغات معتبر بدین معنی یافته نشد اصطلاح هند است

ف میانه لفظ فارسی است در اصل وضع بمعنی وسط
ومتوسط وهم بمعنی جای کمر است که بعربی خصر وکشح

ووسط گویند ودر هندی بمعنی مرکب مخصوص هندی که متعارف
ومشهور است استعمال یابد وتحقیق این است که در هندوستان
نوعی از مرکب است که انسانی بران نشیند ودوتا وچهار تا و
شش تا مردم قصب آنرا بر دوش گرفته میروند اگر این مرکوب
خردتر باشد که جز یک تن را گنجایش ندارد ڈولی نامند واگر
از وکلان باشد وتخته پوشش نبود در هندوستان میانه گویند
وگاهی این را پرده پوشش هم کنند اگر تخته پوشش باشد پالکی
وپینس نامند ودر دکهن همین تخته پوشش را میانه گویند وچون
این مرکوب تا کمر بردارنده آن میرسد وفروهشته می ماند یا
درمیان دو بردارنده باشد بدین اسم مخصوص شد ——

باب النون

ف **ناخدا** بمعنی ملاح در اصل ناوخدا بود واو را حذف کرده اند ـ ب غ

ف **نامراد** این لفظ غلط است وصحیح بے مراد از مزیل گمر از بهار عجم مستفاد می شود که اگر چه این لفظ خلاف قاعده لیکن چون نظائرش بسیار است جائز باشد چنانچه ناامید وناسپاس وغیره ـ غ ـ

ف **ناگوار** بضم کاف فارسے بدمزه وبد ذائقه وبه طبیعت ناخوش آینده وناهاضم وبفتح کاف فارسی خطا است ب غ ـ

ف **ناچار** لاعلاج ولابد وبالضرور وبمعنی عاجزی وبرای این معنی لاچار گفتن صحیح نباشد چراکه چار کلمه فارسے است مخفف چاره پس نفی آن بلفظ لا که کلمه عربی است درست نیست ـ غ

ف **ناتوان** بیطاقت واین خلاف قیاس است بیتوان باید

اگر گوئی مخفف ناتوانا است ظاهرا این قسم تخفیف درست نباشد چراکه الف که افادهٔ فاعلیت کند حذف نتوان کرد از چراغ هدایت وصاحب بهار عجم نوشته که این چند لفظ برعکس قاعده مستعمل است چنانکه ناانصاف وناامید وناسپاس ونامراد وناکام ـ غ ـ

ملیباری **نائت** بنون مفتوحه بالف رسیده ویاء مثناة تحتانی مفتوحه وتاء قرشت لقب جماعتے است از مسلمانان که در ولایت ملیبار که بر ساحل شرقی بحر عمان است توطن گزیدند گویند که اصل این لفظ هندی ملیباری است وبجای تاء قرشت تاء ثقیله هندی است ومردم ولایت ملیبار دو قسم اند کفار واهل اسلام کفار را پلا گویند ومسلمانان را نائٹ خوانند واصل این مسلمانان از قبائل مختلفه عرب است که قحطان عدنان وقضاعه باشند بعد از سنه یکصد وپنجاه هجری در عهد دولت عباسیه برسم تجارت وارد این ولایت شدند وبمکارم اخلاق ومحاسن شیم در دل کفار آن ولایت جای

بیدا کردند وبیشترے را بشرف اسلام هم مشرف کردند ویکی
از ملوک آن ولائت هم شرف اسلام دریافت وهجرت کرده
مفقود الخبر شد چنانچه هنوز مردم آن ولایت منتظر مقدم او هستند
چنانکه شیعه اثنا عشریه منتظر ظهور امام مهدی پسر امام حسن
عسکرے هستند وانچه غلام علی آزاد بلگرامی وشاه نواز خان
وزیر ناصر جنگ شهید مرحوم انار الله برهانه نوشته اند که ایشان
از قریش اند از خوف ظلم حجاج ابن یوسف حاکم عراقین گریخته
پناه باین ولایت گرفتند اصلے ندارد زیرا که خود ایشان هم
نوشته اند که آمدن این جماعت در ولائت ملیبار بعد از یکصد وپنجاه
هجرے است وحجاج ابن یوسف در دولت بنی امیه در سنه
هشتاد وچهار مرد وبعضے گویند که در اصل این لفظ نو
آمد است این هم اصلے ندارد زیرا که این لفظ فارسی با دلائت
ملیبار وقوم عرب تعلقے ندارد البته لغت اقلام هندوستان
فارسی است ودر ملیبار دفتر فارسی هیچ گاه نبوده وبعضے
دیگر گویند اصل این لفظ نوتی است به تغیرات نائت شد نوتی

که جمع آن نواتی است در قاموس بمعنی ملاح نوشته این هم اصلے
ندارد زیرا که اگرچه ایشان بمراکب بحری درین ولائت آمدند لیکن
اشراف وصنادید وتجار گرامی ونواخیذ کرام بودند این لفظ را
برخود چسرا اطلاق کردند ومردم آن ولایت را از کجا علم لغت
عربے حاصل شد وبجای تا، قرشت طا، مطبقه نوشتن دانایان
قاعده تعریب صحیح دانند واز همین جا است که جمع آن نوائط گفتند
ع **نداف** بالفتح وتشدید دال پنبه زننده یعنے حلاج در عوام
لدّاف که بلام شهرت دارد غلط محض است ت شمس
ع **نشأ** بفتح اول وسکون ثانی وهمزه اینکه بعد خط مستقیم خط
کج منحنی نویسند بیجا است اگر بالفرض نویسند بالای خط مستقیم
نویسند تا اشارت شود که خط مستقیم درینجا الف نیست بلکه همزه
است این لفظ را بروزن سرای گفتن غلط است وبصورت
پشه نوشتن هم خطا است بمعنی آفریدن وانو پیدا شدن و
مجازاً بمعنی جهان وعالم مستعمل ونشه بالفتح نون وشین معجمه مشدد
بروزن پشه بیهوشی وکندی حواس که از خوردن شراب و

ودبنگ وغیره پیدا شود س غ-

ف نشتر بکسر مخفف نیشتر آلت فصد کردن بالفتح غلط
است ب غ-

ع نشره بالضم هدیه که برای طفلان نویسند وبه معنی
تعویذ وافسون نیز آمده وبالفتح شادی ختم قرآن ودر برهان
بالفتح انچه باز عفران وشنگرف بروز مکتب نشینی بروی
تخته اطفال نویسند استعمال این لفظ در هند است م ص غ

ع نصرانی بالفتح عیسوی مذهب چراکه یکی از اسماء عیسی علیه السلام
ناصری است ازانکه مولد انجناب قریهٔ ناصره بوده است
از مضافات بیت المقدس در ولایت شام واین نسبت
بحذف الف است وزیادت الف ونون چنانکه در حقانی غ

ف ناشتا بکسر شین معجمه گرسنه بودن یعنی نهار
ماندن از بامداد که چیزی نخورده باشد ومجازاً بمعنی طعام
صبح انچه مردم در آخر لفظ بجای الف هاے مختفی آرند
درست نباشد ب-

ف نوشادر بفتح اول وضم خامس که دال باشد وسکون
رار قرشت داروئی است کانی که بیشتر سفیدگران کار
فرمایند ومعدن آن کوهے است در نواحی سمرقند عوام
بجاے آن نوساگر گویند غلط محض است ت غ شمس رشش

ف نخچیر بالفتح وجیم فارسی شکار کردن وشکار کرده شده
وجانور صحرای مثل آهو وغیره وشکارگاه وبجیم عربی خطاست غ

ع نذر صاحب غیاث گفته بفتح نون وسکون ذال معجمه
پیمان وانچه برخود واجب گردانند مثل روزه وصدقه
براے خدایتعالی وطعام فاتحه روح بزرگان وانچه از نقد
وجنس پیش امرا وسلاطین گذرانیده ملاقات کنند وبفتح
اول وضم ثانی حیران وترسان وبضمتین ترس وبیم از مدار
وکشف ولطائف وصراح انتهی گویم نذر بمعنی عهد وپیمان
ودر اصطلاح فقها عهد وپیمان بستن با خدا برای اداے
عبادت مقصوده مالی باشد یا بدنی چون صوم وصلوة و
صدقه پس نذر طهارت ووضو وغسل حقیقے ندارد ونذر

مشروط را در ہندی منّت گویند چنانکه گویند اگر نوکر
شدم چہار رکعت نماز خواہم خواند یا صد روپیه به فقرا و
مساکین خواہم بخشید و ثواب عبادت مالی و بدنی را که به
بزرگان و موتی بخشند نذر گفتن اصلی ندارد و ہمچنین ہدیه
راکه بخدمت بزرگان و سلاطین و امرا از زر و سیم و دیگر اشیاء
نفیسه گذرانند نذر گفتن چنانکه در ہندوستان متعارف
است شاید و باین ہر دو معنی اگر نظر بظاء معجمه گویند و
نویسند می تواند شد زیرا که نظر بمعنے دیدن و مہربانی آمده
است گویا که گذرانندهٔ این ہدیه که بخدمت امرا و ملوک میگذارند
بنظر ایشان می در آرد و مزد عنایت و مہربانی با ایشان
میدہد پس استعمال نظر درین مقام از باب تعظیم بزرگان
و سلاطین است بدین صورت نظرانه بمعنے چیزیکه لائق
نظر بزرگان و ملوک باشد و یا لایق مہربانی و عنایت ایشان
باشد خواہد بود ——

ت ف نشخوار بضم اول و خاء معجمه بر وزن دشوار انچه گاو و شتر

و گوسپند خورده خود را باز از معده بدہن آورده بخایند و فرو
برند بہندی جگال گویند ب غ —

ع نشو نما پیدا شدن و گاہی بمعنی روئیدن و بالیدن است
این ہر دو لفظ بفتح نون است و کسانیکه لفظ نما را بضم نون
خوانند خطا کنند غ —

ع نوّاب بالفتح و تشدید واو بسیار نیابت کننده و نائب
بادشاه و بالضم و تشدید نیابت کنندگان جمع نائب
غ م شمس —

ع نظام الدین اولیا خان آرزو علیه الرحمة در جای نوشته
است که غالبًا لقب ایشان نظام الاولیا است مردم ہند
نظام الدین اولیا گویند و اطلاق اولیا که جمع ولی است بر یک فرد
کنند غ —

ع نعناع و نعنع صاحب غیاث گفته بالفتح و در آخر عین
مہمله پودینه انتہی گویم نعناع و نعنع نباتے است مخصوص
عرب بہند و عجم وجود ندارد و شبیه است به فودنج و غیر فودنج

چنانکه در مخزن ودیگر کتب طب مسطور است پس تفسیر آن به
بودینه کردن راه خطا پیمودن است چنانچه در صراح وغیاث

ع نفر بفتحتین گروه مردم از سه تا ده فارسیان بریکیکس
اطلاق کنند و به معنی چاکر هم آمده م غ۔

ع نقص بالفتح وصاد مهمله کمی وکم شدن وکم کردن وبالضم چنانکه
مشهور شده خطا است ص م غ

ع نقاط بکسر اول صحیح جمع نقطه وبضم نون محض خطا است
چراکه وزن فعال بضم از اوزان جمع نیست م غ۔

ع نقل صاحب غیاث گفته بالفتح وسکون قاف از جای بجای
بردن واز جای بجای رفتن از لطائف ومنتخب ودر
بحر الجواهر ومنتخب نوشته که انچه بعد شراب از قسم ترش و
تمکین وکباب وغیره خورند آنرا نقل بضم اول گویند ودر قاموس
ومزیل نوشته که باین معنی بفتح اول صحیح است وبضم چنانکه
مشهور شده غلط است ودر صراح نوشته که نقل بالفتح
از جاے بردن وبالضم ما ینتقل به علی الشراب۔

ع نسخه بالضم نوشته شده وعوام نخسه گویند غلط عظیم
است شمس غ

ع نقاوه بضم نون برگزیده وخلاصه وبفتح غلط است ص
م ـ غ۔

ع نقصانی بمعنی نقصان درین لفظ یاء تحتانے در آخر
زاید است غ

ع نکهت بفتح اول وسکون کاف عربے بوی خوش و
بوی دهان وبکاف فارسی محض غلط چراکه کاف فارسی
در الفاظ عربے نمی آید ودر آخر کلمه تاء فوقانی ماقبل مفتوح
در فارسی نمی آید ویا شاید که نوعے از تفریس گفته شود م
ص غ۔

ع نکات بکسر جمع نکته وبضم محض خطا چراکه وزن فعال
بضم از اوزان جمع نیست م غ۔

ف نگ بالفتح وکاف فارسے مخفف نگینه مردم این لفظ
را هندی دانند چنان نیست ـ غ۔

ف ناپکار غلط عوام است نابکار صحیح است بمعنی معروف رش

غ نخاس بفتح نون وتشدید خاء معجمه وسین مهمله بازاری
که دران غلامان واسپان ودیگر حیوانات فروخته شوند و
نخاس باین معنی مجاز است چه تخفیف سوق النخاسین باشد
زیراکه نخاس صیغه نسبت است بمعنی برده فروش وبهائم
فروش ماخوذ از نخس که بمعنی سر انگشتان بکسی فشردن است
چون معمول بهائم فروشان است که برای دریافت فربهی و
لاغری ودریافت دیگر عیوب در جسم حیوانات جابجا سر انگشتان
می خلانند ومی افشرند لهذا نخاس گفتند عوام نقاس گویند
خطا کنند غ -

ف نوار بضم وبفتح اول چیزے باشد بطور رسن که بدان
چارپائی بافند وبر خیمه دوزند وبکسر خطا است مردم ناواقف
این لفظ را هندی دانند چنان نیست - غ -

غف نهار بفتح اول کسیکه از بامداد چیزے نخورده باشد دراصل
ناآهار بود چه آهار بمعنی خورش است ودر عربی بمعنی روز ونهارے

کنایه از طعام صبح ودر عرف نوعے از شوربای گوشت که
بوقت صبح خورند این لفظ بدون الف خواندن درست نباشد
غ ب -

ف نیاز بکسر حاجت وتحفه درویشان وبمعنی دوست وسیل و
خواهش ومحبت آنچه بالفتح مشهور است درست نباشد بغ

ف نمشک بروزن سرشک شیر را گویند که از پستان
گوسپند وگاو بردوغ وماست بدوشند وبمعنی قیماق شیر خام
ومسکه هم آمده است ودر عام وخاص لفظ نمش بدون کاف
شهرت دارد محض غلط است ب ر -

ف نماشام این در عوام شهرت دارد غلط است دراصل
نیمه شام صحیح باشد ش -

ف نیرو بالکسر ویاء مجهول وواو زور وقوت از غیاث مولف
گوید آنچه برای تقویت کشت از مزارعان سرگین وپشک
در زمین میریزند آنرا در عام وخاص این بلاد نیرو گویند
دراصل ابر ولفظ تلنگی است اگر بجایش لفظ نیرو نوشته

دخوانده آید خیلے مربوط ددرست باشد چونکه نیر و قریب
المخرج است و معنی مراد همین دارد در عربی سماد گویند
و بهندے کهات لیس ایجاد نیر و را اگر منصفان پسند نمایند
فبها و الا معذور دارند ۔

ف نهال بکسر اول بر وزن وصال درخت موزون نورسته
و نو نشانده را گویند و به معنی بستر و نهالی و توشک هم
آمده است و به معنی شکار هم هست چه شکارگاه و کمین گاه
هم باشد مردم ناواقف نهالی بمعنی توشک لفظ هندی
دانند چنان نیست ـــ

ع نستعلیق نام خط حروف در اصل نسخ تعلیق بود
چراکه این خط را از خط نسخ و خط تعلیق استخراج کرده اند
چون اسم خطی مقرر گشت و در اسم تخفیف ضرور است
بجهت تخفیف خای معجمه را حذف نموده اند غ ـ

ع نسرین بالکسر نام گلی سفید خوشبودار که بفارسی
آنرا نسترن گویند و بهندی سیوتی نامند و بالفتح چنانکه

مشهور است دیده نشده و بفتح اول و ثالث تثنیه نسر
و آن دو ستاره است هریک بصورت کرگس یکی را النسر
طائر گویند و دیگر را النسر واقع ب غ ـ

ع نزله بالفتح یکبار فرود آمدن و مرضی است معروف از قسم
زکام آنچه در عوام بعض نخله گویند بے اصل است چه اول
بفتحتین بمعنے جای فرود آمدن و ثانی لفظ مهمل لغت
هندی هم یافته نشد شمس ـ

ف نزد بفتح اول و سکون ثانی و دال ابجد مخفف نزدیک
است کذا فی البرهان ازین معلوم شد که آنچه عامه بالکسر
اول خوانند غلط است از رساله دافع الاغلاط ـ

ف نشاسته بفتح نه بکسر معروف است چون در ساختن آن
وردی مغز گندم را در آب می نشانند بهمین سبب نشاسته
گویند عوام بالکسر نشسته گویند خطا کنند غ

ع نامحرم غلط محرم صحیح است بمعنی معروف رساله

ع نامکروه غلط مکروه صحیح است معنی معروف رساله ـ

ع نقطه بالضم معروف است و در اصطلاح حکمت هندسه بمعنی منتهای خط و نکته سخن پاکیزه که پوشیده باشد یعنی هرکس آنرا نداند برای تنبیه عوام نوشته شد تا فرق در هر دو دانند غ

ع نقشه بفتح اول و سکون دوم و فتح شین معجمه و ها در آخر صورت عمارت و جز آن که معماران پیش از رنگ ریختن ساخته بنظر صاحب عمارت در آرند بعربی مثال بکسر میم و ثای مثلثه و شبه بکسر شین معجمه و بفتحتین و بفارسی بیرنگ بفتح بای موحده و سکون تحتانی و فتح رای مهمله و سکون نون و کاف فارسی در آخر گویند نفائس

ع نطی این لفظ بنون و طای مهمله و تحتانی که بنام دوزخ شهرت دارد غلط است بلام و ظای معجمه مفتوح و الف مقصوره صحیح است — غ —



باب الواو

ع وجه بالفتح رو و چهره و طریقه و طور و بمعنی ذات و حقیقت چیزی و انچه بدان معاش کرده شود چنانچه زمین و مشاهره و بمعنی سو و جانب و وجهه بالکسر و هاء مفتوحه و در آخر این لفظ تاء فوقانی است که در حالت وقف هامی شود و در صورت اضافت و صفت بکسر متحرک شده باز تا میگردد و بر وزن فعلت میشود و لفظ وجه بمعنی طرف و قبله و موضعیکه رو بطرف آن کرده شود ص م غ —

ف وام بمعنی قرض و به معنی رنگ و لون نیز آمده انچه مردم این لفظ را هندی گمان برند در اصل فارسی است ب غ

ع والانه بدانکه در مقام لفظ و الا استعمال و الانه غلط محض است چه اکه در چنین مقام لفظ الا مرکب است از لفظ ان که کلمهٔ شرط است و از لفظ لا که کلمهٔ نفی است پس با وجود لای نافیه لفظ نه که در فارسی برای نفی باشد هیچ حاجت ندارد — غ ن —

ع وجاهت بفتح خوبروئی و روشناسی و عزت و به کسر
واو خطا است ص غ-

ع وداع بفتح پدرود کردن و بالکسر خطا باشد که در عوام
مشهور است م - غ-

ع ورق الخیال معنی بنگ و به هندی بهنگ و بهانگ گویند غ

ف ون بالفتح میوهٔ ریزه که اندرون آن مغزی باشد
بهندی چیرونجی گویند - غ-

ف ویران بالکسر و یاء معروف معنی آن معروف است از بهار
عجم و بالفتح درست نباشد - غ

ع واسط بکسر سین مهمله نام شهری است در عراق عرب
و واسط ازان نام کردند که میان کوفه و بصره واقع است
و در بیشهٔ زمین آن قلم خوب بهم میرسد و سوای این چهار قریهٔ
دیگر نیز واسط نام دارند عوام بجای قلم واسط که صحیح است
قلم واسطی بزیادت یاء مجهول گویند خطا کنند غ م شمس

ع وسمه برگ گیاهی است که بآن موی را رنگ کنند و آن

برگ گیاه نیل است عوام بسمه گویند خطا کنند م بهار ب

ع ورطه بالفتح محل هلاکی و زمینیکه دران راه نباشد و مجازاً بمعنی
گرداب مستعمل و بکسر واو خطا است - غ-

ع وزن بفتح اول و سکون ثانی معنی معروف و بفتحتین خطا
است و در فارسی بمعنی عزت و وقار نیز مستعمل است غ

ع وغا بفتح واو و غین معجمه جنگ و شور و غوغا به کسر
واو خطا است م - غ -



باب الهاء

ع — **هاون** بفتح واو چیزے باشد از چوب یا از آهن که دران غله مثل برنج واد ویه میکوبند و در صراح نوشته که هاون بفتح واو معرب هاودن است که لفظ رومی باشد جمع آن هواوین مثل قانون وقوانین پس حذف کردند از آن واو ثانی را وفتح دادند واو اول را چراکه در کلام عرب فاعل بضم عین نیامده غ ص۔

ع — **هذیان** بفتحتین وذال معجمه سخن هاے بیهوده گفتن در بیهوشے مرض وفارسیان این لفظ بسکون ثانے نیز استعمال کنند انچه در خلایق بالکسر شهرت دارد خطا است غ م۔

ع — **هریرا** بمعنی قسمے از آش باشد در عوام شهرت دارد غلط محض در اصل حریره بجای حطی است کش۔

ف — **همای** بضم اول مرغ معروف استخوان میخورد و بر سر هر کسیکه سایهٔ آن می افتد بدولت وسلطنت میرسد و در آخر این

لفظ یاء تحتانی ضرور نیست گاهی می آید وگاهی نمی آید ب غ

ف — **هنوز** بفتح اول وضم نون وواو معروف بمعنی تا حال وتا اکنون وکسانیکه تا هنوز بزیادت لفظ تا گویند غلط است ب غ

ع — **هودج** بالفتح ودال مهمله مفتوحه وجیم عربی کجاوه که در آن زنان سوار شوند وعماری شتر جمع این هوادج انچه بوده در مردم شهرت دارد در لغات عربی وفارسی یافته نشد لفظ هندی است م غ۔

ع — **هجو** بفتح اول وسکون جیم مذمت کردن وبعض مردم از بے اتفاقی بفتح اول وضم جیم خوانند خطا کنند غ۔

ف — **هفت وهشت** بفتح اول وفا مثناة فوقانی ساکن وفتح واو وهاے مدوره وشین منقوطه ومثناة فوقانی زده کنایه از گفتار خصومت آمیز ودهشت انگیز آمده وآواز دفع یاد سگ را نیز گویند عوام هف تف گویند خطا کنند هـ

ف — **همان** بالفتح اول صحیح وبضم اول خطا است چراکه در اصل هم آن بوده واین از ثقات ومحققان مسموع است و

واشارت به چیزے که در خاطر ملحوظ باشد و مرادف
لفظ دیگر هم مے آید — غ -

ف هوشنگ آباد نام شهریست برلب جوے نربدا
بنام هوشنگ بادشاه شهرت یافته عوام هسنگ آباد
وحسین آباد گویند خطا کنند —

ف هکنان بکاف تازی غلط وهمگنان بکاف عجمی
صحیح است بمعنی همه ها- رساله —



باب الیاء

ع یتیم صاحب غیاث گفته طفل بے پدر و گاہے بی مادر
باشد و طفلیکه مادر وپدر رهرو ونداشته باشد یتیم الطرفین
گویند وکسانیکه انزا ایتیم ویسیر گویند خطا است ازمدار
وغیره و به معنی غلام ودزد وعیار ودر صراح بمعنی بستور
بے مادر و جوهر بے نظیر وطفل بے پدر منتهی گویم تصریح
صاحب غیاث همانقدر صحیح است انچه که حوالهٔ صراح داده
است وطفل بے مادر راهم یتیم گفتن وبے مادر وپدر را
یتیم الطرفین قرار دادن راه خطا پیمودن است نفائس

ف ینخ بالفتح فرق میان برف وینخ آن است که برف مثال
غبار میبارد وینخ چون موم گداخته برکوه ودشت قطره
قطره می چکد ومثل سنگ سفید میگردد — غ -

ع ید طولی بفتح اول وکسر دال مهمله وواو معروف وفتح لام
هردو لفظ موصوف وصفت بمعنی دست درازتر وازین کنایه
است ازمهارت وکمال بصنائع وهنرها که بدست تعلق دارد

مردم ناواقف بکسر لام خوانند غلط است غ-

ت یزنه بالفتح وزاء معجمه ونون در ترکی شوهر خواهر را گویند ب غ

ت یلغار بالفتح ترکی است معنی دویدن بر فوج دشمن در اصل ایلغار بود— غ-

ع یمکن بضم اول وسکون میم وکسر کاف وضم نون صیغه مضارع معروف بمعنی امکان میدارد با خوف از امکان مگر فارسیان در محاورات خود نون یمکن را موقوف ای ساکن می خوانند— غ

ف یگانگت غلط عوام یگانگی صحیح است بمعنی اتحاد— غ-

ت یابو بمعنے اسپ خرد مردم این لفظ را هندی دانند- چنان نیست از لغت ترکی-

ت یورمه بمعنی دوخت باریک وکشیده وچکن دوزی مردم که ورمه گویند خطا کنند از لغت ترکی-

ف یگران بفتح اول وسکون کاف فارسی اسپ اشقر یعنی سرخ رنگ که موی یال ودم او سفید باشد از مدار وشرفنامه

وکشف ودر سروری بکاف فارسی بمعنی اسپیکه رنگ آن میان زردی وسرخی باشد ظاهرا ازین تقریر سمند مفهوم مے شود ودر جهانگیرے بکاف عربی اسپ خوب ودر برهان نوشته بکاف عربے اسپ اصیل وخوب را گویند وبعضے گویند اسپی که بوقت استادن بر سه پا استاده شود ویک پای پسین را قدرے کوتاه ساخته کناره سم را بر زمین نهد واین چنین اسپ بسیار تیز رو باشد ودر رشیدی بمعنی اسپ بهتر وگران قیمت مگر قید کاف عربے وفارسے نکرده وبعضے نوشته اند که بمعنی مطلق اسپ هم مستعمل میشود وبعربے صافن گویند غ-

ع یعنی صیغهٔ واحد مذکر غائب فعل مضارع معلوم بمعنی مے خواهد وقصد میکند ومصدر آن عنایت است که بمعنے قصد کردن است چنانچه در منتخب— غ

ت یرلیغ بکسر اول ولام مکسور ویاء معروف وغین

معجمہ فرمان بادشاہی وبباء موحدہ نوشتن غلط است غ بہار

تمت

خاتمۃ الکتاب

سپاس بیقیاس وستائش طہارت اساس مرواہب بی منت وبخشندہ بی منت را کہ درین زمان سعادت اقتران این کتاب کہ مظنون آن است کہ مسلمانان ازو برخوردار شوند ومنشیان عالی ہمت نفع بسیار گیرند باختتام رسید وغرض ازین تالیف جز آن نیست کہ صاحبدلی بران نظر اندازد وحرفی پسند آیدش بدعاء خیر یادم کند وامیدوار از اخلاق کریمہ دانشمندان سعادتمند آن است کہ اگر برزلہ وقوف یابند باصلاح کوشند ع کہ ہیچ نفس بشر خالی از خطا نبود + والسلام علی الکرام

قطعہ تاریخ از مصنف

فراغ آمد چو خامہ راز تصنیف — بفکر سال گشتم حسب حالش
بگوشم من رسید از عالم غیب — کہ منتخب نفائس ہست سالش
۱۲۹۳

قطعہ تاریخ از منشی عبد الفتاح خان

حضرت نواب رب الاحتشام — گرد تالیف این کتاب خوش ختام
گفت ہاتف بعد ترحیب اتم — سال تاریخش وفور فیض عام
۱۲۹۳

ولہ

چون جناب رشک خورشید منیر — کرد تصنیف این کتاب دلپذیر
چون بجستم سال او را از سروش — گفت سال او انیس بی نظیر
۱۲۹۴

تاریخ اختتام الکتاب المستطاب من مولوی علی عباس صاحب الجریاکوتی لایزال اللہ منانا یوتی

قد صنّف مولی لہ نعم جلّ — نہل المتبین کذلک عل
خذ عامی جمع ذہ الدرر — کاس الظرفا ورغیب الکل
۱۲۹۳ ۱۲۹۳

تاریخ طبع منہ

قد طبع الوازع خیر الجواد — سلّمہ اللہ واعطی المراد
قلتُ اذا سوئل عن عامہ — محتشم الدولہ حشّ الفواد
۱۲۹۴

